

اثری نیست بلکه سام ماجرا جو نیست که نخست در طلب دختری زیبا که تصویر او را دیده بود خود را بمخاوف و مهالك میافکند و چون مردی پهلوان و زورمند است همه جامقاصد خود را بزور شمشیر از پیش میبرد و بادبو و پری و جادو و آدمی بچنگ می پردازد و طلسم میگشاید این افکار همه چنانکه خواهیم دید از افکار ملی و حماسی مایرونست و از این بابت اصالتی ندارد .

گذشته از دلایل فوق دلیل بزرگ دیگری که بر تعلق این منظومه بر قرن هفتم و

هشتم در دست است ذکر نام شاعر است در آخر منظومه بدین طریق:

سر انجام کردم بدین نامه ختم	که فردوسیش هست شهنامه ختم
بنزدیک خورشید او ذره ام	بدریای گفتار او قطره ام
کشیدم یکی جوی آبش طراز	لب جو بدان بحر پیوسته باز
کنون هر دم از چرخ فیروزه بوش	ز پیروزی آید نویدم بگوش
سروش مسیحا دم خضر نام	کند با من از طاق اخضر پیام
که خواجو جو عیسی روانبخش باشی	جهانگیر گردون جهانبخش باش
دم از روح زن چون مسیحا تویی	بقا شو چو شاهین عنقا تویی
تو دریایی و جام جم چاکرت	تو گردونی و انس و جان اخترت
چو گوهر برون آی از این چار درج	بزن نیم ترکی بدین هفت برج
چوناهید از این پرده راهی بزن	چو صبح از سر صدق آهی بزن
برون شو ز معموره کن فکان	قدم نه بمقصوره لامکان ...
سعر که در آخوشدمی صبح وار	بسر چشمه مهر غسلی بر آرد
بر افشان سر دست بر کائنات	بگو چار تکبیر بر شش جهات
در آ در صف ساکنان فلک	بنه روی بر سجده گاه ملک ... الخ

این ابیات بهیچ روی الحاقی و اضافی نیست و سبک بیان در آنها کاملاً با سبک بیان در متن منظومه همانند است و بنا بر این صاحب منظومه و گوینده این ابیات همان خواجو است.

این **خواجو** علی الظاهر همان خواجوی کرمانی شاعر معروف قرن هفتم و هشتم (۶۸۹ - ۷۶۳ هجری) صاحب دیوان معروف و مثنویهای گوهر نامه - کمال نامه - گل و نوروز - همای و همایون و دروضه الانوار است .

بعضی از محققان در انتساب سام‌نامه بخواجوی کرمانی تردید دارند ولی با مطالعه در سبک اشعار این منظومه که در عین تقلید از منظومه‌های حماسی کاملاً عراقی و متعلق به قرن هفتم و هشتم است و گذشته از این قسمت بزرگی از ابیات آن بتقلید از ابیات اسکندرنامه نظامی ساخته شده و یادآور تقلید پیروی خواجه‌نظامی در ایجاد مثنویهای مختلف است: تردیدی نمی‌ماند که این خواجه‌باید همان خواجه‌گوی کرمانی شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم باشد و ما از خواجه‌گوی دیگری که قدرت ایجاد چنین منظوم‌هایی داشته باشد نشانی نداریم. این خواجه‌معاصر بود با سلطان ابوسعید بهادر خان (۷۱۶-۷۳۶) پسر الجایتو و محمد خدا بنده نهمین پادشاه سلسله ایلخانی و وزیر او غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین فضل‌الله. خواجه‌مردی صوفی مشرب و در تصوف از مریدان شیخ علاءالدوله سمغانی (متوفی بسال ۷۳۶ هجری) بود^۱

تاریخ شروع و اتمام سام‌نامه معلوم نیست ولی با توجه بسال تولد و وفات خواجه‌باید یقین کرد که در اوایل قرن هشتم سروده شده است. در هیچیک از تذکره‌ها و کتب از انتساب سام‌نامه بخواجه‌گوی کرمانی سخن نرفته است مگر در حمله حیدری اثر میرزا محمد رفیع خان باذل که در ضمن احصاء عده‌هایی از حماسه سرایان نام سام‌نامه و خواجه‌بیدین نحو آمده است:

بسوی دگر خواجه‌آراسته ز سام نریمان مدد خواسته

و نخستین کسی از محققان که از سام‌نامه خواجه‌گوی کرمانی آورده «اشپیگل» خاورشناس بزرگ آلمانیست که در فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه «ایست ایندیا»^۲ در باب آن سخن گفته و سپس در مجله مستشرقین آلمان مقالتهی جداگانه راجع بآن نگاشته است^۳

۱ - در باب احوال خواجه رجوع کنید به: شرح احوال خواجه در مقدمه روضه‌الانوار بقلم آقای حسین مسرور سخنیار. تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق چاپ دوم ص ۱۴۲-۱۴۵. مقدمه سام‌نامه بقلم آقای سعید نفیسی - فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف چارلز ریو ج ۲ ص ۶۲۰-۶۲۲.

۲ - East India Library

۳ - Zeitschrift des Morgenländischen Gesellschaft. Vol III, s. 245-261

ژول مول که نسخهٔ نسبتاً کاملی از این کتاب در دست داشت از ناظم آن بی اطلاع بود اما در نسخ دیگری که از سام نامه در دست است گاه نام خواجو آمده^۱ و از این روی من در انتساب سام نامه بخواجوی کرمانی تردیدی ندارم زیرا چنانکه گفتم سیاق سخن و سبک بیان این منظومه بسخن خواجوی کرمانی که خوشبختانه همهٔ آثار دیگرش در دست است بی شباهت نیست و علاوه بر این در پایان این کتاب که در آنجا خواجو از خود نام میبرد مشرب صوفیانه شاعر از بعضی ابیات بخویی احساس میشود و ما چون میدانیم خواجو صوفی و از پیروان علاءالدولهٔ سمنانی بود برای ماشکی نمیماند که این خواجوی صوفی مشرب همان خواجوی کرمانی است.

مهمترین قسمت‌های این منظومهٔ بزرگ داستان عشق‌بازی سام و پریدخت و جنگ‌های متعدد سام است بادیوان و باعوج بن عنق و هادراو و جنگ‌هایی که یکتند با لشکرهای بزرگ کرده است ولی در هیچیک از این موارد استادی و مهارت حماسه سرایان قرن پنجم آشکار نیست.

خاتمه

با مطالعه و تحقیق در منظومه‌های حماسی ایران بعد از شاهنامه محقق میشود که طریقهٔ عالی فردوسی در نظم روایات حماسی ایران از قرن پنجم تا قرن هشتم معمول و متداول بود و شاعرانی که بعد از وی بنظم بقیهٔ داستانهای ایران همت گماشتند و بعضی از آنان نیز از استادان مسلم زبان و شعر فارسی شمرده میشوند، هیچیک از راهی که شاعر بزرگ ایران در این باب پدید آورد منحرف نشدند و حتی از اسلوب بیان و طریقهٔ تفکر و سبک گفتار وی نیز در این باب پیروی نمودند.

از این روی آثار شاعرانی مانند اسدی، عثمان مختاری، ایران‌شاه بن ابی‌الخیر و دیگر ناظمین روایات حماسی در حقیقت و فی نفس الامر از یالی بر شاهنامه و ملاحقاتی بر آن

۱- مقدمه بر ج ۱ شاهنامه ص ۵۹ - ۶۰ .

۲- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا تألیف ریو ج ۲ ص ۵۴۳ - ۵۴۴ .

شمرده میشوند که چون گرد هم آیند بر روی هم حماسه ملی ایران را پدید می‌آورند .
با آنکه همه ناظران حماسه ملی ایران از فردوسی و سبک سخن او تقلید کرده‌اند
هیچیک حتی استادترین آنان نتوانسته‌اند مانند فردوسی در سرودن داستانها مهارت و
قدرت خویش را آشکار کنند و کارشاعری را بساحری رسانند .

فردوسی بهتر از همه حماسه سرایان بروح و ماهیت حماسه ملی ایران پی برد و
آنرا بنوعی که باید بنظم آورد . حسن انتخاب فردوسی در گرد آوردن داستانهای پراکنده
تا درجه بیست که داستانهای بازمانده حماسی ایران هیچیک حتی داستان برزو و بهمن را
لطف و زیبایی و شکوه داستانهایی نیست که او در شاهنامه گرد آورد و همه آنها در برابر
داستانهایی مانند رودابه و زال - رستم - کیخسرو و سهراب - بیژن - اسفندیار و نظایر آنها
از داستانهای درجه دوم حماسی ایران محسوب میشوند .

گذشتند از این فردوسی در انتخاب روایات بعضی از افسانههای بی بنیاد و یاد خیل
و محدث توجهی نکرد و عناصر عهد اسلامی در شاهنامه بغایت اندک و اغلب نایابست اما
در داستانهای حماسی دیگر چنانکه دیده‌ایم عجایب و اسما و احادیث مجعول و دخیل
فراوان می‌یابیم که مایه ظهور و پیداشدن آنها افکار و تمدن و عقاید ایرانیان در ایام
اسلامی است .

فردوسی در آراستن صحنه‌های قتال و وصف مجالس نشاط و طرب و بیان افکار
پهلوانی و مفاخرات پهلوانان و توصیف لشکر کشیها و جنگها و مناظر طبیعی و بیان افکار
حکمی و امثال اینها بی‌الاترین مدارج کمال رسیده است . گاه هیمنه و شکوه ایات
فردوسی بدرجه بیست که موی بر اندام خواننده راست می‌کند و گاه لطف و زیبایی و
دقت آن بحدی میرسد که عنان اختیار از کف میر باید . اما این هیمنه و وقار و شکوه
جلال و رقت و لطافت را در اشعار حماسه سرایان دیگر بدان آسانی که در شاهنامه می‌یابیم
نمی‌توان یافت و حتی من در اشعار اسدی با آنهمه استادی و مهارت و قدرتی که در بیان مطالب
دارد چنین شکوه و لطافت که در شاهنامه می‌بینم نیافته‌ام و خدا کند که در این مورد اسیر
عواطف و بسته حب و شیفتگی خویش بفر آن عجم نباشم .

چون از این معانی بگذریم و از شاهنامه نظر بر گیریم باید اعتراف کنیم که از داستانهای حماسی ایران برخی مانند کرشاسپ نامه و گشتاسپنامه و شهریارنامه و بعضی از منظومهای دیگر که دیده‌ایم هر یک اثری بدیع و زیبا از آثار زبان فارسی است خاصه کرشاسپ نامه که بسیاری از ابیات آن در جزالت و قوت و استحکام تالی ابیات شاهنامه است.

شاعرانی که دیده‌ایم همه منظومهای خود را بر اساس روایات و داستانهای ملی مبتنی ساخته‌اند و هیچیک از آنچه در میان مردمان و در متون کتب و بر صحائف و اوراق موجود بود عدول نکرده و بجعل داستان و اختراع اکاذیب پرداخته‌اند.



فصل سوم

حماسه های تاریخی

۱ - اسکندرنامه

علت آنکه اسکندرنامه‌ها را از دیگر حماسه های تاریخی جدا کرده‌ام آنست که داستان اسکندر با آنکه اساس تاریخی معین و صریح دارد با افسانه‌های عجیبی آمیخته شده است که برخی از آنها تنها صورت عجیب و خرافات دارد و برخی هم از عناصر حماسی است که بتدریج در داستان اسکندر راه یافت. از داستان اسکندر و کیفیت تکون آن قبلاً سخن گفته‌ام، این داستان در میان چند ملت گشت و مواد مختلف در آن راه جست، از ادبیات یونانی و تازی و فارسی هر یک اثری در این داستان موجود است و میان ایرانیان خاصه ایرانیان مشرق داستان اسکندر وسعت و رواجی یافته و قوت انتشار آن بدرجه بی‌رسیده بود که فردوسی هنگام بیان احوال اسکندر از آن چشم نیارست پوشید. اما فردوسی با آنکه گذشته از قسمتهای تاریخی داستان اسکندر بسیاری از اسما و افسانه‌های آنرا پذیرفت باز علی‌الظاهر در نقل آن بنا بر عادت خویش با انتخاب اصلح و احسن توجه داشت و این حقیقت از کلام نظامی بنیکی آشکار است آنجا که میگوید:

که آراست روی سخن چون عروس
بسی گفتنیهای نا گفته ماند
بگفتی دراز آمدی داستان
همان گفت کز وی گزیرش نبود
که حلوا بتنها نشایست خورد

سخنگوی پیشینه دانای طوس
در آن نامه کآن گوهر سفته راند
اگر هر چه بشنیدی از باستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود
دگر از پی دوستان زله کرد

نظامی از این قسمت های باقی مانده که اغلب مبیانت کلی با تاریخ دارد در نظم شرفنامه و اقبال نامد استفاده کرد و این داستان را یکبار دیگر بنظم آورد تا آنرا از دستبرد زمانه ایمن دارد.

ابو محمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن زکی مؤید گنجوی متخلص به **نظامی** علی الاظهر بین سالهای ۵۳۵ و ۵۴۰ در شهر گنجه متولد شد و در حدود سال ۵۹۹ و یا ۶۰۲ و یا ۶۱۹ وفات یافت، زندگانی و تحصیلات او در شهر گنجه گذشت و از معاصران و هم‌مدو حان او یکی فخرالدین بهرامشاه بن داود (متوفی بسال ۶۲۲) حکمران ارزنگان و از متابعان قلع ارسلان سلجوقی پادشاه روم است و دیگر طغرل بن ارسلان سلجوقی از سلاجقه عراق و کردستان (۵۷۳ - ۵۹۰) و دیگر ابو جعفر محمد بن ایلدگز معروف بجهان پهلوان (۵۶۸ - ۵۸۱) و دیگر قزل ارسلان بن ایلدگز برادر محمد (۵۸۱ - ۵۸۷) و دیگر شروانشاه ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر و ممدوح خاقانی (نیمه دوم قرن ششم) و دیگر نصره الدین ابوبکر پسر محمد جهان پهلوان (۵۸۷ - ۶۰۷) و دیگر ملک القاهر عزالدین مسعود ابن نورالدین ارسلان صاحب موصل (۶۰۷ - ۶۱۵) و دیگر علاءالدین کرپا ارسلان از اولاد آفسنقر^۳.

از این شاعر استاد دقیق النظر دیوان غزل و قصاید و پنج مثنوی معروف مانده است بنام مخزن الاسرار (که در حدود ۵۷۰ بنام بهرامشاه مذکور سروده شده است) و خسرو

۱- تاریخ سلطنت این پادشاه بتحقیق معلوم نیست. آقای بدیع الزمان استاد دانشگاه آنرا بتقریب میانه ۵۶۳ و ۵۹۰ تا ۵۹۷ از طرفی دیگر دانسته است. رجوع کنید به سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲- در باب تواریخ این سلاطین از طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لین پوول Stanley Lane pool ترجمه آقای عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه استفاده شده است.

۳- برای کسب اطلاع از احوال نظامی جز آنچه بمناسبت در این صحیف آمده است رجوع شود به :

۱- دائرة المعارف اسلامی ج ۳ مقاله استاد برنلس Berthels عنوان نظامی.

۲- شرح حال نظامی بقلم هرمان اته H. Ethé در فرهنگ اللغة ایرانی ج ۲ ص ۲۴۱-۲۴۴ و ۲۴۷-۲۵۰.

۳- شرح احوال نظامی در تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون E. Browne ج ۲ ص ۳۹۹-۴۱۱.

۴- تاریخ ادبیات ایران تألیف آقای دکتر رضازاده شفق چاپ دوم ص ۹۲-۹۸.

۵- فهرست کتابخانه بودلیان ص ۴۸۷-۴۹۳.

۶- فهرست نسخ فارسی موره بریتانیا. تألیف چارلز ریوج ص ۵۶۸-۵۷۵.

وشیرین (که پانصد و هفتاد و شش سال گذشته از هجرت بنام محمد جهان پهلوان تمام کرده و در آن از طغرل بن ارسلان سلجوقی و قزل ارسلان بن ایلدگز نیز نام برده است) و لیلی و مجنون (بنام اخستان بن منوچهر شروانشاه بسال ۵۸۴) و هفت پیکر (بنام کرپ ارسلان بسال ۵۹۳).

پنجمین مثنوی حکیم نظامی از خمسه یا پنج گنج او اسکندرنامه است که مورد تحقیق ماست. این کتاب شامل دو قسمت است که نظامی قسمت نخستین را شرفنامه و قسمت ثانوی را اقبال نامه نامیده و این دو کتاب را بر روی هم اسکندرنامه مینامند. نظامی خود در باب شرفنامه چنین میگوید:

از این آشنا رویتر داستان	خنیده نیامد بر راستان
دگر نامه‌ها را که جویی نخست	بجمهور ملت نباشد درست
نباشد چنین نامه تزویر خیز	نشته بچندین قلم‌های تیز
بنیروی نوک چنین خامه‌ها	شرف دارد این بردگر نامه‌ها
از آن خسروی می که در جام اوست	شرفنامه خسروان نام اوست

و نیمی از داستان اسکندر را در آن گفته و باقی را در نیمه دیگر آورده و در این باب چنین سروده است:

چو شد نیمی از این بنام‌هره بست	مرا نیمه عالم آمد بدست
دگر نیمه را گر بود روزگار	چنان گویم از طبع آموزگار
که خواننده را سر بر آرد ز خواب	برقص آورد ماهیان را در آب
و در باب اقبال نامه چنین آورده است:	زنم کوس اقبال اسکندری
کنون بر بساط سخن گستری	

کتاب شرفنامه را نظامی بنام اتابک اعظم نصره‌الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان از اتابکان آذربایجان در آورد و بدو تقدیم کرد و در مدح او چنین گفت:

جهان پهلوان نصره‌الدین که هست
بر اعدای خود چون فلک چیره دست

در بعضی از نسخ اسکندرنامه قسمت اقبالنامه مصدر است بنام ملک القاهر عزالدین ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان صاحب موصل (۶۰۷ - ۶۱۵):

ملك عز دین قاهر شه نشان
ابوالفتح مسعود بن نور دین

سر سرفرازان و گردنکشان
بطغرای دولت چو طغرل تکین

و در نسخه چاپی مرحوم وحید دستگردی :

ملك عز دین قاهر شه نشان
قدر خان شاهان بمردانگی
بتوقیع نسبت ز داودیان

سر سرفرازان و گردنکشان
طرفدار موصول بفرزانگی
بطغرای دولت ز محمودیان

و بلافاصله بعد از این ابیات نام یکی دیگر از امراء یعنی بیشکین نیز میآید :

که هست از دگر خسروان بیش مهر
بود کی پیشین حرف بروی گواست
که هم کی نشانست و هم کی نشین

چرا بیشکین خواند اورا سپهر
اگر بیشکین بر نویسند راست
سزدگر بود نام او کسی پیشین

و همچنین پس از نام جهان پهلوان نصره الدین نام بیشکین بدین صورت آمده است :

بداندیش کم مهر و او بیش کین

مخالف پس اندیش و او بیش بین

و از این اسامی سه گانه چنین برمیآید که اسکندرنامه دوسه بار بنام دو سه تن از امراء درآمده و این اسامی و ابیات در نسخ بعدی بهم مخلوط شده و مایه اشتباه اسامی بیکدیگر گردیده است .

در بعض نسخ بجای ملك عز دین قاهر شه نشان « ملك نصره الدین سلطان نشان » نیز آمده است .

در پایان اقبالنامه ابیاتی هست که دلالت بر اهداء آن بعزالدین مسعودمی کند :

بفیروز فالی و نیک اختری
وزین داستان شاه محمود باد
بفرخترین طالعی گفتمش

بیایان شد این داستان دری
چو نام شهباش فال مسعود باد
دری بود نسا سفته من سفته مش

و چندین بیت پیشتر این ابیات را می یابیم :

بدو داد اورنگ خود را کمند
ولایت خداوند هشتم قران

ملك عز دین آنکه چرخ بلند
کشاینده راز هفت اختران

اگر این ابیات الحاقی نباشد تاریخ نظم اسکندرنامه بعد از سال ۶۰۷ یعنی سال جلوس عزالدین مسعود بر تخت حکمرانی موصل است و این تاریخ با تاریخ ختم اقبالنامه بنا بر بیت ذیل سازگار نیست:

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال

زیرا بین تاریخ اتمام اقبالنامه (محرم ۵۹۷) و جلوس عزالدین مسعود (۶۰۷) ده سال فاصله است و آنگاه بنا بر ابیاتی که در آخر اسکندرنامه آمده و بنا بر آنها نظامی شصت و سه سال و شش ماه عمر کرده است:

نظامی چو این داستان شد تمام نه بس روز گاری بر این برگذشت فزون بود شش ماه شصت و سه سال چو حال حکیمان پیشینه گفت رفیقان خود را بکار رحیل بخندید و گفتا که آمرزگار ز ما زحمت خویش دارید دور درین گفت و گو بد که خوابش ربود	بعزم شدن تیز برداشت گام که تاریخ عمرش ورق درنوشت که بر عزم ره بر دهل زد دوال حکیمان بختند و او نیز خفت که از ره خبر داد و گه از دلیل بآمرزشم کرد امید وار شما وین سر اما و دارا سرور تو گفتی که بیدار بش خود نبود
--	--

وفات نظامی مصادف بود با سال ۵۹۹ و این تاریخ نیز با اهداء اقبالنامه بعزالدین مسعود موافق نمی‌افتد.

در باب تاریخ اتمام اسکندرنامه نیز در نسخ این کتاب اختلافی مشهود است و گویا این اختلاف نتیجه آن باشد که نظامی در آن دو سه بار تجدید نظر کرده است چنانکه قبلاً هم گفته‌ام. در سه نسخه از کتابخانه بریتیش میوزیوم سه تاریخ ذیل آمده است:

بتاریخ پانصد نود هفت سال چهارم محرم بوقت زوال^۱
در نسخه دیگر:

جهان بر دهم روز بود از ایار نود در گذشته ز پانصد شمار^۲

۱- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا ج ۲ ص ۵۶۸.

۲- ایضاً ص ۵۷۱.

و در نسخه دیگر :

جهان بر دهم روز بود از ایار نود نه گذشته ز پانصد شمار^۱

آخرین تاریخ اتمام اسکندرنامه در این نسخه سال ۵۹۹ است و این سال نیز با تاریخ جلوس عزالدین مسعود موافق نیست اما اندکی بتاریخ واقعی ختم اسکندر نامه نزدیکست زیرا ایات الحاقی که در باب مرگ نظامی گفته شده میرساند که شاعر پس از اتمام اسکندرنامه چندان تریست .

در تذکره نتایج الافکار آمده است که « در سنه وفات شیخ اقوال مختلف بنظر آمد اصح آنست که اسکندرنامه را در سنه ۵۹۷ با تمام رسانیده و بعد از آن پنجسال دیگر زیسته چنانکه در صبح صادق نوشته » در اینصورت وفات نظامی بسال ۶۰۲ اتفاق افتاده است .

صاحب تذکره میخانندگاناشته است که عمر نظامی هشتاد و چهار سال بود و اگر این قول را قبول کنیم شاعر ما در حدود سال ۶۱۹ وفات یافت و این آخرین قولیست که میتوان آنرا با تقدیم اقبالنامه بعزالدین مسعود موافق یافت^۲ .

داستان اسکندر در این کتاب بر روی هم چنین است : اسکندر پسر فیلفوس که در نسب او روایات مختلف موجود است نزد نوماخس پدر ارسطو تحصیل کرد و تحصیلات او همراه ارسطوی فیلسوف صورت گرفت . پس از اتمام تحصیلات اسکندر فنون حرب و لشکر کشی را نیز بیاموخت و چون فیلفوس مرد بجای پدر بر تخت سلطنت یونان نشست و بمصرو زنگبار لشکر کشید و بادارای پادشاه ایران جنگ کرد و او را بشکست و ایران را بتصرف آورد و تشکده های عجم را ویران کرد و روشنک دختر دارا را بزنی گرفت و بجانب مغرب رفت و زیارت کعبه کرد و بیردع و کوه البرز سفر نمود و در بند را گشود و بقلعه سریروغار کینخسرو وری و خراسان و هندوستان و چین و کشور روس رفت و در کشور اخیر باروسیان هفت جنگ بزرگ کرد و سرانجام غلبه یافت و آخر کار بظلمات رفت و چون از آن

۱ - فهرست نسخ فارسی، وزه بریتانیا ج ۲ ص ۵۷۰ .

۲ - قول صاحب نتایج الافکار و تذکره میخانه از مقاله مرحوم محمد علیخان تربیت نقل شده است . رجوع کنید

بمقاله مثنوی و مثنوی گویان ایران در مجله مهر سال ۵ شماره ۸ ص ۸۱۰ - ۸۱۱ .

بیرون آمد بروم (یعنی یونان) باز گشت .

این خلاصه داستان اسکندر است در شرفنامه که داستان واقعی اسکندر میباشد و نظامی یکبار سخنان خود را در پایان این منظومه فرجام داد . اما در اقبال نامه اسکندر از حد پادشاهی فاتح و کامران و جهانگیر فراتر رفته مردی حکیم و دانشمند و پیغمبر شده است نخستین سخن از داستان اسکندر در اقبال نامه توجه اوست بکار علم و سپس بحث در اینکه چرا اسکندر را ذوالقرنین گویند و داستانهایی مانند داستان اسکندر با شبان و داستان ارشمیدس با کنیزک چینی و افسانه ماریه قبطیه و افسانه نانوای بینوا و توانگر شدن او بطالع پسر و برخی حکایات فلاسفه مانند هرمس و هفتاد حکیم و افلاطون و ارسطو و خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم یعنی ارسطو و افلاطون و والیس و فروریوس و هرمس و سقراط و بلیناس و گفتار هر یک از آنان در باب آفرینش و گفتن اسکندر عقیده خود را در پایان آن اقوال و اضافه کردن نظامی فکر خود را بر افکار فلاسفه دیگر . رسیدن اسکندر پیغامبری و خردنامه ارسطو و خردنامه افلاطون و خردنامه سقراط و جهانگردی اسکندر با دعوی پیغمبری و دیدن عجایب و رفتن به هندوستان و بحد شمال و از آنجا بعزم روم و بیمار شدن در راه و مردن او و وصیت نامه اسکندر و سوگندنامه وی بمادر خود و پدید آمدن ملوک الطوائف بعد از اسکندر و رها کردن اسکندر و پسر اسکندر پادشاهی را . انجام روزگار ارسطو و افلاطون و هرمس و والیس و فروریوس و سقراط .

نظامی در ترتیب شرفنامه و اقبالنامه خود از ما خذی در باب داستان اسکندر و خاصه از اسکندر نامه‌ها با نقل اشتباهات تاریخی آنها ، استفاده کرد . چنانکه قبلاً گفته‌ام در قرن پنجم اسکندر نامه‌هایی در ایران ترتیب یافته بود و از آن میان نسخه خطی اسکندر نامه‌یی که علی التحقیق متعلق بقرن پنجم است اکنون در دست و در کتابخانه آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه محفوظ است . گذشته از ما خذ فارسی ، نظامی از ما خذ عربی و یهودی و نصرانی در باب اسکندر نیز استفاده کرد . استفاده نظامی از این نسخ مختلف بر این سیاق بود که آنچه را بنظر او نغز و دلپسند می‌آمد انتخاب میکرد و از آنچه نقل آنها را خوش آیند و مقرون بعقل نمی‌یافت خودداری مینمود و نیز از تکرار مطالبی که فردوسی گفته

بود جز در موارد ضرور و لازم با داشت و در مطالبی که می یافت برای ترتیب داستانی دلپذیر تقدیم و تأخیر روامی داشت. ابیات ذیل از اسکندرنامه مدعیات ما را ثابت می کند:

بتقدیم و تأخیر بر من مکیر
چو میکردم این داستان را بیچ
اثرهای آن شاه آفاق گرد
سخنهای که چون گنج آگنده بود
ز هر نسخه بر داشتم مایه ها
زیادت ز تاریخ های نوی
گزیدم ز هر نامه یی نغز او
زبان در زبان گنج پر داختم
ز هر یک زبان هر که آگه بود
در آن پرده گر راستی نافتم
و گر راست خواهی سخنهای راست
بلی هر چه نا باورش یسافتم
دگر گونه گوید جهان فیلسوف
مرا خضر تعلیم گر بود دوش
که ای جامگی خوار تدبیر من
مگوی آنچه دانای پیشینه گفت
مگر در گذرهای اندیشه گیر
درین پیشه چون پیشوای نوی
چو نیروی بکر آزمایش هست
بگوهر کنی تیشه را تیز کن
سخن سنجی آمد ترازو بدست
تصرف در آن سکه بگذاشتم

که نبود گزارنده را زان گزیر
سخن راست رو بود و ره پیچ پیچ
ندیدم نگارنده در یک نورد
بهر نسخه یی در پراگنده بود
بر او بستم از نظم پیرایه ها
یهودی و نصرانی و پهلوی
ز هر پوست پر داختم مغز او
از آن جمله سرمایه یی ساختم
زبانش ز بیغاره کوتاه بود
سخن را سر زلف بر تافتم
نشاید در آرایش نظم خواست
ز تمکین او روی بر تافتم ...
ابومعشر اندر کتاب الوف ...
برازی که ناید پذیرای گوش
ز جام سخن چاشنی گیر من
که در نشاید در سوراخ سفت
که از باز گفتن بود نا گزیر
کهن پیشگان را مکن پیروی
بهر بیوه خود را میالای دست ...
عروس سخن را شکر ریز کن ...
درست زر اندود را می شکست
کسزین سیم در زر خبر داشتم

از این سخنان و آنچه قبلاً آورده ام (سخنگوی پیشینه دانای طوس ... الخ)

ثابت میشود که نظامی در ساختن اسکندرنامه در فکر تقلید و پیروی از فردوسی بسود و میخواست بمقابله استاد طوس رود اما با همه استادی و توانایی خویش نتوانست با آن شاعر چیره دست زبان آور همسری کند و عجب در اینست که گاه عیناً فکریا لفظ راهنمای

خود را نقل کرده است مثلاً در داستان رسیدن اسکندر بر سر نعلش دارا فردوسی این ابیات را دارد :

دلو جان رومی پر از خشم و خون	برفتند هر دو پیش اندرون
سر مرد خسته بران بر نهاد	سکندر زاسب اندر آمد چو باد
گشاد از برش جوشن پهلویش	ز سر بر گرفت افسر خسرویش

و نظامی این ابیات را :

بیداد خود شاه را رهنمون	دو بیداد پیشه پیش اندرون
شب تیره بر روزرخشان نهاد	سر خسته را بر سر ران نهاد
ز درع کیانی گره کرد باز	بیالینگه خسته آمد فراز

نظامی در بیان روایات و نقل احادیث گاه بتقلید از فردوسی و حماسه گوینان از دهقانان داستان گوی و پیر کهن سال و تاریخ دهقان و گزارنده داستان و موبد کهن یاد کرده و گفته است :

گزارنده درج دهقان نورد	گزارندگان را چنین یاد کرد
چنین گوید آن پیر دیرینه سال	ز تاریخ شاهان پیشینه حال
گزارش گر راز های نهفت	ز تاریخ دهقان چنین باز گفت
گزارنده داستان دری	چنین داد نظم گزارش گری
گزار شکر کار گاه سخن	چنین گوید از موبدان کهن
گزارنده نامه خسروی	چنین داد نظم سخن را نوی...

سخن نظامی در اسکندرنامه بهیچروی سادگی و روانی و صراحت سخن فردوسی را در شاهنامه ندارد. معانی مهجور در راز ذهن در این داستان بسیار است، اوصاف سپاهیان و جنگجویان و جزای لشکر و وصف میدان جنگ چنانکه در شاهنامه دیده میشود در اسکندرنامه مشهور نیست و با این همه نظامی در وصف مهارتی دارد و در تصویر میادین قتال و پهلوانان و افراد چابک دستی میکند. نظامی بنا بر عادت شعرای عصر خویش از آوردن اصطلاحات علمی^۱ و لغات و ترکیبات عربی^۲ و بسیاری از افکار فلاسفه و اصول

۱- چو صبح از دم گریک بر زد زبان
چو سیاره مشتری سر بلند

بگفتن در آمد سبک پاسبان
نظر های او یک یک سودمند.

(بقیه حاشیه در صحیفه بعد)

و مبانی فلسفه و علوم خاصه در بیان افکار و عقاید فلاسفه در اقبالنامه بهیچ روی کوتاهی نکرده و بهمین سبب اسکندرنامه او نیز مانند آثار دیگرش دائرة المعارفی از علوم و اطلاعات مختلف شاعر شده است و این را کسی از محاسن يك داستان خاصه يك داستان حماسی نمیتواند شمرد.

از خصائص مهم اسکندرنامه نظامی وجود ساقی نامهاست در آن که پس از وی مورد تقلید بسیاری از شاعران گردیده و ساقی نامهایی بالاستقلال و یا ضمن داستانها بیحرمتقارب پدید آمده است.

اسکندرنامه نظامی با آنکه اثری تقلیدیست نه ابتکاری از بدایع آثار شعر فارسی است که در ادبیات ما مانند دیگر مثنویهای استاد گنجه نفوذی بارز کرده و مایه ایجاد چندین مثنوی بیحرمتقارب بنام اسکندرنامه یا نامهایی از قبیل آن شده است.

نخستین کسی از شاعران فارسی زبان که بتقلید از نظامی بساختن

اسکندرنامه پرداخت **امیر خسرو بن امیر سیف الدین محمود**

مقلدان نظامی

دهلوی است که بسال ۶۵۱ در شهر پتیالی از بلاد هندوستان

متولد شد و در حدود سال ۷۲۵ در دهلی در گذشت. امیر خسرو از شاعران استاد فارسی

زبانست که در هند تربیت یافته و یکی از بهترین مقلدان نظامی در نظم خمسه شمرده میشود

(بقیه حاشیه از صحنه قبل)

مربع نشین و مثلث نشان
بر آراسته قوس را مشتری
کز دیده دشمنان گشت کور
گراینده از علم سوی عمل
مه و زهره در نور در ساخته
ستون در تست ذات العماد
رقمهای او خوانده حرفاً بحرف
زمین سوس او دره التاج تست
که سبحان حی الذی لا یسوت
برون رفته زین چرخ آراسته
نشد کس در آن شغل باری شمس

تربیع و تثلیث گوهر فشان
زحل در ترازو پیازیگری
اسد بود طالع خداوند زور
شرف یافته آفتاب از حمل
عطارد بجوزا برون ساخته
۲- جهان را فرمان چندین بلاد
چو دانا نظر کرد در جام ژرف
شهی کارزومند معراج تست
بر آورد مؤذن باول قنوت
طرافی که از مفرعه خاسته
ز فرمانبران ملک فیلفوس

و بر این منوال میتوان قسمت زیادی از اسکندرنامه را نقل کرد.

غیر از دیوان او (شامل پنج قسمت بنام تحفة الصغر - وسط الحیوة - غرة الکمال - بقية النقیة - نهاية الکمال) مثنویهایی بنام پنج کلید از وی در دست است شامل مطلع الانوار و شیرین و خسرو و مجنون و لیلی و هشت بهشت و آینه سکندری و غیر از این چند مثنوی دیگر نیز دارد. آینه سکندری را امیر خسرو بنام علاءالدین محمد شاه از سلاطین هند در سال ۶۹۹ یعنی نزدیک صدسال پس از اسکندرنامه نظامی بنظم آورد.

بعد از امیر خسرو بزرگترین شاعری که از راه تقلید بنظم قسمتی از داستان اسکندر پرداخت نورالدین عبدالرحمن بن احمد بن محمد الدشتی معروف و متخلص به **جامی** است که بسال ۸۱۷ در تربت شیخ جام متولد شد و بسال ۸۹۸ در هرات در گذشت. از جامی آثار فراوان بر جای مانده و از آن جمله است دیوان اشعار و سبعة یا هفت اورنگ او که در ادبیات فارسی شهرت بسیار دارد. از جمله مثنویهای هفت اورنگ خردنامه اسکندری است که پس از خطبه‌یی در توحید و مناجات و اشعاری در اظهار ضعف پیری و نعت پیامبر و بیان معراج او و دعای خواجه عبیدالله احرار و مدح سلطان حسین بایقرا و بعضی نصایح و گفتاری در فضیلت سخن، نظم اصل داستان آغاز میشود و بداستان وفات اسکندر و ندبه حکیمان بروی و تعزیت نامه ارسطو بمادر اسکندر پایان می‌پذیرد. نظم خردنامه پیش از سال ۸۹۵ (سال فوت خواجه عبیدالله احرار مراد جامی که مدح او در خردنامه آمده است) و پس از سال ۸۸۹ (یعنی سال نظم قصه لیلی و مجنون) صورت گرفته است.

چند مثنوی دیگر نیز بی‌حرم تقارب و بتقلید از اسکندرنامه بزبان فارسی ساخته شده و از آن جمله است اسکندرنامه‌یی از **بدرالدین عبدالسلام بن ابراهیم الحسینی الکشمیری** که از شعرای قرن دهم هندوست است. این کتاب را بدرالدین **قصه ذوالقرنین** نامیده و بنام ابوالغازی عبدالله بهادر خان دوم پادشاه ازبک از اخلاف محمد شیبانی خان در آورده است. بدرالدین شاعری کثیرالشعر بوده و از او چند مثنوی دیگر مانده است مانند شمع دل افروز (۹۷۶) معراج الکاملین (۹۸۱) روضة الجمال (۹۳۸) سراج الصالحین (۹۸۶) و بحر الاوزان (۹۸۸) شامل هفت مثنوی بتقلید از هفت اورنگ جامی بنام منبع الاشعار - ماتم سرا - زهره و خورشید - شمع دل افروز - مطلع الفجر - لیلی و مجنون - رسل نامه .

۲ - شاهنشاه نامه پاییزی

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم نخستین حماسه تاریخی در باب یکی از سلاطین اسلامی ایران که در همان ایام میزیست یعنی سلطان علاءالدین محمد خوارزم شاه (۵۹۶-۶۱۷) ساخته شد. این منظومه که در شرح فتوح سلطان محمد بود شاهنشاه نامه نام داشت. شاهنشاه نامه تا آنجا که اطلاع دارم نخستین منظومه‌یست که یک شاعر ببحر متقارب و بیرونی از استاد فردوسی در باب پادشاه وقت سروده و فتوح او را در آن یاد کرده است.

عوفی در لباب الالباب (مؤلف بسال ۶۱۸) در شرح احوال مجدالدین محمد پاییزی نسوی چنین گفته است: «... از شعرای سلطان سکندر^۱ است و در شهور سنه ست مایه^۲ او را در نسکا دیدم و شاهنشاه نامه میساخته و وقایع سلطان خوارزمشاه را نقل میگرد»^۳ بنا بر این شاهنشاه نامه پاییزی نسوی با اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم تعلق داشت منظومه دیگری متعلق بهمین ایام یعنی اواخر قرن ششم موجود بود از شاعری بنام مؤیدالدین نسفی که در باب آن و گوینده اش فعلا اطلاعی بیش از این ندارم^۳.

۳ - ظفر نامه

مهمترین حماسه تاریخی که بعد از قسمت تاریخی شاهنامه در دست داریم ظفر نامه است. موضوع این کتاب تاریخ ایران است از ظهور اسلام و تاریخ اسلام و سلاطین ایران تا عهد ناظم یعنی اواسط نیمه اول قرن هشتم. سراینده این منظومه حمدالله مستوفی قزوینی (متوفی بسال ۷۵۰) از معاصران خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر معروف ایلخانان مغول و پسرش غیاث الدین محمد و

۱- مراد سلطان محمد خوارزمشاهست که اسکندر ثانی لقب داشت.

۲- لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۳۴۵.

۳- رجوع کنید به لباب الالباب ج ۲ ص ۳۵۹ - ۳۶۲ و مجمع النصحاء ج ۱ ص ۵۰۹.

اولجایتو و ابوسعید بهادرخان از ایلخانان مغول، است. حمدالله مستوفی از مورخان و نویسندگان و شاعران متوسط عهد مغول است. از آثار او کتابیست در تاریخ بنام تاریخ گزیده که در حدود سال ۷۳۰ ختم یافته و کتابی در جغرافیا که سال ۷۴۰ تألیف کرده است. اثر دیگری که ازین مرد برجای مانده و برای ما اهمیتی دارد کتاب ظفر نامه^۱ است که در ۷۵۰۰۰ بیت بیحرم تقارب و نخستین بیت آن چنین است:

بنام خدایی که هست و یکیست جز او درد و گیتی خداوند نیست

حمدالله از این کتاب خود دره مقدمه تاریخ گزیده نام برده و گفته است: «و چون احیاناً شعری شکسته بسته اتفاق میافتد در این عالم هوس نظامی می‌شود که از اول عهد مصطفی صلی الله علیه وسلم تا این زمان مبارک تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن پنجاه و چند هزار بیت گفته شد اگر توفیق رفیق گردد بهفتاد و پنج هزار خواهد رسانید...»^۱ عین

این احصاء را در ظفر نامه نیز می‌بینیم:

درین نامه از هفتصد و چند سال سخن شد بهر صد ده اندر هزار
بگفتم حکایت ز هر گونه حال بهفتاد و پنج آمد آنرا شمار

نام کتاب نیز بنا بر آنچه حمدالله گفته ظفر نامه است:

ظفر نامه کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

وقصد تقلید شاعر از شاهنامه نیز از این بیت مذکور بخوبی آشکار است.

ظفر نامه سه قسمت منقسم شده و هر قسمت موسومست بیک کتاب یا یک «قسم».

کتاب نخستین در تاریخ عرب و موسوم است بقسم اسلامی - کتاب دوم در تاریخ عجم و موسوم است بقسم احکام و کتاب سوم در تاریخ مغول و موسوم است بقسم سلطانی:

کتاب نخستین ز کار عرب بدین آمده نکته‌های عجب
بسیار اسلامی آنرا لقب آمده جو اسلام از اهل عرب آمده
کتاب دوم شرح حال عجم در او کشته پیدا زبیش و ز کم
با احکام آن را نهادم بنام جو بر حکم دین آن دول شد تمام
کتاب سوم آمده از مغول فروزنده چون از جمن برک کل
بسلطانی آمد مر آن را خطاب جو دارد بسلطان دین انتساب

حمدالله درنظم این کتاب ۱۵ سال رنج برد و چنانکه دیده ایم هفتاد و پنج هزار بیت سرود که بیست و پنج هزار بیت آن بقسم اسلامی و بیست هزار بیت بقسم احکام و سی هزار بیت بقسم سلطانی متعلق است :

کشیدم درین با نر زده سال رنج
عرب بیست و پنج و عجم بیست هزار
بگفتم سخن با نر زده بار پنج
مغول سی هزار آمد اندر شمار

و تمام حکایات و سرگذشتهای اعراب و مغولان را در آن آورده :

ز تازیك و از سروران مغول
بجستم حکایت ز جزو و زکل

کتاب ظفرنامه در سال ۷۳۵ هجری و ۱۶۴۴ اسکندری و ۷۰۲ یزدگردی

پایان رسید :

ز هجرت شده هفتصد و سی و پنج
ز اسکندری از هزار این زمان
ز شه یزدگردی دو بر هفتصد
کتاب ظفر نامه کردم تمام
بر از رنج این نامه ام بود کنج
جل و جار و ششصد فزون سالیان
فزون کشته شد رهنمایم خرد
ز ما بر بیبر درود و سلام

مطالب ظفرنامه معنوست بعنوانین ذیل :

« کتاب الاول قسم الاسلامیه من کتاب ظفرنامه » شامل شرح احوال و وقایع تاریخی عهد حضرت رسول و ابوبکر و عمر و عثمان و امیر المؤمنین علی و حسن و بنو امیه و بنو عباس .
« کتاب دوم قسم الاحکامیه من ظفرنامه فی ذکر العجم » شامل تاریخ صفاریان و سامانیان و غزنویان و غوریان و دیلمان و آل سلجوق و سلاجقه روم و خوارزمشاهان و اسمعیلیه و اتابکان سلغری فارس و قراختاییان کرمان .

« کتاب سوم قسم السلطانیه من کتاب ظفرنامه فی ذکر المغول » شامل بحث در منشاء ترک و مغول - اغوزخان و پسرش گورخان ختایی - تاریخ مغول بعد از اغوزخان - اجداد چنگیزخان - چنگیزخان - اگتای قاآن - توشی خان و اخلاف وی در قبچاق - جغتای خان و جانشینانش در توران - تولی خان - برکتای خاتون - کیوک خان - منگوقاآن - تیمورقاآن و جانشینان او - هولاکوخان - اباقاخان - احمدخان - ارغونخان - کیخاتوخان - بایدوخان - غازانخان - اولجایتو سلطان محمد - ابوسعید بهادرخان

نسخه منحصرا این کتاب بتمامی در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و چون از آن نسخه‌یی در دسترس خود ندارم بیش از آنچه آورده‌ام در باب آن سخنی نمی‌توانم گفت^۱. علی‌ای حال ظفرنامه از آن باب که نخستین حماسه تاریخی موجود بعد از شاهنامه در باب تاریخ ایران و عرب و مغول (دولتی که در تاریخ اسلامی ایران اثر بزرگی دارند) است، اهمیت و ارزش فراوان دارد.

۴ - شهنشاه نامه تبریزی

دیگر از حماسه‌های تاریخی مهم دوره مغول منظومه بیست بنام شهنشاه نامه در تاریخ احوال چنگیزخان و جانشینان او تا سال ۷۳۸. این منظومه از شاعر بیست بنام احمد تبریزی که در قرن هشتم و بعهد سلطان ابوسعید بهادرخان میزیسته و منظومه خود را سه سال پس از اتمام ظفرنامه بیابان رسانیده و نخستین بیت منظومه چنین است:

بنام خداوند جان آفرین
نگارنده آسمان و زمین
و در مقدمه آن چنین آمده است:

شهنشاه نامه نهم نام این
خداوند کیتی و دیهیم و گاه
جوانبخت و فرمانروا بو سعید
بنام شهنشاه روی زمین
جهان جهان آفرین را پناه
جهان آفرینش ز جان آفرید

نسل مغولان در این منظومه بیافث بن نوح میرسد و بنا بر این شرح داستان از احوال او آغاز میشود و بیان تاریخ همه جانشینان هلاکو تا مرگ ابوسعید پایان می‌یابد. عناوین داستانها و قطعات کتاب بنحویذیل است:

داستان یافت بن نوح علیه السلام - نشاندن غلامی پادشاهی بر جای آن - داستان قبان و تکور - بیرون آمدن مغول از کوه و گرفتن پادشاهی - داستان الانقوا - گرفتار شدن همبای خان بدست لشکر التان - نشستن فوتله بر پادشاهی - داستان بسوکا بهادر - رزم کردن بسوکا با تموجین تاتاری - اندر زادن تموجین از مادر و چگونگی آن - داستان تموجین - احوال چنگیز و اوکتای و تولسی خان و جلال الدین

۱ - راجع بظفرنامه رجوع کنید به ضمیمه فهرست ربو ص ۱۷۲-۱۷۴.

خوارزمشاه و جغتای و کیوک خان و منکوقا آن و هلا گوخان و جانشینان او در ایران .
نظم شهنشاه نامه علی الظاهر بامر سلطان ابوسعید بهادرخان (متوفی بسال ۷۳۶)
آغاز شد و هشت سال روزگار گرفت و بسال ۷۳۸ ختام یافت و بنا بر این تاریخ آغاز نظم
منظومه سال ۷۳۰ بود. احمد تبریزی در پایان کتاب در باب مدت تألیف و سال ختم آن
چنین گفته است :

در این گفتوگو ششدهشت سال کرا احمد بنالد کی گوید منال...
جواز سال شد هفتصدوسی و هشت ستم دینده این نامه را در نوشت.

نسخه‌یی از این کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود و مورخ است بتاریخ ۱۴
رجب سال ۸۰۰ هجری و معنوست به «**چنگیز نامه منظومات احمدی**»^۱ ولی چنانکه
دیده‌ایم شاعر خود آنرا شهنشاه نامه نامیده است .

۵ - گرت نامه ربیعی

از این منظومه در حبیب السیر سخن رفته است و متعلق بود به ربیعی پوشنگی .
صدرالدین ربیعی پوشنگی متولد بسال ۶۷۱ یکی از رجال قرن هشتم است که
اصلاً در فوشنج خطابت میکرد . سپس در سلاک ندماء ملک فخرالدین محمد بن ملک
شمس‌الدین که هین از سلاطین آل کرت (۷۰۵ - ۷۰۶) انتظام یافت و بنا بر اشاره او کرت
نامه را بروزن شاهنامه در باب آل کرت بنظم آورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب
مشغول بوده هر ماه هزار درم از خزانه ملک فخرالدین محمد می‌ستاند . آخر کار میان این
شاعر و ملک فخرالدین خلاف افتاد و پادشاه کرت او را بزندان افگند تا مرد^۲ .

از کرت نامه ربیعی نسخه‌یی در دست نیست لیکن سیف بن محمد بن یعقوب الهروی
مورخ مشهور اوائل قرن هفتم هجری مؤلف کتاب تاریخ نامه هرات در حدود ۲۵۰ بیت
از آنرا بتفاریق در کتاب خود نقل کرده و غالب این ابیات منقول نماینده قوت بیان گوینده

۱- ضمیمه فهرست ربوس ۱۳۵ .

۲- رجوع کنید به حبیب السیر ج ۳ ص ۷۰ و ۷۳ و مقدمه تاریخ نامه هرات چاپ کلکته (۱۳۶۲)

در شاعری است. سیفی قسمتی از اطلاعات مربوط به آل کرت را ظاهراً از کرت‌نامه ربیعی استفاده کرده و در تاریخ‌نامه هرات جای داده است.

۶ - سام‌نامه سیفی

سام‌نامه منظومه حماسی بزرگی بوده از سیف‌الدین محمد بن یعقوب الهروی مؤلف تاریخ‌نامه هرات. سیفی بسال ۶۸۱ هجری در هرات ولادت یافت و بعد از کسب فضائل و مهارت در شاعری بدربار ملک فخرالدین کرت (متوفی بسال ۷۰۶) راه یافت و قصائد و قطعات بسیار در مدح او سرود. بعد از آشفته‌گی کار ملک فخرالدین و خروج او از هرات و توجه بقلعه امان کوه و محاصره شهر هرات بدست دانشمند بهادر سردار الجایتو، سردار دلیر ملک فخرالدین یعنی جمال‌الدین محمد سام شروع بدفاع مردانه‌یی از آن شهر کرد. سیفی در مدت محاصره هرات بنظم یک منظومه حماسی بنام سام‌نامه در وصف دلیریهای محمد سام و جنگ‌های او با دانشمند بهادر پرداخت و بیست هزار بیت سرود و بخط زیبا نوشت و بتصاویر زینت داد. بعد از فتح هرات در سال ۷۰۶ بدست دانشمند بهادر سیفی گرفتار شد و نزحمت بسیار از قتل‌رهایی یافت و مدتی در آنزوا بسر میبرد تا در سال ۷۱۷ بدستگاه ملک غیاث‌الدین کرت جانشین ملک فخرالدین پذیرفته شد و بفرمان او بتألیف تاریخ‌نامه هرات دست زد. وی آثار دیگری نیز داشت که از هیچکدام بجز تاریخ‌نامه هرات که بسال ۱۳۶۲ هجری قمری در کلکنه چاپ شده است اثری باقی نمانده و تنها از سام‌نامه ایات پراکنده متعددی در جای‌جای تاریخ‌نامه هرات نقل شده است.

۷ - بهمن‌نامه آذری

از این کتاب قبلا یاد کرده و گفته‌ام که غیر از بهمن‌نامه حکیم ایران شاه بن ابی‌الخیر یا جمالی مهریگردی است، آذری طوسی از مشاهیر شعرا و عرفای قرن نهم هجری است که چند گاهی در خدمت سلاطین بهمنی از پادشاهان هند بسر میبرده و از این

خاندان باحمدشاه بهمنی مخصوص بوده است^۱. حکیم آذری منظومه‌یی در شرح سلطنت سلاطین بهمنی ببحر متقارب مثنی بنظم آورد و بعد ازو نظیری و شاعران دیگر قطعاتی بر آن افزودند. مرحوم رضاقلیخان هدایت این کتاب را دیده و بر اثر الحاقاتی که از نظیری و شعرای دیگر بر این کتاب شده گفته است که اشعارش بیک پایه نیست. وفات آذری در حدود سال ۸۶۶ اتفاق افتاده است. این شاعر آثار دیگری مانند جواهر الاسرار و عجائب الدنيا و طغرای همایون و سعی الصفا نیز داشت^۲.

۸ - تهر زاده هاتفی

در اواخر عهد تیموری در باب زندگی تیمور منظوم‌یی ترتیب یافت بنام تهر نامه یا تیمور نامه. گوینده این منظومه هاتفی خواهرزاده جامی شاعر معروف قرن نهم و دهم معاصر سلطان حسین بایقرا و شاه اسمعیل صفویست.

مولا ناها تفی از اهل خرچرد جام است که از خدمت مولانا عبدالرحمن جامی کسب فیض کرده و مانند بسیاری از شاعران عهد مغول و تیموری بدیروی از نظامی خمسه‌یی ترتیب داده است مشتمل بر داستانهای: لیلی و مجنون و شیرین و خسرو و هفت منظر و تیمور نامه. وفات او بسال ۹۲۷ اتفاق افتاد. در باب نظم این داستانها در تیمور نامه چنین گفته است:

من آنروز کز طبع گنجیه سنج	نشستم به رافی پنج گنج
گرفتم ز لیلی و مجنون نخست	وزان صورتی دعویم شد درست
شد آن نقش فرخ چو گیتی بسند	ز شیرین و خسرو شدم بهره مند
چو آن گلستان را بیاراستم	از آن خوشتر آمد که میخواستم
چو باز آمدم زان همایون سفر	سوی هفت منظر فگندم نظر
تماشا گهی کردم آراسته	که شد چرخ از رشک آن کاسته

این کتاب اگرچه گاه **ظفر نامه** نامیده شده است ولی هاتفی خود آنرا تهر نامه نامیده و

۱- راجع بسلاطین بهمنی دکن رجوع کنید بطبقات سلاطین اسلام اسنانلی لین پول ترجمه آقای عباس اقبال استاد دانشگاه. ۲- مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۱۰ و نیز همین کتاب ذیل نام آذری - تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی چاپ برون ص ۳۹۸ - ۴۰۵.

گفته است :

من امروز کز کلک جادو فریب سخن را دهم از تمر نامه زیب

این کتاب بنام سلطان حسین بایقرا پادشاه معروف تیموری ساختد شده وهاتفی از

فقر خود در آن نزد شاه تیموری نالیده است :

شها شهریارا سرا سرورا خداوند گارا جهان پرورا
ز فکر معاشم سراسیمه وار سراسیمه دارد مرا روزگار
گر اندک زمانم فراغی بود بکام دل خود دماغی بود
دهم آنچه ان داد را در سخن که حیران بماند سپهر کهن

هاتفی در باب کتاب تمر نامه و اینکه چگونه بجای اسکندر نامه بساختن تیمور نامه متوجه شده است ، در این منظومه سخن رانده و گفته است چون داستان اسکندر را افسانه بی بی فروغ یافتم لایق آن ندانستم که در باب آن رنج برم بلکه باشارت در ستان بنظم تاریخ تیمور که اسکندر ثانی است همت گماشتم و چون احوال او را بتحقیق شناختم بنظمش آوردم و آنچه در باب تیمور گفتم از تواریخ برداشتم و چیزی بر آن نیفزودم بلکه هر جای صلاح دانستم از آنچه یافتم چیزی کاستم و سخن را باجمال بیان نمودم :

شدم چو ز افسانه گفتن خموش هوای سکندر ز دل برد هوش
نکردم ز افسانه بی فروغ ز اسکندر مرده نقل دروغ
سخن آفرینان حسان کلام که بودند سردفتر خاص و عام
شدند آن حریفان فرخنده رای بسوی تمر نامه ام رهنمای
که این نامور نامه خسروی بود در خور خامه مانوی
چو دیدم در آن قصه پر فروغ ظفر نامه بی یافتم بی دروغ ...
یقین شد چو حال تمر خانیم حکایات اسکندر --- انیم
نمودم ز عشقش گهر ریزی ز بحر تمر گوهر انگیزی
ز دریای او گوهر انگیختم ز گوش زمانه در آویختم
سراسر حکایات رنگین و راست که دروی نباید فزودونه کاست
هر افسانه بی را که آراستم نکردم فزون بلکه زان کاستم
نمودم در اجمالش آن ساحری که گوساله شد پیش من سامری

تمر نامۀ هاتفی بایات ذیل شروع شد :

نیارد که تا کنه او پی برد
که هست او ولیکن نداند که چیست

بنام خدایی که فکر خرد
همین دید از عقل چون بنگریست

و در آغاز داستان چنین آمده است :

حریر سخن را چنین نقش بست
ثریا جنایی در آیین ترک
جهانش بکام و سپهرش غلام

نگارنده نقاش بهزاد دست
که بود از نژاد سلاطین ترک
قرا خان تباری طراغا بنام

و آخرین بیت آن چنین :

بآخر رسید آخرش خیر باد

الهی چو این نقش فرخ نهاد

از این کتاب نسخ متعدد در ایران و کتابخانههای پاریس و لندن و لندن گراد و مونیخ موجود است^۱. در سال ۱۸۶۹ میلادی نسخهدی از آن بنام **ظفر نامه هاتفی** در لکنواز بلاد هند بچاپ رسید.

۹ - شاهنامه هاتفی

سام میرزا در تحفه سامی گوید که : بسال ۹۱۷ شاه اسمعیل پس از فتح بلاد خراسان متوجه عراق بود ، در حوالی قصبه خرد جام جهت زیارت تربت شاه قاسم انوار تزول فرموده بود ، برسبیل گشت بدر باغ هاتفی رسید ، مولانا خبردار شد و باستقبال شتافت و مورد عنایت واقع شد . شاه اسمعیل چند بیت از اشعار او را طالب گشت و چون آنها را مطبوع یافت ویرا بنظم فتوح شاهی مأمور کرد ، هاتفی در حدود هزار بیت از آنرا بنظم آورد اما توفیق اتمام نیافت . نسخه این کتاب را نیافتم ولی این چند بیت از آن در مجمع الفصحاء نقل شده است :

۱- رجوع شود به فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۳۲۷ و ۳۳۳-۳۳۵ . فهرست نسخ خطی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۶۵۳-۶۵۴ . فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۵۴۳ . آقای سعید نفیسی از این کتاب نسخه خطی خوبی مورخ بسال ۹۵۰ بخط غیاث الدین علی الجامی دارند .

زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه
 چو کشتی که افتد بدریای خون
 چو دل‌های عشاق پر خون همه
 ز چشم زره خون تراوش گرفت
 چو تاج خروسان جنگی بفرق
 چو بالا بلندان بسی رحم دل
 سر ناترا شیده چون خار پشت
 یکی کوچه پیدا ز شهر فنا

ز خون دلیران و گرد سپاه
 سپرها فتاده همه واژگون
 کله خودها گشته وارون همه
 سر نیزه در سینه کاوش گرفت
 تبرزین بنخون بلان گشته غرق
 نه از قتل کس نیزه ها منفعل
 فتاده در آن پهن دشت درشت
 ز صف‌های مردان آهن قبا

۱۰ - شاهرخ نامه قاسمی

یکی دیگر از شعرای قرن دهم سه تاریخ منظوم حماسی برجای نهاده است بنام شاهرخ نامه و شه نامه ماضی و شه نامه نواب عالی. این شاعر معروف است بقاسمی.

میرزا قاسم قاسمی گونابادی از خاندانی شریف و از سادات گناباد بود. کلا نثری گناباد را خواندند و او داشتند و این مقام بارث بمیرزا قاسم می رسید ولی او این شغل را برادر خود میرزا ابوالفتح وا گذاشت و خود درزی فقرادر آمد و بشاعری پرداخت. سام میرزا از این شاعر در تحفه سامی که بسال ۹۵۷ نگاشته شده نام برده و گفته است که چهار مثنوی دارد، یکی شاهنامه یاسر گذشت شاه اسمعیل - دوم لیلی و مجنون - سوم کارنامه یا چو گان نامه - چهارم خسرو و شیرین.

میرزا علاءالدوله در کتاب نفائس المعاصر که بسال ۹۷۳-۹۷۹ هجری نگاشته شد از قاسمی چند منظومه یاد کرده است بنام شاه نامه ماضی در شرح سلطنت شاه اسمعیل شامل ۴۵۰۰ بیت - شاهنامه نواب عالی در تاریخ سلطنت شاه تهماسب در ۴۵۰۰ بیت - شاهرخ نامه در ۵۰۰۰ بیت - گوی و چو گان معروف بکارنامه در ۲۵۰۰ بیت.

شاهرخ نامه قاسمی به بیت ذیل آغاز میشود:

همه بنده ایم و خدایی تراست

الهی بحق پادشاهی تراست

و در نسخه‌ی دیگر:

بر اقلیم جان پادشایی تراست

خداوند بیچون خدایی تراست

این منظومه راجعست بشرح سلطنت شاهرخ پسر امیر تیمور گورکان و گوینده

خود آنرا شاهرخ نامه نامیده است در این بیت:

فلک شاهرخ نامه کردش خطاب

کتابم که شد ز آسمان کامیاب

در آغاز کتاب مدح شاه طهماسب صفوی آمده و نظم این منظومه در ۹۵۰ هجری صورت

گرفته است.

۱۱ = شهنامه قاسمی

شهنامه قاسمی حماسه‌ی تاریخی و شامل دو قسمت در شرح سلطنت شاه اسمعیل

صفوی و پسرش شاه طهماسب است که منظومه نخستین شهنامه ماضی و دومین شهنامه نواب

عالی نام دارد. سازنده این منظومه همچنانکه دیده‌ایم قاسمی گنابادی از شعرای قرن

دهم معاصر شاه اسمعیل و شاه طهماسب است. از شه نامه نواب عالی که شرح آن قبلاً

گذشت چیزی نیافتم اما از شه نامه ماضی یعنی شرح فتوح شاه اسمعیل نسخه بسیار نفیسی

در موزه ایران باستان وجود دارد و نسخه‌ی از آن هم بسال ۱۲۸۷ در بمبئی چاپ شده

است. این نسخه نزدیک ۴۳۰۰ بیت دارد و باین ابیات آغاز میشود:

ز خورشید و مه عینک دلپذیر

از او یافته منشی چرخ پیر

ز قوس قزح جمله شیرازه کرد

ورقهای این صفحه لاجورد

پس از حمد خدا و مناجات و نعت پیامبر و وصف معراج و مدح علی بن ابیطالب و

فرزندان او تا امام زمان و ستایش ابوالمظفر اسمعیل بهادر خان بعرض حال خود و سبب

نظم کتاب پرداخته و گفته است:

سپهر اقتدارا بلند اختر...
کنم بعد از این نام نیکت نگار

شها کامکارا کسرم گسرا
بر آنم که بر صفحه روزگار

من آب جهات دهم زین سواد
که باقی بود تا ابد نام تو ..

خضر گر باسکندر آبی نداد
سجلی نویسم در ایام تو

آنگاه پیش قدمی نظامی و جامی وهاتفی در این راه اشاره کرده است :

سرمار کلکش فروریخت گنج
پندیرفت چندانکه در کار بود ..
زانفاس وی عالمی زنده گشت
چو خضر از حریفان فراموش کرد ...
سریر سخن بر ثریا نهاد
که پر کرد از آن دامن روزگار

نظامی در آن دم که شد گنج سنج
گل از باغ اندیشه بی خار بود
چو خورشید جامی فروزنده گشت
می جانفزای سخن نوش کرد
در این بحر چون هاتفی پا نهاد
بر آورد چندان در شاهوار

وسپس بوصف کلام و استادی خود و آنگاه بمدح شمس الدین محمد وزیر پرداخته و اصل داستان را از احوال سلطان حیدر صفوی در این ابیات آغاز کرده است :

رقم سنج این نامه دلپذیر
که بود از بزرگان آل رسول
همان صولت حیدر صفدرش

چنین ریخت مشک ختن بر حریر
ثریا جنا بی بصدور قبول
فلک کرده نام نکو حیدرش

پس از شرح احوال سلطان حیدر از جلوس شاه اسمعیل بجای او و آغاز جهانگشایی وی و فتح گیلان و شروان و آذربایجان و جنگ بالوند سلطان و فتح عراق عجم و جنگ دوم بالوند سلطان و فتوح دیگر شاه اسمعیل مانند فتح اصفهان و یزد و فیروز کوه و جنگ با شیبانی خان (۹۰۶ - ۹۱۶) پادشاه ازبکان و کشتن او و فتح خراسان و وفات شاه اسمعیل سخن رفته است .

تاریخ ختم این منظومه ۹۴۰ است و بنا بر این نظم آن چندی پس از فوت شاه اسمعیل نیز ادامه داشت . در پایان کتاب ، شاعر شمه‌یی از بیوفایی جهان بیان کرده و پس از نظم ساقی نامیدی سخن از اتمام منظومه خود آورده و سرانجام چنین گفته است :

بیا قاسمی گفت و گو تا بچند
سخن گر چه سنجیده چون گوهرست
کند چون زبان کوتاهی شمع را
مکن در سخن پیش از این اهتمام

زبان تو چو کلک از حکایت بیند
ولیکن خوشی از آن بهترست
دهد بیشتر روشنی جمع را
سخن بر همین ختم کن والسلام

شهنامه قاسمی کاملاً تحت تأثیر اسکندرنامه نظامی و سبک استاد گنجه است و اصولاً هاتفی و اوهر دو دنبال نظامی رفته و خواسته‌اند در برابر اسکندرنامه اثری پدید آورند منتهی نخواستند «از اسکندر مرده نقل دروغ» کنند و موضوع منظومه خود را از زندگی کسانی مانند تیمور و شاهرخ و شاه اسمعیل و شاه طهماسب گرفته‌اند.

مهمترین تأثیر سبک نظامی در این دو شاعر و یا شاعرانی از قبیل آنان نخست آوردن ابیات متعدد در توحید و نعت پیغامبر و صفت معراج است و چون قاسمی در عصر صفوی یعنی عصر تسلط شیعیان زندگی میکرد مدح علی را نیز بر سایر مدایح افزوده است. وجه دیگر تأثیر سبک نظامی آوردن ساقی نامه است. در شه نامه قاسمی عدد ساقی نامه‌ها زیاد است و بعضی از آنها خالی از لطف نیست.

گذشته از این لهجه سخنوری و سبک تکلم و سیاق عبارات شه نامه مانند تر نامه از اسکندر نامه تقلید شده است نه از شاهنامه.

در این منظومه وصف تفنگ در میان اسلحه جنگ تازگی دارد. این سلاح معمولاً بشکل «تفنگ» یاد گردیده و یکجا چنین وصف شده است:

تفنگ زنده فیلان جنگی بدست	بخرطوم در جلوه فیلان مست
بدست هزاران تفکهای جنگ	گرفته بکف از دران چون نهنگ

از شه نامه نواب عالی یعنی شه نامه قاسمی در باب زندگی طهماسب نیز نسختی در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است و شروع میشود به:

جهان داورا کبریایی تراست	خدایی ترا پادشاهی تراست
--------------------------	-------------------------

و وقایع آن مخصوصاً راجعست بروابط شاه طهماسب با سلطان بایزید و سلطان سلیمان عثمانی^۱.

۱۲. جنگنامه کشم

جنگنامه کشم (قشم) منظومه کوچکی است بیحزب متقارب که عدایات آن به ۲۶۳ بالغ میشود و در یکشنبه نهم محرم سال ۱۰۳۲ پ پایان رسید. این منظومه رایگی از

مستشرقان ایتالیایی بنام « لوئیگی بونلی »^۱ در نشریه ماه آوریل ۱۸۹۰ فرهنگستان لینیچی^۲ با مقدمه‌یی در باب مقلدان شاهنامه و بعضی از آثار آنان چاپ کرده است.

کشم نامد علی الظاهر و چنانکه بونلی هم حدس زده از **قدری** نام شاعر است که نام او را هنگام تحقیق در منظومه « جرون نامه » نیز خواهد خواند . فعلا نمی‌توانم گفت که قدری کشم نامد را پیش از جرون نامد ساخته است یا پس از آن اما بهر حال وقایع آن راجعست به پیش از وقایع مسطور در جرون نامد . این منظومه دارای ابیاتی است و مبتذل و ناروا و نخستین ابیات آن چنین است :

بنام خدا ایزد ذوالجلال	خدایی که ویرا نباشد زوال
خدایی که لیل و نهار آفرید	خزان برد و فصل بهار آفرید

پس از حمد خداوند که تنه‌ها متضمن سده بیت است نعت پیغام برص و علی بن ابیطالب ع و سپس مدح شاه عباس و ستایش امام قلیخان پسر و جانشین الله وردیخان بیکار بیکی فارس فاتح قشم و جرون بی آنکه از و نامی ذکر شده باشد آمده ، این مردهم جا بعناوین نواب انجم سپاه - خان عدالت شعار - نواب عالی و امثال اینها یاد شده است .

اصل داستان بدین ابیات مصدر است :

چو مدح شه و خان پایان رسید	بنظم آورم داستانی جدید
چو الف و لاین بد از هجر سال	بیامد یکی لشکر از برنگال
سپاهی بیامد چو مور و ملخ	بگرمی چو آتش سردی چو یخ

این اشارت راجعست بدست اندازی پرتغالیان از سال ۱۰۳۰ بجزیره قشم و حوالی هرمز . توضیح آنکه « روی فریر ادا ندرادا » سردار پرتغالی پس از جنگی با بحریه شرکت هند شرقی انگلیس که بشکست وی پایان یافت بر آن شد که جزیره قشم و سواحل هرمز را تسخیر نماید تا از جانبی شاه عباس ر امر عوب و وادار بیر آوزدن خواهشهای خود کند و از جانبی دیگر جلوت تجارت ابریشم انگلیسیان رادر ایران بگیرد . بهمین منظور در حدود ماه رجب ۱۰۳۰ قسمتی از آن جزیره را در جوار هرمز تسخیر کرد و نزدیک دریا قلعه‌یی بنا نهاد و

هنوز قلعهٔ اونا تمام بود که با سپاهیان ایران و مردم لار در آویخت و از آنان بیش از هزار تن کشت :

هنوز قلعهٔ شوم بد نا تمام	که آنجا گرفتند میرد و مقام
بهم باز کزدند بنیاد جنگ	سپاه مسلمان و اهل فرنگ
بناگاه آن کافر بد نهاد	شکست سپاه مسلمان بداد
بشد فوت از مردم ملک لار	ز پیر و ز برنا برون از هزار
پس آنگاه چون گشت قلعه تمام	بشد کار بر مردم لار خام
بسختی چنان قلعه کس در جهان	نبود و ندید و نداده نشان

در این هنگام یعنی در سال ۱۰۳۰ امام قلیخان بیکاریکی فارس در زرد کوه بختیاری و کنار آب کورنگ با جمعی دیگر از والیان ایالات جنوبی و غربی ایران در رکاب شاه عباس برای اتصال زاینده رود بکارون حاضر بود^۱.

رسید این خبر چون بآب کورنگ	بنواب عالی که آمد فرنگ
بجنبید بنواب عالی بقهر	بفرمود بر لشکر آرای دهر

امام قلیخان بتهیهٔ مقدمات جنگ پرداخت و در عین تدارک جنگ با انگلیسیان همداستان شد و از بحریهٔ ایشان در بر انداختن بحریهٔ پرتغالیان و حمل سپاه ایران باوری گرفت و پس از جنگ بسیار سختی قلعه را بتصرف آورد. روی فریرا با ساکنان قلعه تسلیم شد. از این پس امام قلیخان جنگ با پرتغال را تعقیب کرد و بتصرف جزیرهٔ هرمز (جرون) برخاست^۲.

وقایع این جنگ بتمامی و با توضیح جزئیات، مگر استمداد از انگلیسیان در جنگ نامهٔ کشم آمده است. فرمانده پرتغالیان در این جنگ نامه کبیتان (کاپیتان) تمبر بود:

سر آن سپه بد کبیتان تمبر	دمی داشت از کینه و خشم بر
--------------------------	---------------------------

در پایان منظومند نیز بفرمان تعقیب جنگ از طرف امام قلی خان اشاره شده است:

چو مزده بنواب عالی رسید	دور خسار او همچو گل بشکفید
طلب کرد آنگاه یک خامه بی	بسر دار بنوشت یک نامه بی

۱- رجوع کنید بعالم آرای عباسی ص ۵۷۵.

۲- رجوع کنید بتاریخ روابط ایران و اروپا در دورهٔ صفویه. تألیف آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه ص ۷۲-۷۸.

که اکنون روان شو تو مردانه وار
 مسخر بکن بنکسار و جرون
 بکن تسایع امر من بنکسار
 بکن دشمن شاه را سرنگون...

و پس از سه بیت دیگر چنین آمده است: «تمام شد جنگنامه کشم فی تاریخ یوم الاحد نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۲»

«پیترو دلواله» سیاح معروف ایتالیایی از وجود این منظومه و منظومه‌ی دیگر که در باب فتح قشم و هرمز (جرون نامه) ساخته شده بود خبر داشت و از هر یک نسخه‌ی تهیه کرد و بایتالیا برد و مأخذ نسخه چاپی جنگ نامه کشم نیز همانست که پیترو دلواله بایتالیا برده بود.

۱۳ - جرون نامه

پس از فتح قلعه قشم امام قلیخان بیکری یکی فارس سرداران خود یعنی امام قلی بیگ و پولاد بیگ و شاه قلی بیگ و شار قلی و علی بیگ دستور تعقیب جنگ و بیرون راندن سپاهیان پرتغال از جزیره هرمز (جرون) داد و در روز ۲۷ ربیع الاول ۱۰۳۱ کشتیهای جنگی انگلیسی بادویست قایق ایرانی از بندر جرون بجانب جزیره جرون (هرمز) حرکت کرد. شهر هرمز با سانی تسخیر و قلعه آن معروف بقلعه «آلبو کرک» بتوپ بسته شد و پس از دو ماه محاصره در نهم جمادی الثانی ۱۰۳۱ مفتوح گشت.

یکی از شعرای فارس بنام قدری که علی الظاهر «جنگنامه کشم» نیز از اوست داستان فتح این بندر و دلیریهای سپاهیان ایران را در جنگهای سخت آنان با پرتغالیان بنظم کشید و بر آن نام جرون نامه نهاد. از این کتاب نسخه‌ی در کتابخانه لندن موجود و ظاهراً همان نسخه پیترو دلواله است: آقای عباس اقبال استاد دانشگاه نسخه‌ی عکسی بوسیله آقای مجتبی مینوی از آن کتاب برای خود تهیه کرده که حقیر از آن استفاده نموده است.

نسخه مذکور بایات ذیل آغاز میشود:

از اول بنام بزرگ خدا
سرخن را بنام خدا بازگویی

سر دفتر نطق را بر گشا
مراد خود از نام نامی بجوی

پس از حمد و ستایش یزدان از مدح ابوالمظفر شاه عباس و سبب بنای قشم و متذنبات جنگ قشم و جرون در این منظومه سخن می‌رود. جرون نامه که از جنگ نامه کشم بسیار مفصل تر است بایات ذیل پایان می‌پذیرد:

هزاران درود و هزاران سلام
هزاران درود دگر بر علی
هزاران درود و هزار آفرین

ز ما بر محمد علیه السلام
خدا را ولی و نبی را وصی
ابر آل و اصحاب او اجمعین

این قدری از شعرای قرن یازدهم است و نام او نیز در منظومه مذکور آمده و او را نباید با شاعری دیگر بنام قدری از شاعران قرن دهم که در هندوستان میزیسته و بسال ۹۸۹ مرده است اشتباه کرد.

۱۴ - شهنشاه نامه صبا

یکی از حماسه‌های زیبای تاریخی شهنشاه نامه صباست. فتحعلی خان صبا کاشانی از استادان شعر در عهد قاجاری است. این شاعر در اوان جوانی نزد صباحی بیدگلی شاعر معروف قرن دوازدهم تلمذ می‌کرد و سپس بدر بارزندیه رفت و چند گاهی مداح لطف علی خان زند بود و پس از برافتادن حکومت لطفعلی خان و مأموریت باباخان برادرزاده آقامحمد خان قاجار بحکومت فارس بخدمت او درآمد و بمداحی وی پرداخت و چون بابا خان قاجار (فتحعلیشاه) بجای عم خود بسلطنت نشست با او بطهران آمد و ملک الشعرای دربار وی گردید. صبا شاعری استاد و مقتدر بود، مهارت او بیشتر در قصیده سرایی آشکار است. گذشته از قصائد چند مثنوی خوب مانند گلشن صبا و شهنشاه نامه و خداوند نامه نیز از او مانده است. وفاتش بسال ۱۲۳۸ هجری اتفاق افتاد.

۱ - در باب این منظومه گذشته از نسخه عکسی متعلق باقای عباس اقبال از فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۶۸۱ و دائرة المعارف اسلامی استفاده شده است.

شهنشاهنامه منظومه‌یست بی‌حرم‌مقارب در شرح جنگ های عباس میرزا بفرمان
فتحعلی شاه با سپاهیان مهاجم روس در ماوراء ارس، و بدین بیت آغاز شده است:

بنام خداوند آموزگار نگارنده نامه روزگار

و نخستین موضوع آن آغازداستان محاربه با روس و لشکر کشیدن عباس میرزا است بجهت
روس. صبا خود این منظومه را شهنشاهنامه نامیده و ظاهراً این تسمیه باشارت فتحعلیشاه
صورت گرفته است:

بنامش چو این نامه کردم تمام شهنشاهنامه شهنش کرد نام
کنون نامه آرایم از راستی گشایم زبان بی کژ و کاستی

و در مثنوی خداوند نامه که منظومه‌ی حماسی و در شرح احوال حضرت رسول و امیر المؤمنین
علی علیه السلام است صبا از منظومه شهنشاهنامه و عدد آیات و کیفیت تقدیم آن بفتحعلی
شاه و چگونگی قبول آن در خدمت سلطان سخن رانده است بدین صورت:

یکی نامور نامه بر نام شاه بر آراستم پایه برتر ز ماه
در آن چل هزار از گهرهای ناب پراکنده روشن تر از آفتاب
بانجام بردم چو آن نامه را بسی پوزش آراستم خامه را
کز آن راز و آن خامه دستیار همه کام دل یافتم در کنار
چو لغتی هنرمند شاه شگرف در آن نامه پهلوی دید ژرف
بمن دید و خواند آفرینم فره که ای تو گشاینده این گره

صبا منظومه خود را بنا بر آنچه فاضل خان گروسی در تذکره انجمن خاقان آورده در سه
سال تمام کرد^۱. این منظومه که چهل هزار بیت دارد یکبار در بمبئی چاپ شده است و
از بهترین منظومه‌های حماسی تاریخی بنظر می‌آید زیرا این مرد استاد از قرن هفتم بعد
تنها کسی است که توانسته است نسبت بدیگران از فردوسی خوب پیروی کند اما پیدا است
که تصور فاضل خان گروسی در ترجیح ملك الشعراء صبا بر فردوسی بتمام معنی باطل
و دور از صواب است.



چون مبنای کار من در این فصل بر اختصار است همه منظومه های تاریخی را که شماره

۱ - نسخه خطی این کتاب را نگارنده نزد آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه دیده است.

آنها در زبان فارسی بسیار است یاد نکردم و تنها ذکر برخی از آنها را که اهمیت و شهرتی داشتند با تفصیل نسبی آوردم و بعضی دیگر را زیلاً با نهایت اختصار نام میبرم. اهم این منظومه‌ها عبارتند از:

غزای سلیمانی در تاریخ فتوح شاه سلیمان عثمانی که بتشویق وزیر او ابراهیم پاشا بسال ۹۳۳ بنظم درآمد^۱.

شاهنامه بهشتی در باب جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی پسر سلطان سلیم با محمد خدا بنده پادشاه صفوی که مولانا بهشتی مشکوکی بسال ۹۸۵ پایان برد^۲.

فتوح العجم در باب فتح تبریز بدست عثمان پاشا در سال ۹۹۳ که شاعری بنام جمالی ابن حسن شوشتری از شعرای قرن دهم آنرا یکسال پس از فتح تبریز یعنی بسال ۹۹۴ بنظم آورد^۳.

فتحنامه عباس نامدار یا شاهنامه صادقی از صادق افشار متخلص بصادقی شاعر عهد شاه عباس صفوی که نسخه‌ی از آن در کتابخانه آقای حاجی محمد آقا نخبجوانی جزو کلیات افشار صادقی موجود است و در حدود دو هزار و پانصد بیت دارد و راجع است بوقایع ایران از جلوس شاه اسمعیل ثانی و قتل شاهزادگان صفوی تا اواخر عهد شاه عباس کبیر و بدین ایات آغاز شده است:

بنام خدایی که محتاج نیست	بجز نام او درة التاج نیست
چه نامی که این را دلیل رهست	چه نامی که محتاج باب اللہست
کریمی که داد و دهش زان اوست	دو عالم پر از خوان احسان اوست
کرم بین که رزاق روزی ده است	کرم بر سر خویش منت نه است

شاهجهان نامه یا ظفر نامه شاه جهان از ابوطالب کلیم کاشانی شاعر مشهور عهد صفوی در حدود پانزده هزار بیت که در آن از جنگها و فتوح امیر تیمور گورکان آغاز شده و سر گذشت اولاد او از شاه رخ و عمر شیخ و ایرانشاه و ابوسعید و بابر شاه با شاه جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸) آمده است. این منظومه چنین آغاز میشود:

۱- فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶

۲- ایضاً ج ۳ ص ۳۵۴. ۳- فهرست ربو ج ۲ ص ۶۶۵ و فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۳۵۵

بنام خدایی که از شوق جود
 حکیمی که شمع زبان در دهن
 رحیمی خطابخش مسکین نواز
 دو عالم عطا کرد وسائل نبود
 فروزان نماید بیاد سخن
 ز شوق کرم گشته محتاج ساز

نسخه‌یی از این منظومه در کتابخانه آقای نخجوانی موجود است.

منظومه نادری از گوینده‌یی بنام محمدعلی درذ کر حال نادرشاه افشار و فتوح وی در

هفت هزار و پانصد بیت که بدین ابیات آغاز میشود:

خدایا تویی چاره ساز همه
 دهی هر که را هر چه بایسته نیست
 بتو روی عجز و نیاز همه
 کسی را کرم جز تو شایسته نیست

شهنشاه نامه یا مرآت عثمانی از شاعری بنام صدرالدین در تاریخ سلاطین عثمانی از

سلطان عثمان خان غازی سرسلسله آن خاندان تا سلطان عبدالحمید ثانی در حدود سه هزار

بیت و بدین بیت آغاز میشود:

بنام خداوند نزدیک و دور
 خداوند ماه و خداوند هورا^۱

وقایع الزمان یا فتحنامه نور جهان بیگم در تاریخ آخرین سالهای سلطنت

نورالدین محمد جهانگیر پادشاه گورکانی هند (۱۰۱۴-۱۰۳۷) و جنگهای این پادشاه

با معاندان و سرکشان که ملاکامی شیرازی در کابل بسال ۱۰۳۵ بی پایان رسانید^۲.

آشوب هندوستان در باب جنگها و کشاکشهای پسران شاه جهان گورکانی

برای جلوس بر تخت سلطنت هندوستان از قیام مرادبخش تامرگ دارا شکوه یعنی وقایع

سال ۱۰۶۷-۱۰۶۹ که بهشتی بنظم آورده و خود بنا بر بیت ذیل:

شد این نامه از همت دوستان
 مسمی با آشوب هندوستان

آنرا آشوب هندوستان نامیده است^۳.

شهنامه نادری در باب حمله نادر به هندوستان و فتح آن کشور بسال ۱۱۵۱-

۱۱۵۲ که نظام الدین عشرت سیالکوتی قرشی از معاصران احمد شاه درانی پادشاه

۱ - در باب این هر سه منظومه اخیر رجوع شود به مقاله حماسه‌سرایی در ایران بقلم آقای حسین نخجوانی در نشیبه

دانشکده ادبیات تبریز شماره ۸، سال ۳۰

۳ - فهرست راجح ۲، ۱۹۰۶

۲ - فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۳ ص ۳۷۷

افغانستان (۱۱۶۰-۱۱۸۷ هجری) بسال ۱۱۶۲ هجری تمام کرده و تاریخ ختم کتاب را در بیت ذیل آورده است:

چو بلبل ز تاریخ آن دم مزن اگرچشم داری بین باغ من^۱

شهنامه احمدی از همین شاعر مشتمل بر احوال احمد شاه درانی از مرگ نادر تا حمله احمد شاه بر نصرالله خان رئیس بلوچ و شکستن او در ۱۳۷ هجری که به بیت ذیل آغاز میشود:

بنام شهنشاه معراج بخش خدیو ز تخت افکن تاج بخش

دنبال این منظومه داستان دیگری از احوال احمد شاه درانی یعنی حملات او به هندوستان آمده و بیت ذیل مصدر است:

الهی کن این نامه دلفروز ز فضل و کرم ختم در چند روز^۲

فتحنامه از شاعری بنام شیخ حسام الله که در سال ۱۱۶۱ در باب جنگ میان احمد شاه درانی با هندوان بنظم آورد^۳.

فتحنامه صفدری از یک شاعر هندو در باب جنگهای محمد شاه گورکانی با بعضی از امرا و مهاراجه های هند که پس از بازگشت نادر از هند در آن سرزمین وقوع یافت و بنام صفدر جنگ بهادر از سرداران معروف و فاتح محمد شاه فتحنامه صفدری نامیده شد^۴.

جنگنامه غلام محمد خان که یکی از شعرای رامپور در باب منازعات غلام محمد خان معروف به «جنگ نوخواه» دومین پسر فیض الله خان از مشاهیر امرای محلی رامپور با برادران خود در قرن سیزدهم بنظم در آورده و نخستین بیت آن چنین است:

بنام شهنشاه بی تخت و تاج که بخشد زرمهرومه رارواج^۵

علیمردان نامه از میرزا عبدالله شهاب پسر میرزا حبیب الله ترشیزی شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم (متوفی بسال ۱۲۱۵ هجری^۶) در باب اعمال علیمردان خان زند و از

۱ - فهرست ربوچ ۲ ص ۷۱۷ ۲ - ایضاً همان صحیفه ۳ - فهرست بلوشه ج ۳ ص ۴۱۳

۴ - فهرست بلوشه ج ۳ ص ۴۱۰ - ۴۱۱ ۵ - ضمیمه فهرست ربو ص ۲۱۹

۶ - برای اطلاع از احوال او رجوع کنید به مجمع النصح ج ۲ ص ۲۵۳

میان بردن فتنه ذوالفقارخان مصدر به بیت ذیل :

سرنامه حمد جهان آفرین کزو شد پدید آسمان وزمین^۱

جرجیس رزم از صفدرعلیشاه متخلص بمنصف درباب نخستین کارهای انگلیسیان در

فرو گرفتن هندوستان مصدر بدین بیت :

بنامی که نامش سرنامه ها زسر تا پیا زو زبان خامه‌ها

که دنبال آن منظومه دیگری درباب «تمه واقعه هولکر» و منظومه ثالثی بنام «وقایع

بهرت پور...» وجود دارد و وقایع این منظومه‌ها متعلق بساواخر قرن هجدهم و اوایل قرن

نوزدهم است.^۲

جارجنامه که در سه مجلد بیچاپ رسیده و ناظم آن یکی از زردشتیان هند بنام

ملا فیروز بن کاوس است.

قیصری نامه از یکی از شعرای هند بنام «منشی بیسان لعل» متخلص به ناظر در

ذکر اعمال امپراطور انگلستان و بعضی از امرای هندوستان که بسال ۱۲۹۷ هجری بیابان

رسیده است.^۳

میکادو نامه از شاعری بنام میرزا حسین علی شیرازی در ستایش امپراطور ژاپن و

جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۵ که در هندوستان چاپ شد.

قیصر نامه از شاعر استاد مرحوم ادیب پیشاوری درباب و پلهلم امپراطور

مستعفی آلمان که از حیث استحکام آیات و دقت مضامین و علومعانی بعضی از آیات

مشهور است.

سالار نامه منظومه بیست شامل بیش از ۴۵۰۰ بیت که قسمتی از آنرا میرزا

آقاخان کرمانی و قسمتی دیگر را شیخ احمد ادیب کرمانی بنظم درآورده اند و بدین بیت

آغاز میشود :

که رخشید ازو گوهر تابناک

سر نامه بر نام ز روان پاک

فروزنده ماه و ناهید و تیر

خداوند زاوش و کیوان پیر

میرزا آقاخان کرمانی که قسمت اول منظومه را بنظم در آورده است در پایان آن
بتاریخ ختم گفتار خود اشاره کرده و گفته است :

ز تاریخ هجرت ز بعد هزار همی سیصد و سیزده بر شمار
که پایان شد این نام بردار گنج یکماه بردم در این کار رنج

و باقی کتاب را شیخ احمد کرمانی در سال ۱۳۱۶ بی پایان برده و ششماه در آن کوشیده است.
این کتاب بسال ۱۳۱۶ در شیراز طبع شد و موسوم است به اسم سالار لشکر عبدالحسین
میرزا فرمانفرما .

منظور از ترتیب این منظومه ایجاد یک تاریخ منظوم برای ایران بوده و در آن چنین
آمده است که تاریخ ایران بر اثر اشتباهات مورخان قدیم بصورت های نادرست گرد آمده است
و بعد از این مقدمه و علت اقدام بنظم این کتاب ازملت « آریانا » و سلاله های ساختگی
آبادیان که سیامک از آن قوم بود و آجامیان که جمشید سر سلسله آنان بود و فریدونیان
و احوال سلم و تور و سلاله مادی و پادشاهی کیقباد و زمان فترت مادی و هخامنشیان با
اشاره بکیخسرو و سیروس اعظم و غیره سخن رفته و بعد از اشکانیان و ساسانیان و سلسله های
اسلامی تا سلطنت مظفرالدین شاه بنظم در آمده است . اگر چه در سالار نامه اشاره بریشه
اسامی شاهان داستانی مانند جمشید (یمه) پسر و یونگهان و یا تلفظ های یونانی اسامی شاهان
ایرانی و امثال اینها شده است لیکن در این موارد گاه تأویلات و توجیحاتی دور از موازین
زبان شناسی دیده میشود .



فصل چهارم

حماسه های دینی

۱ - خاوران نامه

از حماسه های قدیم دینی شیعه خاوران نامه است در شرح احوال و داستانهایی از علی بن ابیطالب علیه السلام . در باب امام اول شیعیان میان شیعه تدریجاً داستانهایی پدید آمده که بعضی از آنها مبنی بر حوادث تاریخی یعنی جنگهای او در حیات محمد بن عبدالله صلعم و هنگام خلافت و شجاعتهای ویست منتهی بتدریج عناصر داستانی بر آنها افزوده شده است . برخی دیگر از داستانها بکلی دور از حقیقت تاریخی و افسانه محض است که اندک اندک میان ملت ایران و بر اثر اخلاص شدید این قوم نسبت بحضرت علی علیه السلام و در آمدن او در صف پهلوانان ملی ، وجود یافت ، مانند داستان پهلوانیهای وی در سرزمین خاور که در خاوران نامه می بینیم .

موضوع اصلی خاوران نامه سفرها و حملات غلی علیه السلام است بر سرزمین خاوران به همراهی مالک اشتر و ابوالمحبجن و جنگ با قباد پادشاه خاورزمین و امرای دیگری مانند تهماسب شاه و جنگ با دیو و اژدها و امثال این وقایع .

ناظم کتاب مدعی است که موضوع منظومه خود را از یک کتاب تازی انتخاب کرده است و این چنانکه میدانیم خاصیت بیشتر کتب حماسی (ملی- تاریخی- دینی) ایرانست که لامحاله مبتنی و مستند بر اصلی بوده و سازندگان آنها مستقیماً در جعل روایات و احادیث دخالتی نداشته اند . نخستین ابیات خاوران نامه چنین است :

نخستین بر این نامه دلکشای سخن نقش بستم بنام خدای

خداوند بخشندهٔ مهربان
گواه است بر هستیش هر چه هست

خداوند هوش و خداوند جان
یگانه خداوند بالا و پست

و شاعر در مقدمه‌یی که بر کتاب خویش افزوده اعتقاد صریح خود را بائمهٔ اثنی عشر و دوستداری چهارده معصوم در این دوبیت بیان کرده است :

که هستند فخر زمین و زمن
بدان چارده نام معصوم پاک

الهی باء-زاز آن پنج تن
بعق تو ای داور آب و خاک

این کتاب اگر چه معمولاً بخاورنامه مشهور است ولی ناظم آن خود خاوران نامه اش نامیده . تاریخ ختم منظومه (۸۳۰ هجری) است و نام کتاب و مأخذ آن در دوبیت ذیل آمده :

شد این نامهٔ تازیان پارسی
نهادم بدانگه که کردم تمام

چو بر سال هشمصد بیفزودی
مرا این نامه را خاوران نامه نام

ناظم خاوران نامه مولانا محمد بن حسام الدین مشهور بابن حسام از شعرای قرن نهم متوفی بسال ۸۷۵ هجری است . ابن حسام مردی زهد پیشه و زارع بود و بقناعت در دیهی بنام خوسف از قراء قهستان خراسان که اکنون جزو بیرجند و قاینات است روزگار می گذاشت و خود در باب قناعت خویش گوید :

قناعت نمایم چو خورشید و ماه
مکش منت سفرهٔ اردشیر

بیک قرص جو تا شب از بامگام
شکم چون بیک نان توان کرد سیر

دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراء خویش (مؤلف بسال ۸۹۲ هجری) در باب ابن حسام چنین نگاشته است . « ملك الكلام مولانا محمد حسام الدین المشهور بابن حسام رحمة الله علیه بغایت خوش گوست و با وجود شاعری صاحب فضل بوده و قناعتی و انقطاعی از خلق داشته . از خوسف است من اعمال قهستان و از دهقنت نان حلال حاصل کردی و گاو بستی و صباح که بصحرا رفتی تا شام اشعار خود را بردستی بیل نوشتی و بعضی او را ولی حق شمرده اند و در منقبت گویی در عصر خود نظیر نداشت و قصائد غرادر دارد و این قصیده در نعت رسول رب العالمین صلعم او را است که بعضی از آن قلمی میشود .

جاروب فرش مسند تو زلف مهر عین ...

ای رفته آستان تو رضوان باستین

تو فی ابن حسام فی شهور سنة خمس وسبعین وثمانمأیة من الهجرة النبویة»^۱

۲ - صاحبقران نامه

دیگر از حماسه‌های دینی قدیم منظومه‌یست بنام صاحبقران نامه در داستان سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب عم محمد بن عبدالله صلعم. این منظومه بسال ۱۰۷۳ هجری بنظم درآمده و ناظم آن معلوم نیست. داستان کتاب به ۶۲ قسمت تقسیم شده و در مقدمه همه آنها حمد یزدان و نعت رسول و فهرست مطالب کتاب آمده است. صاحبقران نامه دارای جنبه داستانی است و داستان این کتاب از آن داستانهای مذهبی است. که در ایران پدید آمده و اساس آن بیشتر مبتنی بر داستانها و روایات هلی ایرانیاست زیرا در آن از سرگذشت حمزه در دربار انوشیروان و عشق او با دختر پادشاه ایران و جنگ‌های وی با شاهان توران و هند و ممالک فرنگ سخن رفته و چنانکه میدانیم ممالک فرنگ در داستانهای اخیر فارسی برابر است با کشور روم و یونان در داستانهای قدیم ایرانی. ناظم صاحبقران نامه در متابعت از فردوسی و تقلید از اوسعی و کوشش فراوان کرده است. دنبال این منظومه داستان منظوم دیگری است بنام «احوال قیطور و واقعه وفات عمر» که راجعست بمرگ عمر پسر حمزه.^۲

۳ - حمله حیدری

یکی از مهمترین منظومه‌های حماسی دینی حمله حیدری است. حمله حیدری راجعست بزنگی محمد بن عبدالله (ص) و علی بن ابیطالب (ع) که بحمد خداوند و نعت پیامبر و علی و ائمه اثنی عشر و صاحب الزمان آغاز شده به بعثت پیغمبر و احوال محمد بن عبدالله

۱ - تذکره دولتشاه چاپ لندن ص ۴۳۸ - ۴۳۹ علاوه بر این در باب ابن حسام و خاوران نامه او رجوع شود به

آتشکده آذر چاپ بمبئی ص ۷۱ و مجالس المؤمنین ص ۵۵۵ و حبیب السیر ج ۳ جزء سیم ص ۳۳۶ و مقدمه

شاهنامه مول ص ۷۷ و فهرست ربو ج ۲ ص ۶۴۲ - ۶۴۳ و فهرست بودلیان ص ۴۵۵ - ۴۵۶.

۲ - فهرست بلوشه ج ۳ ص ۳۹۴.

وعلی بن ابیطالب علیه السلام و غزوات و احوال او تا پایان خلافت و ضربت خوردن و وفات وی پایان می پذیرد .

این کتاب از روی کتاب معارج النبوة و مدارج الفتوة تألیف معین بن حاجی محمد الفراهی بنظم درآمده است .

ناظم اصلی حمله حیدری میرزا محمد رفیع خان باذل پسر میرزا محمد است که او برادرش محمد طاهر که بعدها به «وزیر خان» معروف شد، در عهد سلطنت شاه جهان گورکان از مسقط الرأس خود مشهد به هندوستان رفتند و بمشاغل دولتی گماشته شدند . میرزا محمد رفیع صاحب حمله حیدری پس از چندی در دهلی بخدمت شاهزاده معزالدین درآمد و از جانب او حکومت کوالیار را یافت و تا آخر عهد «اورنگ زیب» به همین مقام باقی بود و پس از مرگ او از آن شغل دست برداشت و بدهلی بازگشت و در آنجا بسال ۱۱۲۳ یا ۱۱۲۴ هجری درگذشت .

بامرگ باذل منظومه حمله حیدری تا تمام ماند و پس از او شاعری بنام میرزا ابوطالب فندرسکی معروف به **ابوطالب اصفهانی** کار او را تمام کرد . البته باید بیاد داشت که این ابوطالب فندرسکی بهیچروی قابل اشتباه با میر ابوالقاسم فندرسکی فیلسوف مشهور معاصر شاه عباس اول نیست . ابوطالب اصفهانی کار باذل را از آنجا که قطع شده بود دنبال کرد و پایان رسانید .

در مقدمه ضمیمه اخیر یعنی ذیل ابوطالب اصفهانی بر منظومه حمله حیدری باذل کسی بنام «نحیف» ایاتی افزوده و گفته است که خود میخواست حمله حیدری باذل را با تمام رساند ولی مشاغل زیاد او را از این کار باز میداشت تا در سال ۱۱۳۵ ذیل میرزا ابوطالب بدست او افتاد و او آنرا دنبال حمله حیدری باذل جای داد .

حمله حیدری بدین بیت آغاز میشود :

بنام خداوند بسیار بخش خرد بخش دین بخش دینار بخش

و چنانکه گفته ام پس از حمد خدا و مقدمات دیگر شرح احوال پیامبر و بعثت او پیامبری و نیز شرح زندگی علی بن ابیطالب علیه السلام از تولد تا ضربت خوردن و درگذشتن وی در این کتاب آمده است .

باذل در سبب نظم حمله حیدری چنین آورده است :

شبی بودم از همدمان بر کران
بغودداشتم صحبتی در میان...
وسپس بالهام غیبی در اینک که تا چند بغزل متوجهی ، پرداخته و گفته :
بفکر غزل تا یکی خون خوری
چنین خون بیعاصلی چون خوری
چه حاصل ترا از غزل غیر این
که بر او کند سامعت آفرین
زهاتف شنیدم چو این گفت نغز
بسر آمد از ذوق در جوش مغز
دواندم بهر سوی پیک خیال
ندیدم یکی قصه بی قیل و قال
که بی آب روغن نیاید زماست
بغیر از دروغی بنده هیچ راست
زدم رای بادل در این مدعا
پیاسخ دلم گفت بساذل چرا
نبندی عروس سخن را حلی
ز نعت نبی و ز مدح علی
در آن داستان هیچ جز راست نیست
سرمویی آنجا کم و کاست نیست

و آنگاه بتعذر اشتغال بنظم سرگذشت پهلوانان و شاهان گذشته و ذکر نام گروهی از حماسه سرایان پرداخته است که از باب اهمیت موضوع نقل آنها را در اینجا لازم می‌بینم :

چو بر بحر شهنامه کردم گذر
صدفها در او یافتم بر گهر
رسیدم بفر دوسی ارجمند
بدیدم سر راه را کرده بند
دگر سو اسد شور انداخته
درفش فریدون بر افراخته
دگر جا ستاده نظامی چو کوه
ز فر^۱ سکندر گرفته شکوه
بسوی دگر خواجو آراسته
ز سام نریمان مدد خواسته
بجای دگر هاتفی در فغان
که این بنده وابسته صاحبقران
بسوی دگر آصف نامسدار
سخن کرده برخان خانان شمار^۲
برابر ستاده چو شیران نر
از آن راهها ساخته بر خطر
دگر جانب استاده قاسم دلیر
بتأیید فرزند حیدر چو شیر^۳
براه دگر قدسی پهلوان
ستاده باقبال شاه جهان^۳

۱- مراد عبدالرحیم خان خانان سپهسالار اکبر شاه گورکان است ولی از منظومه‌ی که آصف در باب او گفته تا کنون چیزی بدست من نیفتاده است .

۲- مراد از قاسم قاسمی صاحب شه نامه است . و مراد از فرزند حیدر ، شاه اسمعیل پسر سلطان حیدر صفوی .

۳- از منظومه قدسی شاعر بنام شاه جهان گورکان هنوز چیزی بدست نیآورده ام .

دنبال همین ابیات باذل نام منظومه خود یعنی حمله حیدری و همچنین موضوع کتاب را ذکر کرده است :

چو دیدم سر راه را جمله بند	بنیروی مردان اقبال مند ...
شکستم در گنج معنی بزور	در آن پاسبانان درافکنده شور
چو چربید بردستها دست من	زدم کوس شاهی بملک سخن
کنون نامه را می‌شوم مبتدی	بنام نبی و بنام علمی
چو صرصر روان گشت چون خامه ام	ز لطف نبی و علی نامه ام
بر آن نامه ها یافت بالاتری	شدش نام از آن حمله حیدری
کنون میروم بر سر داستان	بگویم ز فرموده راستان

از این کتاب دو نسخه خطی در کتابخانه آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران بنظر نگارنده رسید. یکی از آن دو نسخه که از لحاظ صحت چندان مورد اعتماد نیست بدین جمله آغاز شده است : «مصنف این کتاب حمله حیدری عالیجناب مقدس القاب علامی فهامی اعلم الفضلاء مجتهد الزمانی میرزا محمد رفیع واعظ قزوینی رضوان آرامگاه». در پایان این نسخه ابیات ذیل دنبال متن منظومه نگاشته شده است :

کهن بنده مخلصان امیر	که در گاه حق راست کمتر فقیر
باملای این حمله جرأت نمود	بتوفیق پروردگار آودود
نمودم تمامش بدوماه و روز	ولی حیف کان نسخه مفلوط بود (!)
بود التماسم ز اهل بصر	کسی را بسهوی گرافتد نظر
باصلاح کوشد برای خدا	بامید غفران روز جزا
زهجرت بدش سال اتمام آن	هزار و صد و سی و سه بیگمان

ممکن است در آغاز کار تصور رود که این کتاب ، حمله حیدری دیگری غیر از حمله حیدری باذل است ولی چون دقت شود و مقایسه‌ی میان آن و نسخه حمله حیدری باذل صورت گیرد بطلان این تصور ثابت میگردد و معلوم میشود ناسخ بی اطلاع که از وجود میرزا محمد رفیع باذل آگهی نداشت نام او را بامیرزا محمد رفیع واعظ قزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان از دانشمندان اواخر دوره صفوی اشتباه کرده و حمله حیدری را از این مرد اخیر دانسته است و گذشته از این در باب تاریخ کتابت حمله حیدری از

خود ابیاتی سست و بی‌مقدار بر نسخه افزوده^۱.

۴ - مختار نامه

گوینده این منظومه شاعریست بنام **عبدالرزاق بیک** بن نجفقلی خان دنبلی متخلص به **مفتون**^۲ که غزوات مختار بن ابی عبیده ثقفی مبارز و مجاهد بزرگ شیعه کیسانه را بنظم کشیده و مجموع ابیات آن از پنچ هزار متجاوز است و بدین ابیات شروع میشود:

سرنامه نام خداوند پاک	کز جان پاک آمد این مشت خاک
ز تیره زمین تا بتابنده ماه	همه هست بر هستی او گواه

نسخه‌یی از این منظومه در کتابخانه آقای حسین نخجوانی موجود است.

۵ - شاهنامه حیرتی

منظومه بیست و بیحز هزج درز کر غزوات حضرت رسول و ائمه اطهار که بیست هزار و هشتصد بیت دارد. گوینده آن **حیرتی** از شاعران عهد شاه طهماسب اول است که در سال ۹۵۳ منظومه خود را بنام آن پادشاه بیایان برد. وفات او بسال ۹۷۰ در کاشان اتفاق افتاد. شاهنامه حیرتی بدین ابیات آغاز میشود:

الهی از دل من بند بردار	مرا در بند چون و چند مگذار
الهی ساز آسان مشکلم را	نما راهی بملک جان دلم را

۱- در باب حمله حیدری جز نسخه اصل کتاب از فهرست ربو ج ۲ ص ۷۰۴ و ذیل ربو بر فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا ص ۲۱۱-۲۱۲ و فهرست کتابخانه بودلیان ص ۵۱۸ - ۵۱۹ و فهرست بلوشه ج ۳ ص ۴۰۴-۴۰۵ و کتاب کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش چاپ هند ص ۱۰-۱۱ استفاده شده است.

۲- برای اطلاع از احوال او رجوع شود به مقاله آقای حسین نخجوانی در شماره اول سال دوم نشریه دانشکده ادبیات تبریز.

و بدین ابیات ختام می پذیرد :

ز روی راستی شهنامه اینست	چو نظم من بنام شاه دینست
بنام شاه باید شاهنامه	بمدح شاه باید رانند خامه
دوباره ده هزار وهشتصد شد	چو دل در فکر تعیین عدد شد
و گرنه حیرتی را حد کجا بود	درین گفتن مدد لطف خدا بود

۶ - غزو نامه اسیری

این اسم را بر نسخه‌یی از يك منظومه اسیری که در اختیار آقای حسین نخجوانیست می‌نهم. این منظومه بی‌حرم‌مقارب در شرح غزوات حضرت رسول اکرم ساخته شده و گوینده آن شاعریست بنام **اسیری** که در عهد شاه طهماسب اول از ایران باستانبول رفت و در خدمت سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶ - ۹۷۴) پذیرفته شد و منظومه مذکور را بنام اوسرود. وی خمسه‌یی بتقلید از نظامی ساخت و در آن خود را همشأن جامی دانسته است :

که مشهور دهر است دیوان من	بود آیت شعر درشان من
مرا پنجه در پنجه انجامی است	نه در خمسه‌ام نکته خامی است

غزوه نامه اسیری بدین ابیات آغاز میشود :

برازنده کسام هر بنده اوست	بنام خدایی که بخشنده اوست
خداوند روزی ده غیب دان	خدای زمین و خدای زمان

و در آخر کتاب در تاریخ ختم آن گوید :

که این نامه شد ختم بر نام او	بود ختم بر خیر انجام او
حساب از «صفات النبی العرب»	بکن سال تاریخ او را طلب

و «صفات النبی العرب» بحساب ابجد ۹۶۷ است^۱

۱- در باب سه منظومه اخیر رجوع شود بمقاله حماسه سرایی در ایران بقلم آقای حسین نخجوانی در شماره ۸ سال ۳ نشریه دانشکده ادبیات تبریز .

۸ - کتاب حملة راجی

غیر از حملة حیدری باذل در باب برخی از احوال محمد بن عبدالله صلعم و سرگذشت علی بن ابیطالب علیه السلام و جنگ‌های او منظومه‌ی بنام حملة حیدری یا حملة در دست است که البته نباید با حملة حیدری باذل اشتباه شود. این منظومه دو بار در ایران بسال ۱۲۶۴ و ۱۲۷۰ چاپ شد و نسخه چاپی ۱۲۷۰ که بنظر نگارنده رسید در حدود ۳۰۰۰۰ بیت دارد و از این روی منظومه مفصلی است که بتفصیل از حملة حیدری باذل نیز در می‌گذرد. نخستین ابیات این منظومه چنین است:

بنام خداوند دانای فرد که از خاک آدم پدیدار کرد
ز صلصال نا چیز آدم کند بیزم قبولش مکرم کند .

داستان کتاب آغاز شده است بمکالمه رسول خدا با فاطمه بنت اسد و تولد علی بن ابیطالب علیه السلام در بیت المقدس و بیان بعضی از حالات پیامبر اسلام و ازدواج او با خدیجه و بعثت بر سالت ...

در این کتاب بعضی از تصورات ملی ایرانیان نیز اثر کرده و از آن جمله است داستان دیوی که بخدمت پیامبر آمده قبول اسلام کرد و اگر این کتاب را با حملة حیدری باذل مقایسه کنیم آنرا از لحاظ استحکام الفاظ و زیبایی ابیات بهتری می‌یابیم.

آخرین بیت منظومه مذکور چنین است:
ندانم ازین گردش روزگار ز گفتار وارون نا پایدار .

ناظم کتاب حملة یکی از شعرای قرن سیزدهم هجریست بنام ملا بمانعلی (بمونهلی) متخاص به راجی از مردم کرمان که منظومه خود را بامر شاهزاده ابراهیم خان آغاز کرده و در مدح او و تقدیم کتاب بوی نیز ابیاتی در مقدمه کتاب خویش آورده است. نام کتاب او در نسخه چاپی سال ۱۲۷۰ «کتاب حملة ملا بمانعلی» است.

۸ - خداوند نامه

از ملك الشعراء فتحعلي خان صبای کاشانی که در ذیل نام شهنشاهنامه از

اوسخن گفتم حماسه‌یی دینی در دست است بنام خداوند نامه. خداوند نامه تا آنجا که بر من محقق شده مفصل‌ترین حماسه دینی است. موضوع این کتاب شرح احوال محمد ابن عبدالله صلعم از آغاز کار است و پس از آن احوال علی بن ابیطالب علیه السلام و نبردهای او و خلافت وی و جنگهای او در دوره خلافت خاصه جنگ صفین، می‌آید. آخرین داستان این کتاب در نسخه‌یی خطی که نزد آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه دیده‌ام واقعه لیلۃ‌الهریر از وقایع جنگ صفین است. دو بیت اول این کتاب چنین است:

بنام خداوند بینش نگار	خرد آفرین آفرینش نگار
خداوند این گوهرین بارگاه	بر افراز این عنبرین کارگاه

و آخرین ابیات آن که در پایان واقعه لیلۃ‌الهریر آمده چنین است:

در آن قیرگون شب ز مردان کار	بسی و سه آمد شمار هزار
از آن سی و سه کشته هورمند	دوره یک هزار است و هفتاد و اند
کشان جان روشن بمینود راست	دگر هوشها خارتند آذر است

در آغاز کتاب پس از ستایش یزدان و نعت رسول و مدح فتحعلی شاه قاجار، ناظم داستان از کیفیت تقدیم شهنشاه نامه بفتحعلی شاه و مأمور شدن بنظم خداوند نامه و اقدام بر این کار سخن رانده و دنبال سخنانی که قبلاً (در شرح شهنشاه نامه) نقل کرده ام گفته است:

بر آرا یکی نامه دلنواز	که آید مرا بزم پیرایه ساز... الخ
------------------------	----------------------------------

در این منظومه نیز صبا کوشیده است از استاد طوس پیروی کند و بهمین سبب بسیاری از اصطلاحات شاهنامه را بعاریت گرفته و در منظومه خود راه داده است اما با همه استادی خود و با اینکه بمقایسه میان خویش و فردوسی در طول مدت نظم شاهنامه و سرعت نظم شهنشاه نامه و خداوند نامه پرداخته، بهیچ روی بر اثر فردوسی گام نتوانسته است زد.

۹ - اردیبهشت نامه

اردیبهشت نامه منظومه‌یست دینی و حماسی از سروش اصفهانی. میرزا محمدعلی شمس الشعرا سروش اصفهانی از شعرای بزرگ و استاد عهد قاجاری است که در سده اصفهان متولد شد و پس از اتمام تحصیلات و سیاحت در بلاد ایران بتهریر رفت و بخدمت ناصرالدین میرزا ولیعهد محمد شاه قاجار راه یافت و هنگام جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت با او بتهران آمد و در دربار او بلقب شمس الشعرا لقب گشت و از شعراء بزرگ و باجاه و مکننت شد. اهمیت عمده سروش در تتبع قصاید فرخی است و در پیروی از سبک فرخی تا بدرجه‌ی رسید که اغلب ابیات او بعین مانند استاد سیستانی است. غیر از دیوان مدایح از سروش دیوانی در مدح پیامبر و ائمه اثنی عشر و چند مثنوی مانند الهی نامه و ساقی نامه و اردیبهشت نامه در دست است. وفاتش بسال ۱۲۸۵ هجری اتفاق افتاد.

منظومه اردیبهشت نامه حماسه‌یست دینی که سروش در ساختن آن محققاً بخداوند نامه صبا نظر داشته زیرا مانند او از شرح احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آواز کرده است.

منظور سروش چنانکه از سخنان او بر می‌آید بیان احوال محمدص و ائمه اثنی عشر بوده است و میخواست تا صاحب الزمان از یکایک بزرگان دین در منظومه خود سخن گوید ولی ظاهراً مجال اتمام کار خود نیافت و تنها تا قسمتی از زندگی محمد بن عبدالله صلعم را بنظم آورد. آغاز نظم این منظومه در چهل و اند سالگی شاعر بود. اردیبهشت نامه بیت ذیل آغاز شده است:

ابر پاک یزدان فراوان سپاس که مارا ز اهریمنان داشت پاس

و پس از حمد و ستایش یزدان و نعت پیامبر و علی و یازده جانشین او سروش آغاز گفتار در باب خود و نظم کتاب خویش کرده و چنین گفته است:

سروش اکنون شعر پر دخته گوی سخن هر چه گویی خوش و سخته گوی
گذشت آنکه رنجت فزا بدهی کنون مژده گنجت آید همی

سخن از علی گوی و پیغمبرا
 براکنده کردارشان کرد کن
 بگویی از پیمبر وزو خواه نصر
 بیسارای این نامه سودمند
 کنم نام این نامه اردیبهشت
 بنام شهنشاه گیتی فروز
 ملك ناصرالدین شهنشاه نو

وز آن یازده شاه دین پرورا
 بنظم اندر آور زسر تا بین
 چنین تا بمهدی خداوند عصر
 که دانی سخن گفتن داپسند ...
 بیارایم اورا چو خرم بهشت
 که پیداست دردین روانش چوروز
 شکوهش فزاینده چون ماه نو

و در چند بیت بعد گوید :

مرا سال بر سر چهل رفت و اند
 چنینم زبان سراینده داد

که می پرورد کردگار بلند
 به از همگنان رفته و آینده داد

اردیبهشت نامه شامل چند بخش است و اولین موضوع داستان از بخش نخست گفتار در خلقت نور مصطفی صلوات الله علیه پیش از آفرینش جهان و مصدر است بدین ابیات:

همی بدون گشایم در داستان
 بگویم کز آغاز بودش خدای
 نهاد خداوند پیغمبران

بیندم در گفته باستان
 چه چیز آفرید و چه زان داشت زای
 نگاریده پیش از همه گوهران

قسمت واقعی داستان از هاشم و مزاجت او با سلمی بنت عمرو زادن عبدالمطلب آغاز شده و سپس از احوال عبدالمطلب و عبدالله و زادن حضرت رسول از آمنه بنت وهب و روایات مختلفی که در باب شب ولادت پیامبر اسلام ذکر شده و مطالب دیگر تا از دواج پیامبر صلوات الله علیه با خدیجه و زادن فاطمه و زادن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام سخن رفته و نخستین بخش داستان بدین مطلب ختم شده است .

بخش دوم کتاب بدین ابیات آغاز شده :

بیا ای نگارنده نامه ام
 بکن خامه خویش پیراسته
 همی بدون کنم نامه را پنج بخش
 بسم رنج بردم بی بخش نخست
 خبر تا کنون توی در توی بود

نگارنده نامه و چاه ام
 که دارم بسی نظم آراسته
 ابر من ز بخش گذشته بی بخش
 که کردم جدا نادرست از درست
 گنه نه ز طبع سخنگوی بود

خبرهای پیچیده آمد بین
 برون آمدم از ره پیچ پیچ
 سر نامه دیباچه از نو کنم
 بنام شهنشاه یزدان شناس
 ابوالنصر شاهنشاه نیک بخت
 خیر ساده اکنون زمن گوش کن
 بسوی ره ساده کردم بسیج
 سمند سخن را سبکرو کنم
 که دین را بدارد بشمشیر پاس
 ملک ناصرالدین سزاوار تخت ...

در این بخش داستان حضرت رسول از سر گرفته شده و نخست اخبار پیغمبران در ظهور
 خاتم النبیین احصاء گردیده و آنگاه از بقیه احوال و حمد و بعثت و معجزات او و معراج و
 بعضی مسائل دیگر یاد شده است .

بخش سوم مفتوح است بایات ذیل :

سروش اکنون داستان تازه کن
 سیم بخش بسرای ز اردیبهشت
 یکایک زمن باید آیدون شنید
 ز نامت جهانی پر آوازه کن
 برویت دری باز کن از بهشت
 بسال سیم آنچه آمد پدید ...

و مراد از این سال سیم سومین سال هجرت پیغامبر از مکه بمدینه است. مهمترین قسمت
 حماسی این بخش جنگ بدر است . در همین بخش شاعر از نزدیک شدن سال خود پنجاه
 سخن گفته :

مرا سال نزدیک پنجاه شد
 ز من پنجه از کوتاه شد

و آنگاه بمدح میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی و سپس بشرح غزوه احد و غزوات
 دیگر پرداخته است . آخرین واقعه این بخش ، نامه فرستادن پیامبر است بروم و ایران
 و کشورهای دیگر . نسخه اردیبهشت نامه که از آقای عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه
 نزد منست بهمین جا ختم شده و ناتمام مانده است و از اتمام آن خبری ندارم .

۱۰ - دلگشا نامه

این منظومه در ذکر اخبار مختار بن ابوعبیده الثقفی است که بکین خواهی از حسین
 ابن علی علیه السلام در کوفه قیام کرده بود. این منظومه را میرزا غلامعلی آزاد بنگرامی

از شعرای قرن دوازدهم هجری مؤلف کتاب نفیس «سبحه المرجان» در علوم ادبی که بسال ۱۲۰۰ وفات یافت بنظم در آورد. این منظومه بیت ذیل آغاز می شود .
 بنام خداوند لیل و نهار خدای نهان خالق آشکار
 و تاریخ آغاز نظم آن سال ۱۱۳۱ است^۱ .

۱۱ - جنگنامه

جنگنامه از شاعری است متخلص به «آتش» حاوی منظومه‌هایی بعنوانین: جنگ نامه محمد بن علی - جنگنامه علی علیه السلام در بئر العلم با جنیان - جنگ ادهم بامکید - داستان غزای تبوک و گریختن لشکر از ضرب نوالذقار - داستان جنگ حیدر کرار با نوالخمار - داستان شاه ولایت و سر بخشیدن بر عدم غربی - غزای شاه ولایت بامهل و مخلخل - داستان جنگ حیدر کرار با سلاسل ملعون . این داستانها که همه دارای جنبه حماسی کامل اما فاقد ارزش و اعتبار ادبی است برخی ببحر متقارب و مابقی بصورت قصائد مفصل سستی است و مجموعاً در سال ۱۲۷۱ چاپ شده .

۱۲ - داستان علی اکبر

این منظومه در شرح احوال علی بن الحسین مشهور بعلی اکبر و قاسم بن حسن است که شاعری موسوم به محمد طاهر بن ابوطالب در سال ۱۲۹۸ آنرا پیاپی رسانیده است^۲

۲ - ضمیمه فهرست ربو ص ۲۳۲ .

۱ - فهرست ربو ج ۲ ص ۷۱۹ .



تخت‌چشم

بنیاد داستانهای ملی

مقدمه

فصل اول - شاهان

الف - پیشدادیان :

- ۱- گیومرث ۲- هوشنگ ۳- تهمورث ۴- جمشید
- ۵- ضحاک ۶- فریدون ۷- ایرج و داستان او با سلم
- و تور ۸- منوچهر، آغاز دوره پهلوانی ۹- نوذر
- ۱۰- زاب ۱۱- کرشاسپ .

ب - کیان :

- (کیان و هخامنشیان - جنبه تاریخی داستان کیان -
کلمه کی - فر " کیانی) ۱- کیتباد ۲ تا ۵- کی ایوه، کی
ارشن، کی بیرشن، کی پشین ۶- کاوس ۷- سیاوش
۸- کیخسرو ۹- کی لهراسپ ۱۰- کی گشتاسپ
۱۱- کی بهمن، آغاز دوره تاریخی ۱۲- همای ۱۳-
داراب ۱۴- دارا پسر داراب ۱۵- اسکندر .

ج - اشکانیان :

فصل دوم - پهلوانان

- ۱- پهلوانان سیستان ۲- کاوه، درفش کاویان، قارن؛
- قباد ۳ - پهلوانان اشکانی (گودرزیان - فرود -
- پلاشان-میلادیان - برزیشیان - فریدونیان) ۴- آرش
- شواتیر ۵ - نوزریان ۶- پهلوانان کیانی .

فصل سوم - دشمنان ایران

- ۱- دیوان ۲- تورانیان (توران و قوم تورانی -
- پهلوانان و شاهان: افراسیاب - اغربرت - کرسیوز -
- خاندان ویسه) .

مقدمه

داستانهای ملی ایران که در شاهنامه و حماسه های دیگر می بینیم چنانکه گذشت مسائلی ابداعی و ابتکاری نیست بلکه اغلب و نزدیک تمام آنها رامبادی تاریخی است که با گذشت روزگار عناصر داستانی مختلفی بر آنها افزوده شده و آنها را بصورتهایی که می بینیم در آورده است .

مورخان جدید که در تاریخ ایران پیش از اسلام مطالعه می کنند همواره در تحقیق تاریخ ایران از سلسله سلاطین ماد آغاز می کنند و آنچه را که در شاهنامه در باب پیشدادیان و کیان می یابیم از مقوله خرافات می شمارند . بعقیده من این حکم نتیجه عدم استقصاء و تحقیق است و هیچ داستان ملی و عام که از آغاز مورد قبول همگان شود و از روزگاران بسیار قدیم آثاری از آن بیا بیم ممکن نیست بی اصل و اختراعی باشد . از این روی بصرف اینکه از هوشنگ و جمشید و کیقباد و کاوس و کیخسرو کتیبه های بر صخره های جبال نمایانده یا اثری از زیر توده های خاک بدست نیامده نمیتوان وجود ایشان را یکباره انکار کرد و دروغ و بی اساس شمرد .

بنابر این باید تعصب و انکار را در این باب یکسو نهاد و با دقت و تحقیقی بیشتر بکار پرداخت .

بنابر آنچه خواهیم دید بسیاری از رجال داستانی و اساطیری حماسه های ملی ما اصلاً و اساساً وجودهای تاریخی و حقیقی بوده اند که از بعضی ایشان در روایات ملی و مذهبی هندوان نیز آثاری می یابیم و وجود همه آنان بیاری قدیمترین قطعات اوستا ثابت و محقق میشود .

در گاتاها که بنابر تحقیقات مشاهیر خاور شناسان منسوب بشخص زردشت و بالنتیجه قدیمترین قطعات اوستاست نام گشتاسپ و چند تن دیگر از معاصران او را

می‌یابیم و همچنین در بعضی از یشت‌های قدیم که متعلق بحدود قرن نهم و دهم پیش از میلاد است، اسامی بسیاری از رجال داستانی (از پیشدادیان و کیان) دیده میشود و از این طریق مسلم میگردد که داستان این مردان اصلی قدیمتر از آنچه می‌پنداشتیم دارد. در وجود کشتاسپ و درباریان و اطرافیان او که از ایشان در گاتاها سخن رفته است هیچگونه تردیدی جایز نیست و چون وجود او برای ما مسلم شود وجود نیاکان وی که مانند او عنوان کی (کوی یا کوا در اوستا) دارند و اسامی همه آنان در یشت‌های کهن مانند فروردین یشت و آبان یشت و یشت‌های قدیم دیگر آمده تا درجه‌ی محقق می‌گردد. اتفاقاً از بعض سلاطین کیان که شهرت و قدرت بسیار داشتند مانند کلاوس در ادبیات سانسکریت نیز یاد شده است و بهر حال قرائن تاریخی زیاد که هنگام تحقیق در باب سلسله کیان بدانها بر خواهیم خورد وجود تاریخی سلسله کیان را ثابت می‌کند. از سلسله پیشدادی خاصه از بعضی رجال آن مانند جمشید و پدرش و یونگهان و فریدون و پدرش اتویه (انفیان) چنانکه خواهیم دید در «ودا» سخن رفته است و از این روی محقق میشود که این مردان از رجال مشترک دو قوم هندی و ایرانی بوده‌اند و ناگزیر روزی که هر دو ان بصورت قبیله‌ی واحد در نقطه‌ی از نقاط آسیای مرکزی میزیستند بر ایشان سلطنت میکرده و خدماتی بزرگ انجام داده‌اند چنانکه خاطرۀ بزرگیها و مردانگیها و خدمات مختلف ایشان دیر گاهی در اذهان هر دو قوم باقی ماند و هر یک ایشان را مختص خود پنداشته و زندگی آنانرا با اساطیر و افسانه‌های مذهبی و ملی خود در آمیخته‌اند.

برخی از اسامی پهلوانان دیگر مانند قارن و بیژن و کیوو گودرز و فرود و پلاشان و امثال ایشان را در میان بزرگان و رجال عهد اشکانی میتوان دید و چنانکه ثابت خواهد کرد این مردان اغلب از رجال و ملوک طوایف عهد اشکانیانند که هر یک بنوعی در داستانهای ملی مازاه بسته و بعهد، معینی انتساب یافته‌اند.

چنانکه خواهیم دید اصل و اساس تاریخی افسانۀ دیوان و توران و تورانیان نیز هر يك بصورتی خاص در تاریخ ملی ایران ثابت و محقق است منتهی عناصر داستانی بسیاری

بر آنها افزوده شده و بصورت فعلی در آمده است .

همچنانکه اصل تاریخی حماسه های ملی لازم و ضرور است راه یافتن مطالب داستانی نیز در آنها حتمی است زیرا چنانکه میدانیم حفظ روایات حماسی که همواره قدیمترین روایات تاریخی يك قوم است ، در روزگار آن نخستین تمدن هر قوم ، جز از طریق نقل صورت نمی گرفت و مبان وجود یافتن و مدون شدن آنها قرنها فاصله بود .

با اطلاع بر این مقدمات و برای آنکه اصل و اساس روایات حماسی و داستانهای ملی ما تا آنجا که میسر است روشن گردد ، و محقق شود که ذهن ایرانیان قرن چهارم و پنجم در خلق این داستانها اثری نداشته ، من در این گفتار بدشوارترین بحث خود میپردازم و ریشه داستان شاهان و پهلوانان را از قدیمترین ایام تمدن ایرانی جست و جو میکنم و همچنین در تحقیق اسامی شاهان و پهلوانان از احاطه فقه اللغة تا آنجا که بضاعت مزجات من رخصت میدهد ، میکوشم .

مطالب این گفتار در سه فصل ذکر خواهد شد : ۱- شاهان ۲- پهلوانان ۳- دشمنان

ایران (دیوان ، تورانیان ، درمیان و تازیان)



فصل اول

شاهان

الف - پیشدادیان

کلمه پیشدادی و جمع آن پیشدادیان منسوبست به پیشداد و بردسته‌یی از شاهان اطلاق میشود که میان دوره گیومرث و کیقباد زندگی می کرده و بر ایرانشهر حکمروایی داشته‌اند.

کلمه پیشداد معادل يك کلمه اوستایی بهمین معنی است که عبارتست از «پرذات»^۱. پرذات مرکب است از دو جزء «پر» یعنی پیش که معادل پهلوی آن پیش (پیش بایاء مجهول) است^۲ و «ذات». کلمه ذات را صرف نظر از املاء اوستایی بدو گونه میتوان معنی کرد. در صورت اسمی یعنی آیین و قانون (داد. پهلوی: دات) و در صورت مفعولی یعنی خلق شده، مخلوق^۳ (از مصدر «دا» یعنی خلق کردن). از همین جزء اخیر اختلافی در باب اسم مرکب پرذات بین محققان ایجاد شده است. بدین ترتیب که بسیاری از محققان آنرا «پیش از آیین»^۴

۱ - Paradhâta

۲ - E. Blochet: Lexique des Fragments de l' Avesta, Paris 1900

۳ - ایضاً بلوشه، کتاب مذکور.

۴ - C. de Harlez: Avesta, livre sacré de zoroastrisme, Paris 1881, introduction, P. GXXXIX.

یا «نخستین کسی که آیین آورد»^۱ و بعضی «نخستین مخلوق»^۲ ترجمه کرده اند ولی بگمان ما ترجمه اخیر تا حدی دور از تحقیق است چه املاء مصدر «دا» در اوستا (خلق کردن - در فارسی باستان یا پارسی هخامنشی هم بهمین شکل آمده است و «آدا» یعنی خلق کرد) و اسم مفعول آن «دات» با کلمه «ذات»^۳ فرق دارد و بنا بر این اشتباه در معنی کلمه ذات و نهادن معنی یکی از دو کلمه دات (مخلوق) و ذات (آیین) بجای یکدیگر دور از تحقیق مینماید. در تفسیر پهلوی فرگرد بیستم و نصداد در معنی پر ذات چنین آمده است که از آن جهت پیشدادیان را بدین نام میخوانند که ایشان نخستین کسانیند که آیین پادشاهی (دات ای خوتاییه)^۴ را معمول داشته اند.

در روایات مذهبی مزدیسنان تاریخ بشر ظاهراً بسه دوره تقسیم میشود^۵: نخست عصر مردمی بنام «پر ذات» که ذکر آن گذشت. دوم دوره گروهی موصوف بصف «پئوئیریوتککش»^۶ یعنی نخستین آموزندگان کیش^۷ یا نخستین دینداران که مرکب است از دو جزء پئوئیریو^۸ یعنی نخستین، و تککش^۹ که معادل آن در زبان فارسی کیش است. سوم دوره مردمی بنام «نبا تزدیشت»^{۱۰} یا مردم دوره های نزدیک و معاصر و بنا بر عقیده اشپگل^{۱۱} نیاکان نزدیک.

هئوشینگه^{۱۲} (هوشنگ) از دسته اولست و در اوستا تقریباً همیشه با لقب

۱ - J. Darmesteter: Zend-Avesta Vol. II P. 371-372

۲ - Arthur Christensen: Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Stockholm 1917.

Tom I, P. 136.

۳ - dhâta - ۴ - dât-i-khûtâih - ۵ - دارمستر . زنداوستا ج ۲ ص ۳۷۲

۶ - دو مارله . اوستا . مقدمه ص ۱۳۹

۷ - paouryôtkâêsha

۸ - آقای پورداد ، بشتها ج ۱ ص ۱۷۷

۱۰ - tkaêsha

۹ - paouryô

۱۱ - Nabânazdîshta

۱۲ - Spiegel

۱۳ - Haoshyangha

«پرزات» آمده و کریستن سن چنین اعتقاد دارد که: «این کلمه بمعنی نخستین مخلوق است^۱ و ترجمه پهلوی یعنی پشداد (پشداد با یاء مجهول) نیز با این معنی سازش دارد و بعدها که معنی خلق کردن از «دادن» فراموش شد^۲ کلمه پشداد معنی کسی را یافت که نخستین بار آیین نهاد و این معنی خصوصاً بر اثر اهمیت که تاریخ داستانی در ایجاد مدنیت بشری بهوشنگ میدهد قوتی یافت. - در ادبیات پهلوی پشداد بسر بعضی از اسلاف و اخلاف هوشنگ اطلاق گردیده و در چهارده نام «وگرد»^۳ (ویکرت) برادر هوشنگ نیز بهمین عنوان خوانده شده بود. در نخستین فهرست سلسله شاهان داستانی که بیرونی از آنان یاد کرده^۴ کلمه پیشدادی عنوان سلسله کاملی شامل هوشنگ، طهمورث، جم، فربدون و حتی ضحاک و افراسیاب غاصب است و این عنوان در آن فهرست و فهرستهای دیگر بر جمیع پادشاهانی که تا ظهور کیقباد میزیسته‌اند یعنی بر گیومرث و... ایرج و منوچهر و زاب و کرشاسپ نیز اطلاق شده بترتیبی که تمام شاهان قدیم از گیومرث تا دارا پسر دارا بدو سلسله تقسیم میشوند، نخست سلسله پیشدادی و دیگر سلسله کیانی و این همان روشی است که همه مورخان اسلامی از آن پیروی کرده‌اند. اما در یشتهای اوستا از سلسله‌ی بنام پیشدادیان اسمی نیامده و عنوان «پرزات» تنها برای هوشنگ ذکر شده و چون هوشنگ بدون نام در اوستا موسوم است که ظاهراً یکی از آندو قدیم‌تر و دیگری مربوط بدوره جدیدتر اوستایی است باید گفت که نام «پرزات» اسم اصلی اوست که بعدها وقتی نام جدید وی جای نام کهنش را گرفت. صورت عنوانی برای او پیدا کرد.»

از خلاصه سخنان استاد کریستن سن چنین برمیآید که کلمه پیشداد یعنی ترجمه پهلوی کلمه پرزات اصلاً اسم هوشنگ بوده و سپس لقب او گردیده و سرانجام عنوان دستدیی از پهلوانان اوستایی در متون پهلوی شده و آخر کار نام سلسله‌ی از شاهان داستانی

۱ - در عین نقل قول استاد کریستن سن از مخالفت خویش با معنی او از پرزات دست نمی‌کشم.

۲ - در ادبیات فارسی دادن بمعنی خلق کردن دیده نشده است مگر بندرت مثلاً در بیت ذیل از مولوی داد بمدی خلق و آفرینش است:

بلکه شرط قابلیت داد اوست داد اصل و قابلیت همچو پوست

۳ - Vêgerd . - الأنازل الباقیه ص ۱۰۳.

۵ - کریستن سن، نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان چاپ استکهلم ۱۹۱۸، ص ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۴۰.

ایران گشته است.

در بعضی از کتب اسلامی در احصاء سلاطین ایران از نام هوشنگ آغاز شده است ولی چون در شاهنامه و اغلب از تواریخ قدیم کیومرث (نخستین بشر اوستایی) اولین شاه پیشدادی شمرده شده من نیز ناگزیر از نام کیومرث آغاز تحقیق میکنم:

۱ - گِیومرث

نخستین شاه داستان - نخستین بشر اوستایی

در شاهنامه نخستین پادشاه جهان کیومرث شمرده شده و در تواریخی که بر این روایت و یا مأخذ آن مبتنی است نیز کیومرث اولین شاه دانسته شده است و تنها بعضی از مورخان که مستقیماً یا مع الواسطه از مأخذ پهلوی استفاده کرده اند او را نخستین فرد بشر و هوشنگ را اولین فرمانروای ایران شهر دانسته اند.

در روایات مذهبی نیز برای کیومرث سلطنت مطلقه بی چنانکه در شاهنامه می بینیم تصور نشده است بلکه او نخستین فرد بشر است که خلق شده و از پس او آدم و حوای مزدیسنا یعنی «مَشِیگ»^۱ و «مَشیانگ»^۲ پس از چند سال فترت پدیدار گشته اند. کیومرث یا کیومرت تواریخ و داستانهای ایرانی و کیومرث یا جیومرث تواریخ عرب و گیومرد^۳ یا کیومرت یا گیوک مرت^۴ پهلوی: جمله‌گی مأخوذ است از کلمه اوستایی «گیه مرت»^۵، جزء «گیه» که چندین بار در اوستا بتهایی استعمال شده بمعنی جان و علاوه بر این علامت اختصاری نام «گیه مرت» است^۶.

جزء «مرت» از مصدر «مر» یعنی مردن است، در فرس قدیم «مرتی»^۷ معادل کلمه

Gaiômart - ۳

Mashyânag - ۲

Mashyag - ۱

Gaya-Mareta - ۵

Gaiôk mart - ۴

۶- رجوع شود به پشت ۱۳ فقرات ۸۶-۸۷. خورشید نیایش فقرة ۵. و سپردا ۲۱ فقرة ۲.

martya - ۷

مرت یعنی مرتوم^۱ پهلوی و مرد فارسی است. مرت یعنی در گذشته وفانی و بدین ترتیب گیدمرت یعنی «حیات فانی». از همین مصدر کلمات «مشیک» و «مشیانگ» مشتق است که در روایات زردشتیان نخستین جفت آدمی هستند که از نطفه گیومرت پس از فناى او بر زمین پدیدار شدند و چون زاستان پیدایی اینان را بتفصیل و چنانکه از ماخذ پهلوی برمیآید خواهید دید در اینجا تنها بد کر ریشه این دونام میپردازم:

از مشیک و مشیانگ پهلوی در اوستای موجود اسمی نیامده ولی شکل ظاهری و معمول آنها چنین می‌رساند که این هر دو نام در قطعات مفقود اوستا موجود بوده است. شکل مذکور این دونام از کلمه اوستایی «مشی» (مشیک) و شکل مؤنث آن از روی همین اسم اخیر ساخته شده است اما حرف (ش) اوستایی بعقیده آندراس^۲ اصلاً urt و در تلفظ دوره اشکانی uhr بوده است و بنا بر این مشی در اصل اوستایی مورتی^۳ (مورتیک) و در تلفظ دوره اشکانی موهریک^۴ بوده است. از مورتیک تلفظ موردیک^۵ (مذکر) یا موردیونگ^۶ (مؤنث) بمیان آمده که این دومی در آثار تورفان دیده شده است. از تلفظ اشکانی اشکال موهره^۷ و موهریانه^۸ و مرهه^۹ و مرهیانه^{۱۰} (داتستان دینیگه) و متره^{۱۱} و متریانه^{۱۲} (پند نامگ زراتشت) و متر^{۱۳} و متران^{۱۴} (بند هشن) و مهلاوه پهیانه (مسعودی) و ماهی و ماهیانه (بیرونی) و ماری و ماریانه (طبری) آمده است. از تلفظ ادبی پهلوی یعنی مشیک و مشیانگ (که منشاء آن قرائت غلط اوستایی کلمه است. مشی یا مش و ماشان و میشی و میشان و میشی و میشیانه (طبری - بیرونی - ابن الاثیر) و غیرها آمده است. بیرونی شکل خوازمی این دو اسم را ذکر کرده که عبارتست از مرد و مردانه و

murtya - ۳	Andreas : Die Vierte Ghâthâ s. 2-4 - ۲	martôm - ۱
murdyênag - ۶	murdyag - ۵	muhryak - ۴
marhiânêh - ۱۰	marhêh - ۹	muhriânêh - ۸
matrân - ۱۴	matr - ۱۳	matriânêh - ۱۲
		matriêh - ۱۱

معادل است با کلمهٔ مرد فارسی^۱.

در اوستا «گیهمرت» نخستین کسی است که از فرمان ورای اهورامزدا متابعت کرد و اهورامزدا از وقبایل کشورهای آریایی را آفرید. اغلب گیهمرت در اوستا با صفت نیکوکار و پاک ذکر میشود^۲.

در اوستای دورهٔ ساسانی که اکنون قسمتی از آن مفقود است گیومرد و نخستین جفت بشر چند بار ذکر شده بودند و این اطلاع از کتاب ۸ و ۹ دینکرد که خلاصه‌ای از آنست می‌آید. در یکی از بیست و یک نَسک اوستای عهد ساسانی یعنی چهارداد نَسک از تاریخ بشر سخن میرفته و لاشک از گیومرد و نخستین جفت بشر نیز نامی در آن آمده بود. در کتاب هشتم دینکرد (فصل ۱۳ فقرات ۱-۴) آغاز تاریخ جهان بدین گونه مذکور است:

«۱- چهاردات شامل تاریخ بشر است و اینکه چگونه اهورامزدا از خلقت گیومرد یعنی نخستین بشر خلق آدمیان را در نظر داشته، و نیز اینکه چگونه نخستین جفت بشر، مشیک و مشیانک بوجود گراییدند.

«۲- و تاریخ فرزندان و اخلاف ایشان تا ظهور ترقیات انسانی در میان کشور «خونیرس»^۳ و انتشار آدمیان در شش کشور اطراف خونیرس در آن آمده است.

«۳- و از نژادهای مختلف آدمی که در اینجا مذکورند و بمشیت خالق بزمین‌هایی که برای ایشان مقدور بوده است رفته‌اند، در آن یاد شده....»

نَسک دیگری موسوم به «ورشتمانسرنسک»^۴ شامل اطلاعاتی بود که اهورامزدا در باب گیومرد بزردهشت داد و در کتاب نهم دینکرد (فصل سوم فقرات ۹-۱۰) خلاصهٔ آن بدین ترتیب آمده است: «اوهرمزد گفت: در مدت ۳۰ قرن جهان من دور از آسیب

۱- بحث در ریشهٔ اسامی مشیک و مشیانک مستفاد است از آرتور کریستنسن، نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۹-۱۰.

۲- رجوع شود به پشت ۱۳ فقره ۸۷. یسنا ۲۶ فقرات ۱۴ و ۳۳. یسنا ۵۸ فقره ۲، خرده‌اوستا ۱۴. یسنا ۲، ۶۷. یسنا ۶۸، ۲۲ - و سپرد ۲۱، ۲.

فنا بود و پیری در آن راه نداشت ، چون سی امین قرن پیاپیان رسید دیوان آهنگ کیومرذ کردند اما سرانجام من دیوان را از او دور کردم و بتیر گیها فروافکندم .
 دونسك دیگر یعنی هوسیارم نَسك^۱ و بَغ نَسك^۲ نیز از کیومرذ ذکر کرده اند و در دینکرد (کتاب ۸ فصل ۳۱ فقره ۳۰ و کتاب ۱۰ فصل ۵۳ فقره ۱۸) خلاصه آن نقل شده است .

در تفسیر پهلوی یسنای ۱۹ تعبیرات و کنایات ذیل را مربوط به کیومرذ دانسته اند :
 مرد درست - نیک اندیش - نخستین کسی که اندیشه نیک بدوراه یافت^۳ .
 از کتب پهلوی آنچه در باب کیومرذ و مشیگ و مشیانگ بر می آید در اینجا نقل و خلاصه میشود^۴ :

کیومرذ گر شاه^۵ (یعنی شاه کود = کوه شاه) نخستین بشری است که اهرمزد بیافرید . پیش از آفریدن کیومرذ در گاه پنجم^۶ کاواو کدات^۷ در « اَران وِج^۸ » میانه

Hûspâram Nask - ۱ Bag Nask - ۲

West: pahlavi Texts, IV, p. 454, 455, 460 - ۳

- ۴- بند هشت : فصل ۳ فقرات ۱-۲۶ . فصل ۴ فقرات ۱-۵ . فصل ۱۰ فقرات ۱-۴ . فصل ۱۵ فقرات ۱-۲۴ .
 فصل ۲۴ فقره ۱ . فصل ۳۰ فقرات ۱-۳ . فصل ۶-۹ . فصل ۳۴ فقرات ۱-۳ .
 - زات سپرم : فصل دوم ۶-۱۱ . فصل سوم ۱-۲ . فصل چهارم ۳-۵-۷-۱۰ . فصل پنجم ۲-۹ . فصل ششم ۱-۶ .
 - دانستان دینیک : فصل چهارم ، ۶ . فصل بیست و هشتم ، ۷ . سی و هشتم ، ۲ . سی و نهم ۴۶ ، ۸۲ . شصت و چهارم ، ۳-۷ . شصت و پنجم ، ۲-۳ . هفتاد و هفتم ، ۲-۴ .
 - مینوک خرت : فصل بیست و هفتم ۱۴-۱۸ . پنجاه و هفتم ، ۲۰ .
 - دینکرد کتاب سوم فصل ۳۵ فقره ۸۰ ، ۱۴۳ و کتاب هفتم فصل ۱ .
 - ائوکمدنچا Aogemadaetchâ ۸۵-۸۷ کنج شایگان ، ۱۲۲ .
 ۵- Gar-shâh = جرشاه (تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۱۸۳)

۶- بعقیده مزدیسنان خدواند درشش گاه که مجموع ایام آن ۳۶۰ است جهان و موجودات جهان را بیافرید :
 نخست آسمان را در چهل روز - پس از پنج روز آسایش آبرا در پنجاه و پنج روز - پس از پنج روز آسایش زمین را در هفتاد روز - پس از پنج روز آسایش گیاه را در بیست و پنج روز - پس از پنج روز آسایش حیوانات را در هفتاد و پنج روز پس از پنج روز آسایش آدمی یعنی کیومرذ را - و سپس پنج روز دیگر نیز آسایش کرد و این فترتهای پنجروزه هر يك يك گاهنبار را بوجود آورده اند .

جهان و در کنار رود « وه دائیت ^۱ » آفریده شد. این گاو چون ماه سپید و درخشنده و بمقدار سی نی بلند بود. در ششمین گاه در هفتاد روز از روز رام (روز بیست و یکم) ماه دی تا روز انیران (روز سی ام) مادسپندار مذکیومرد را آفرید که چون خورشید درخشان و بیلندی چهار نی و در پهنا با درازا همانند بود. او نیز بر کنار رود وه دائیت خلق شد که میانه جهانست. گیومرد بر ساحل چپ و گاو او کدات بر ساحل راست، و دوری ایشان از رود با بلندی شان مساوی بود. گیومرد برای یاری او هر مزد خلق شد و ازین جهت است که اهرمزدا و اربشکل آدمیان و باقامتی بلند چون جوانی پانزده ساله بیافرید. گیومرد و گاو او کدات هر دو از خاک پدید آمدند. گیومرد را چشمانی درخشنده بود چنانکه از مسافت بعید یارای دیدن داشت. گیومرد و گاو او کدات تاسه هزار سال در آرامش و آسایش میزیستند. در این سه هزار سال گیومرد از جای نجنبید و هیچ نخورد و نگفت و تکالیف دینی بجای نیاورد و بستایش خالق نپرداخت اما فکر آنرا در سرداشت. تا این هنگام فنا و زوال و پیری در او راه نداشت ولی از این پس اهرمن او را فنا پذیر و در گذشتنی ساخت و از نیروی نام گیومرد بدین مخلوق داده شد. اما در این سه هزار سال اهریمن در نهایت ضعف بسر می برد و از مشاهده ضعف خود و همۀ دیوان که گیومرد مایه آن شده بود در سر اسر سه هزار سال متحیر بر جای مانده بود. در این مدت چند بار دیوان آغاز جدال سخت را با او هر مزد باهریمن تکلیف کردند ولی اهریمن از بیم بدین کارتن در نمیداد و از ترس گیومرد سر بر نمی داشت تا آنکه «جد» ^۲ بدکار در پایان سه هزارمین سال پدید آمد و فریاد کرد و گفت: ای پدر ما، برخیز، چه من جنگ و ستیزی در جهان بر پای خواهم کرد که اندوه و بدبختی بر اهرمزدا و امشاسپندان چیرگی یابد. این سخنان را دوبار باهرمن گفت ولی او بدین کارتن در نمی داد تا یکبار دیگر چه بدکار فریاد بر آورد و گفت برخیز زیرا در این جنگ من چندان شرار محنت و مرارت بر مردنیک (گیومرد) و گاو

۱ - Vêh-Dâit - دائیت dâit یادائی تیک dâitig معادلت با کلمه اوستایی دائیتی daitya و نام

یکی از رودهای مقدس است.

۲ - Djêh جه دیو مؤنث و نماینده فحشاء و علاوه بر این در زبان پهلوی بمعنی روسپی و معادلت با کلمه

جهیک djahika در اوستا.

او کداد فرو خواهم ریخت که دیگر حیات را برای آندولذتی نماند و من روح ایشان را از میان خواهم برد و آب و گیاه و آتش اهرمزد و همه مخلوقات اوزیان خواهم رسانید. این سخنان را دوبار گفت تا سرانجام اهرمن خشنود شد و بیک جنبش حال بهت راترك گفت و سر «جه» را بیوسید و بدو گفت چه میخواهی تا بجای آرم؟ چه در پاسخ از او مردی خواست و اهرمن که بهیات و بیکر سنگ پاره و وزغی بود بنظر جد چون جوانی پانزده ساله آمد چنانکه هوای او در سر جه افتاد. آنگاه اهریمن با همه دیوان بیکار نور رفت و آنرا از میان برد و چون ازدهایی از آسمان بر زمین جست و این در روز اهرمزد (نخستین روز) از ماه فروردین بود. پس نخست از آب آغاز کرد و آنگاه بگیاه و سپس بگاوا و کدات و آنگاه بگیومرد و سرانجام با آتش و بتمام مخلوقات بتاخت و نیمروز جهان را چنان تیره و تار کرد که گفتی شب تاریک است و بر روی زمین حیوانات زیانکار و گزنده و زهر دار فراوان پیرا گند چندانکه بمقدار سوزنی بر زمین جای نگذاشت و بر گاو و گیومرد شهوت و نیازمندی ورنج و تشنگی و بیماری و گرسنگی بگماشت. پیش از آنکه اهریمن بدکار بر گیومرد تاختن آرد اهرمزد عرقی بر او عارض ساخت و چون گیومرد از آن حال بیرون آمد جهان را چون شب تیره و زمین را چنان از جانوران زیانکار پر یافت که جای سوزنی نیز بر آن باقی نبود، آسمان میگشت و خورشید و ماه در حرکت بودند و گیهان و ستارگان آن که از نعره های دیوان مازندرانى بجنبش آمده بودند با آنها نبرد میکردند. در این غوغا گاوا و کدات از میان رفت و گیومرد بستی و ضعف گرایید و اهریمن چون دانست که گاوا را کشته و گیومرد را بیمار ساخته است بر خود بیاید و گفت اکنون در جهان برای نبرد کسی را نمی یابم جز اهرمزد و تنها بشری که بیمار است و ازو کاری نمی آید. پس برای آنکه گیومرد را از میان برد استوودات^۱ را با هزار دیوزیانکار بر او گماشت اما هنوز اجل گیومرد فرا نرسیده بود تا اهریمن بتواند او را از میان برد و چنین گفته اند که زندگی گیومرد از هنگام طغیان اهریمن تا سی سال معین شده بود و او از این تاریخ تا سی سال بزیست.

آنگاه گیومرد گفت: «اگرچه اهریمن زیانکار بزمین هجوم آورده است، اما با این حال همه آدمیان از نژاد من خواهند بود و بکارهای نیک خواهند پرداخت... بیست و چهار روز تمام ایزدان مینوی با اهریمن و دیوان در نبرد بودند تا سرانجام ایشان را منهنز م ساختند.

گویند چون گیومرد را اجل فرا رسید بر پهلوی چپ بزمین افتاد و نطفه او بر زمین ریخت و خورشید آنرا پاک و مطهر ساخت و نریوسنگ^۱ بحفاظت دو بهره و سپندار مذ بحفاظت یک بهره آن همت گماشتند. پس از چهل سال مشیگ و مشیانگ بشکل ریواس از زمین رستند و پس از چندی بصورت آدمی درآمدند. مشیگ و مشیانگ پس از پنجاه سال با یکدیگر نزدیک شدند و نه ماد دیگر توأمانی از مشیانگ بوجود آمدند که یکی پسر و دیگری دختر بود ولی یکی از آن دورا پدر و دیگری را مادر خورد زیرا بسیار اشتها آورولذیذ بنظر می آمدند اما اهورمزدا از این پس از فرزندان ایشان این صفت را سلب کرد چنانکه دیگر فرزندان خویش را نیو باریدند، پس از این روزگار هفت جفت فرزند نصیب آنان گشت که از هر جفتی یکی پسر و دیگری دختر بود و هر یک از آن دو با آن دیگر مزاجت کرد. از این جفتها نیز تا پنجاه سال فرزندان بوجود آمدند. اهرمزدا بمشیگ و مشیانگ کشتن گندم را آموخت و ایشان را بوسائل کشت و ورز آشنایی داد. علاوه بر این بیاری ایزدان مشیگ و مشیانگ بتهیه لباس و پرورش ستوران و بنای خانه و درودگری و زراعت نیز توفیق یافتند و اینها همه از ایشان بفرزندان بارث رسید.



از میان پادشاهان داستانی ایران گیومرث را باید در درجه دوم و سوم عظمت قرار داد زیرا این پادشاه هیچگاه بشهرت و عظمت پادشاهانی مانند جمشید و فریدون نرسیده و نام او بهیچروی مانند این دو بر سر زبانها نیفتاده و در موارد مختلف از نظم و نثر پارسی تکرار نشده است. مشیگ و مشیانگ نیز در داستانهای ملی ایران اسلامی

فراموش شدند و سیامک هم مقام مهمی در این داستانها و افسانهها ندارد و حتی در یکی از افسانه (رمان) های فارسی موسوم به «سیاحت حاتم» کیومرث چون ساحر و افسونگری معرفی شده است.^۱

افسانه نخستین گاو و نخستین بشر با بعض تغییرات در دین میترایی (آیین مهر پرستی)^۲ و مذهب مانوی برجای مانده است منتهی در کیش مهر پرستی نخستین گاو موجودی اهریمنی بود و مهر با او بجنگ برخواست و نابودش ساخت.

نخستین بشر کیش مانوی «مادر زندگان» نام داشت و ازو مردی بوجود آمد که مانویان او را نخستین نر یا «فردومین نر»^۳ یعنی نخستین مرد نامیده اند و اوست که با پیشوا و راهبر اهریمنان بجنگ برخاست.^۴

در روایات مورخان اسلامی مانند حمزه و طبری و مسعودی و بلعمی و بیرونی و صاحب مجمل و امثال ایشان نیز حدیث کیومرث و مشیگ و مشیانگ به صورتهای مختلفی که همگی منبعت از مآخذ پهلویست ذکر شده است. در این مآخذ نام کیومرث یا کهومرث با لقب کل شاه و کرشاه و کوشاه و گل شاه آمده است. بیرونی کرشاه را «ملك الجبل» معنی کرده و گفته است که کیومرث را برخی کل شاه یعنی «ملك الطین» نیز گفته اند و معنی نام او یعنی کلمه کیومرث را هم «حی ناطق میت» آورده. بروایت طبری چنانکه دانشمندان ایرانی مدعی بودند کیومرث همان آدم و یا فرزند او و حواست. زن و مردی که از نطفه کیومرث پدید آمدند در روایت بیرونی میشی و میشیانه یا ملهی و ملهیانه و بزبان اهل خوارزم مرد و مردانه^۵ و در روایت طبری

۱ - سیاحت حاتم، چاپ بمبئی ۱۳۰۵ قمری، کریستن سن خلاصه این داستان را در کتاب نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه نقل کرده است (ج ۱ ص ۹۹-۱۰۰)

۲ - این کیش اصلاً از آیین مزدیسنا منشعب شده و با برخی از مذاهب دیگر آسیایی آمیخته است. مذهب مهر پرستی بتدریج در امپراطوری روم انتشار یافت و در حدود قرن اول میلادی نفوذ و انتشار آن بدرجه می رسید که آیین عام شد.

۳ - fradumin - nar - ۴ رجوع کنید به نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۰۳

۵ - الانارالباقیه ص ۹۹ - ۶ - ایضاً ص ۹۹ - ۱۰۰

ماری و ماریانه و مشی و مشیانه و در روایت مسعودی^۱ می‌شام یا مهلا و می‌شانی یا مهلینه و در روایت حمزه مشی و مشانه و مشه و مشیانه و در روایت صاحب مجمل مشی و مشیانه^۲ نام دارند و چنانکه دیدیم منشأ این اختلاف مغایرتی است که در لهجات مختلف پیش از اسلام در قرائت این اسامی وجود داشت.

در باب احوال گیومرث و گاوا و گدار (ایوداز-ایوداد) و مشیگ و مشیانگ در کتب اسلامی تقریباً همان روایات کتب پهلوی با زیادت و نقصان و برخی تغییرات مذکور افتاده و بعضی عناصر اسلامی نیز در آنها راه جسته است اما در ماخذ شاهنامه از این همه روایات جز شرح سلطنت کوتاهی از گیومرث و جنگ او با دیوان و کشته شدن سیامک فرزند او چیزی نبود و چنانکه خواهیم دید سیامک نیز بنا بر روایات پهلوی فرزند گیومرث نیست بلکه از اخلاف اوست. از مشی و مشیانه در شاهنامه اثری نیست و اصولاً آنچه در باب گیومرث و اخلاف او تا هوشنگ از روایات اصیل ایرانی برمیآید در شاهنامه تغییر یافته و بشکلی دیگر درآمده است.

در شاهنامه آمده است: گیومرث پسری بنام **سیامک** داشت که بدست دیوان هلاک شد و فرزند او بجای پدر وارث تاج و تخت نیاگشت. اما در روایات پهلوی و مذهبی میان گیومرث و سیامک و هوشنگ فاصله زمانی زیادی وجود دارد بدین معنی که بنا بر روایات مذهبی پارسیان میان هوشنگ و گیومرث چند تن دیگر نیز میزیسته‌اند.

در اوستا پس از گیومرث و پیش از هوشنگ نام سیامک را می‌یابیم اما چه کسانی که واسطه میان گیومرث و سیامک بودند و چه آنانکه میان سیامک و هوشنگ میزیسته‌اند هیچیک در اوستا مذکور نیستند ولی از هشتمین کتاب دینکرد که خلاصه‌یی از یک قسمت اوستای عهد ساسانی است در این باب اطلاعات خوبی بدست می‌آید.

بنا بر آنچه از این کتاب برمی‌آید در یکی از نسکهای اوستا موسوم به چهارداد که اکنون از میان رفته است نام اعقاب مشیگ و مشیانگ تا هنگامی که افراد آدمی فزونی یافتند و در کشور خونیرس و شش کشور دیگر که بر گرد خونیرس قرار داشت،

پراگندند، ذکر شده بود. هر يك از قبایلی که از فرزندان و اعقاب مشیگ و مشیانگ بوجود آمدند بنا بر مشیت اهورمزدا یکی از این سرزمینها رفتند و در آنجا با بادانی و تکثیر و ادامه نسل پرداختند و هر يك آداب و عاداتی خاص یافتند.

در این کتاب گم شده کیومرث نخستین شاه شمرده نمیشد بلکه نخستین بشر بود و اولین پادشاه کشورها هوشنگ پیشداد. اما پیداست که سلطنت نیازمند وجود رعایا و فرمانبران است و این امر برای کیومرث که جز خود در پهنه کیتی انسانی نمی یافت متعذر بود و چون هوشنگ نخستین پادشاه کشورها شمرده میشد ناچار تا دوره او اعقاب مشیگ و مشیانگ در جهان فزونی یافتند و در کشورها جای گرفته بودند و این امر خود نیازمند زمانست و شاید بهمین سبب باشد که می بینیم در روایات مذهبی قدیم میان کیومرث و هوشنگ بوجود آمده زیادی از افراد قائل شده اند. چون دانستن نام قبایل مختلفی که از اعقاب کیومرث بوجود آمده اند برای ما در بسیاری از موارد سودمند است اکنون از روی ماخذ مختلف بنقل آنها همت میگذارم:

بنا بر آنچه از کتاب هشتم دینکرد برمیآید در چهار داد نسک نام اعقاب کیومرث چنین ثبت شده بود^۱: از کیومرث، مشیگ و مشیانگ و از این دو تاز (جدتازیان) و هوشنگ (نخستین پادشاه) و ویگرد (موجد زراعت).

در بند هشن این نسب نامه مفصل تر است^۲ بدین نحو: از کیومرث مشیگ و مشیانگ^۳ و از این دو شش جفت نرو ماده باضافه سیامگ و نشاک و از این دو فرواک و فرواکین^۴ و از این دو تاز و تازگ (اسلاف تازیان) و هوشنگ و کوزگ^۵ (اسلاف ایرانیان) باضافه جفت های دیگری که اسلاف مازندرانیان و سفدیان و ایرانیان و تورانیان و رومیان و چینیان و قوم داهد و هندوان و شش نوع موجود خاص

۱ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۱۰

۳ - Fravâg

۲ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ص ۱۱۱

۵ - Gôzag

۴ - Fravâgein

دیگر بوده اند .

در کتاب هفتم دینکرد این سلسله نسب بنوعی دیگر و جز آنچه در کتاب هشتم آمده ضبط شده است ، بدین صورت : از کیومرث مشیک و مشیانگ و از این دوسامگ^۱ و ازوی تاز و هوشنگ و ویگرد . در نسخه دیگر از همین کتاب فرواک^۲ بر سلسله نسب فوق افزوده شد که ازوسه فرزند بنام اشودات^۳ و وهودات^۴ و ماز^۵ باز ماندند و این آخری را لاشک باید جد مازندریان دانست .

در خوتای نامگ (خداینامه) که حمزة بن الحسن از آن نقل کرده است^۶ شجره نسب فوق چنین آمده بود : از کیومرث مشی و مشیانه و از آن دو سیامک و ازو فرواک و ازو هوشنگ و ویگرد . عین این شجره نسب در آثار الباقیه^۷ دیده میشود و در اینجا او شهنک پسر افراواک (فرواک) پسر سیامک بن میشی است و مسعودی^۸ نیز بر این طریق رفته و علاوه بر این هوشنگ و ویگرد را نیز برادرشمرده است .

بیرونی^۹ از شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی الشاعر چنین نقل کرده است که میشی و میشیانه پس از خوردن نخستین فرزند خود شش جفت فرزند آوردند که نام آنان در اوستا ذکر شده است و شکم هفتم سیامک و فراواک بودند که مزاجت کردند و فرزندی بنام او شهنج (هوشنگ) پدید آوردند .

تعالی و فردوسی که هر دو یک مأخذ یعنی شاهنامه ابو منصور را در دست داشتند کیومرث را پدر سیامک و سیامک را پدر هوشنگ شمرده اند .

مسعودی^{۱۰} در روایت دیگر ذکر کرده است که بنا بر یکی از آندو هوشنگ پسر کیومرث و بنا بر روایت دیگر برادر ویست .

Vohudât - ۳

Ashodât - ۲

Sâmag - ۱

۴ - mâz - ۵ - تاریخ سنی ملوک الارض چاپ Gottwald ص ۲۴ و ۲۹

۶ - الانار الباقیه چاپ زاخانو ص ۱۰۳ - ۷ - مروج الذهب ص ۱۱۰ و ۲۲۱

۸ - الانار الباقیه ص ۱۰۰ - ۹ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۰

شجرهٔ اخلاف مشیگ و مشیانگ شامل اسامی عده‌یست که هر يك موجودی کی از مللند و نام آنان نیز متجانس با نام مللی است که بدانان منسوبند مثلاً تاز برادر هوشنگ ملت تازیگ (عرب) را بوجود آورد و ماژ برادر دیگر هوشنگ قوم مازندرانی را . بنا بر آنچه کریستن سن مدعیست^۱ و یگردد سومین برادر هوشنگ هم که در کتابهای پهلوی قومی بدو منسوب نیست پدر یکی از قبایل است و بعقیدهٔ این دانشمند «واکرت»^۲ که در نخستین فصل وندیداد از آن نام برده شده و همان سرزمین قندهار است، منسوب بدین شخص داستانست . «واکرت» هفتمین کشورست که اهرمزد خلق کرد .

یکی دیگر از این افراد اولی قوم ایرانی که میتوان ملت و کشوری را بدو منسوب دانست «کوزک» زن هوشنگ است که نام ولایت کوزگان از اسم او مأخوذست . کوزگان ولایتی است که معرب آن جوزجان گردیده و ناحیتی بود در مغرب بلخ که راه میان مرور و بلخ از آن میگذشت. این ولایت از ولایات مهم ایران قدیم و شامل چندین شهر بزرگ پر جمعیت بود و پادشاهان آنرا «کوزگان خداه» می گفتند^۳ .

اکنون برای توضیح برخی از مطالب مذکور مطالبی از دو کتاب معروف پهلوی یعنی بندهشن و دینکرت باینجا نقل میشود :

بندهشن (فصل ۱۵ فقرات ۲۴-۳۱) : مشیگ و مشیانگ پس از خوردن نخستین فرزند خودش جفت فرزند آوردند که هر يك برادر و خواهر وزن و شوهر بودند و از هر جفت تا پنجاه سال فرزندان بوجود آمدند و خود پس از صد سال مردند. از این شش توامان یکی مردی بنام سیامگ و دیگر زنی بنام نشاک^۴ بود و از آن دو جفت دیگری پدید آمدند که نرایشان فرواک^۵ و مادهٔ فرواکین^۶ بود و از این دو پانزده جفت بوجود آمد که هر جفت عشیره‌یی پدید آوردند و این عشایر روز بروز بفرزونی رفتند و آنگاه از میان ایشان

۱ - نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۱۴ . ۲ - Vaêkereta

۳ - الانارالباقیه ص ۱۰۲ ۴ - Nashag ۵ - Fravag

۶ - Fravagain

نهمین عشیره از کشور خونیرس آغاز مهاجرت کردند و در شش کشور دیگر جهان سکونت گزیدند و شش عشیره دیگر در کشور خونیرس بر جای ماندند. از این شش جفت یکی تاز و خواهر و زن او «تازک» هستند که بدشت تازیگ رفتند. یکی دیگر از این جفتها هوشنگ و خواهر و زن او «کوزک» اند که از ایشان ایرانیان بوجود آمدند. از میان نژادهای مختلف یکی نژادی است که در کشور سولیکان^۱ (سغدیان) سکونت گزید و دیگر عشیره بی که در کشور انیران (غیر ایران) ساکن شد و آنان که در کشور سیننی^۲ یعنی چین ساکن شدند و آنان که در کشور دابی^۳ (کشور داهه) رحل اقامت افکندند و آنان که در کشور سند (هند) مأوی گزیدند. . . . و بدین طریق ساکنان هفت کشور جهان اعقاب فرواک و سیامگ و مشیگ هستند. . . .

دینکرد (کتاب هفتم فصل ۱۵ فقره ۱۵): پس از مشیگ و مشیانگ سیامگ بوجود آمد و اعقاب او در هفت کشور جهان تا آنجا که اهرمزد مقدر کرده بود پراگندند و ازدیاد و تفرق آدمیان در کشورهای جهان از این طریق میسر گشت. در تحقیق بنیاد داستان کیومرث و سیامگ و اعقاب کیومرث تاهوشنگ چنانکه در روایات مذهبی مزدیسنان و تواریخ اسلامی یافته میشود و بیان اختلاف آنها با شاهنامه بهمین مختصر قناعت شده است و خوانندگان میتوانند برای تحقیق بیشتر بمنابعی که نشان داده‌ام رجوع کنند.

۲- هوشنگ

در داستان ملی ما هوشنگ دومین پادشاه ایرانست که پس از کیومرث پادشاهی هفت کشور نشست. پدرش سیامگ در جنگ با دیوان کشته شد و هوشنگ انتقام پدر را از دیوان گرفت و آنگاه که کیومرث رخت از جهان بر بست او بجای نیا بفرمانروایی نشست و چهل سال سلطنت راند و آهن و آتش را کشف کرد و جشن سده را آیین نهاد و آب از

دریاها بر آورد و در جویها روان ساخت و کشاورزی و بدست آوردن پوشیدنیها را از پوست حیوانات بمردم آموخت .

اما در اوستا هوشنگ پهلوان بزرگ و مرد پارسای مقدسی است که نامش هوشینگه^۱ و نزدیک تمام موارد ملقب به «پرذات» است . در باب این کلمه که ممکن است بنخستین قانون گذار یا نخستین مخلوق تعبیر شود قبلاً سخن گفته‌ام و همین لفظ است که در پهلوی به «پشدا» و در زبان دری به «پیشداد» بدل شد .

عنوان پیشداد در اوستا تنها خاص هوشنگ است ولی در ماخذ پهلوی و اسلامی بردستی از شاهان (از هوشنگ تا کیقباد) اطلاق میشود و یقیناً این نام را از همین لقب هوشنگ که مؤسس سلسله پیشدادی تصور میشود گرفته‌اند .

در اوستا نام هوشنگ چندین بار آمده است . در یشت پنجم یعنی آبان یشت از میان پهلوانان داستانی که به اناهیتا (ناهید) قربانی تقدیم میدارند نام هوشنگ هم در فقرات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ آمده است و بنا بر آنها «هوشینگه پرذات» در کوه هرا^۲ صداسب و هزار گاووده هزار گوسفند برای اناهیتا قربانی کرد و از درخواست که بسطنت مطلقه همه کشورها، دیوان، آدمیان، جادوان و پریان، کایان و کرپانان برسد و دوئلت از دیوان مازندران و دروغ پرستان و بدکاران ورن (گیلان) را از میان ببرد و «اردویسور اناهیتا» این فضیلت را بدو ارزانی داشت .

در یشت نهم یعنی گوش یشت یادرواسپ^۳ یشت، آنجا که از قربانیهای پهلوانان بفرشته درواسپ سخن میرود در فقرات ۳ و ۴ و ۵ نام هوشینگه پرذات چنین آمده است «هوشینگه پرذات به درواسپ بر فراز کوه هرا صداسب و هزار گاووده هزار گوسفند قربانی داد و از درخواست که ویرا بر تمام دیوان مازندران غلبه دهد و کاری کند که او از

۱ - Haoshyangha

۲ - کوه هراباهر Hara یا Hara-berezaiti نام اوستایی کوه البرز است .

۳ - Drvâspa

دیوان هر اسی بدل راه ندهد و همه دیوان از مغلوب شوند و بتاریکیها پناه برند.^۴
در یشت سیزدهم یعنی فروشی یشت از فروشی هوشینگه نیرومند رحیم برای
مقاومت در برابر دیوان مازندران و تبذکاران و بدیهایی که دیوان خلق کرده اند استعانت
شده است (فقره ۱۳۷)

در یشت پانزدهم یعنی رام یشت نیز از هوشنگ پیشداد سخن رفته است که برای
نابود کردن دیوان مازندران و دروغ پرستان ورن از ویو فرشته باد استعانت کرده است
(فقرات ۸ و ۹).

در یشت هفدهم (ارت یشت یا اشی یشت) هوشنگ پیشداد از «اشی ونگوهی»^۱ (ارد
فرشته ثروت) در جنگ با دیوان مازندران استعانت کرده است (فقرات ۲۴-۲۵-۲۶).
در زامیاد یشت (یشت ۱۹) هم از یاوریهایی که فرکیانی به هوشنگ پیشداد
در تسلط بر هفت کشور و دیوان و آدمیان و جادوان و پریان و کلویان و کریانان و بر
انداختن دوبهره از دیوان مازندران و بدکیشان ورن کرده سخن رفته است (فقرات
۲۵ - ۲۶)

در همه این یشتها نام هوشنگ در مقدمه نام شاهان و پهلوانان ذکر شده مگر
در فروردین یشت (یشت ۱۳) که در مقدمه نام شاهان و پهلوانان نام یمه^۲ آمده و پس
از آنکه از آخرین شاه یعنی کوی هوسروه^۳ (کیخسرو) یاد شد نام عده بی از پهلوانان
آمده است که هوشنگ هم در جزو آن است و ازین طریق باید گفت فروردین یشت وقتی
نگاشته شده که هنوز نام پهلوانان و شاهان قدیم در موارد معین بعدی ثبت نشده و سلسله
شاهان و پهلوانان کاملاً مرتب نگردیده بود و از این روی سلسله شاهان فروردین یشت
اصیل تر و قدیمتر از یشتهای دیگر است یعنی این یشت خاصه قسمتهای مربوط بشاهان
و پهلوانان متعلق بازمه بسیار قدیم و دوره نزدیک بتدوین کاتاهاست.

چنانکه قبلاً دیده ایم در جزء نسکهای اوستای عهد ساسانی نسکی بنام «چهرداد»

بود که حکم تاریخ داستانی ایران قدیم را داشت و خلاصه آن در دینکرد (کتاب هشتم فصل ۱۳) نقل شده است. در چهار دادنسک بنا بر آنچه قبلاً گفته ایم نسب نامه هوشنگ فرقی با بندهشن داشت چه بنا بر آنچه در چهار دادنسک آمده بود هوشنگ نواده کیومرود و از فرزندان سه گانه مشیگ بود و از دو فرزند دیگری و دیگری تا نام داشت اما در بندهشن میان هوشنگ و کیومرود سه نسل فاصله است و بهر حال در کتاب هشتم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت و دهانکانه^۱ (یا دهکانیه = دهقانی = اصل مالکیت) را ویگرد پیشداد پدید آورد و دهیوپتیه^۲ (بیرونی: دهوفذیه) یعنی اصل حکومت و سلطنت را که مراد از آن حمایت و هدایت و نگاهبانی خلق است هوشنگ پیشداد ایجاد کرد.

این بود آنچه از قسمتهای کهنه و نو اوستا که در آنها سخن از هوشنگ پیشداد رفته است. از میان این یشتها که در آنها نام هوشنگ آمده جز بعض معدود بیشتر دارای قدمت زیاد است و باین ترتیب میتوان گفت که آنچه از اوستا راجع به هوشنگ نقل شد قدیمترین احادیثی است که در این باب میان قوم ایرانی وجود داشته و تا این روزگار بر جای مانده است.

بر رویهم و تا آنجا که از این روایات مستفاد میشود هوشنگ پیشداد را باید چنین تعریف کرد: «هوشینگه پرذات» نخستین کسی است که بخواست اهور مزدا و امشاسپندان و یزتان بر پهنای هفت کشور سلطنت یافت و نه تنها فرمانروای آدمیان بود بلکه بر دیوان و جادوان و بدکیشان و کلویان و کرپانان هم فرمانروایی مینمود. دیوان را منکوب و مقهور کرد و کارشان را بجایی رسانید که از ترس او بتاریکیها پناه بردند. این پادشاه دو بهره از دیوان مازندرانی و بدکیشان ورن را بکشت و برای اهور مزدا و فرشتگان بر قلّه کوه مقدس هرا قربانیا کرد.

بنا بر آنچه گفته ام هوشنگ تقریباً در همه داستانهای قدیم ایرانی جز به بعض معدود

نخستین شاه هفت کشور شمرده شده است ولی بنا بر ماخذ اسلامی در ایران قدیم برخی چنین می پنداشتند که تخم اوروپ^۱ (تهمورث) نخستین شاه جهان و پدید آورنده شاهی بود^۲ و باید گفت که این سخنان و روایات لاشک اصلی قدیمتر داشته و از منابعی کهن در این آثار راه جسته بود.

ریشه اوستایی نام هوشنگ (هوشینگه) کاملاً روشن نیست. بنا بر عقیده «یوستی» این کلمه از ریشه شی shi مشتق است.

لفظ «شی» مصدر و بمعنی سکونت کردن و اسم مصدر آن «شیه ایتی»^۳ یعنی سکونت است. ریشه «شی» بشکل خشی xshi هم یافا میشود.^۴

یوستی نام هوشینگه را ازین اصل مأخوذ دانسته و آنرا بر روی هم بخشنده جایگاه خوب، بخشنده اما کن خوب، معنی کرده است^۵ و چنانکه میدانیم پهلوانان و مشاهیر اوستایی هر يك نامی از این قبیل دارند که معمولاً گاه نماینده روح پهلوانی و گاه نشانه فکر کسانست که بکشاورزی و گله داری و سایر آثار تمدن روی آورده باشند.

از طرفی دیگر میدانیم که هوشینگه دارای يك نام دیگر یعنی «پرذات» است. استاد کریستن سن معتقد است که از میان این دو اسم نام پرذات اصیل تر و قدیمتر و نام هوشینگه بعدی و جدیدتر است. کریستن سن کلمه پرذات را با کلمه «پارالاتوس»^۶ سکایی معادل و از يك ریشه دانسته است. چنانکه بعد خواهیم دید

۱ - Taxma ūrūpa ۲ - رجوع شود به مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۲۵۲ . ۳ - Shiēiti

۴ - رجوع شود به : E. Blochet: Lexique des fragments de L'Avesta, p. 150

۵ - A. Christensen: Les types du premier homme et du premier-roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, T.1, p. 140

۶ - paralatos - هردت در کتاب چهارم (فقرات ۵-۷) افسانه‌یی از سکا‌های جنوب روسیه نقل کرده است.

بنا بر آن افسانه هزار سال پیش از آنکه داریوش بر سرزمین سکاها تسلط یابد تارکیاتوس Targiatos در آن پادشاهی میکرد. تارکیاتوس نخستین بشر و فرزند زئوس Zeus بود و او سه فرزند داشت بنام لیپوکزائیس

Lipoxaïs و آرپوکزائیس Arpoxaïs و کولاکزائیس Kolaxais (Lipo و Arpo و Kola

باضافه سوفیکس کزائیس xaïs از ریشه ایرانی خشی Xshaia یعنی شاه) و از این سومی یعنی کولاخانندان

سلطنتی پارالاتائی پدید آمد. گولاشاه کشور خود را میان سه پسرش تقسیم کرد.

همین دانشمند تخم اروپ را « آریو گزائیس »^۱ دومین فرزند « تار گیاتوس »^۲ میداند، و میگوید باین ترتیب باید هوشنگ را همان تار گیاتوس نخستین بشر سکایی دانست که پدر خانواده پارالاتایی^۳ هست. کلمه یونانی پارالاتایی را با جزئی تغییر میتوان پاراداتایی خواند و باین صورتی توان بدین فرض دست یافت که در میان قوم سکک نخستین بشر « پرزات » نامیده میشد و بعدها او را بنام دیگر یعنی تار گیات خواندند و آنگاه نام اصلی او را بر خانواده‌یی که از او بوجود آمد نهادند. وقتی ایرانیان پیش از ظهور زردشت این افسانه را از سکاها گرفتند این تغییرات اصلی هم در آن صورت گرفت و پرزات که در شمار پهلوانان و مشاهیر قوم آریایی در آمد نام تازه‌تری یافت که همان هوشینگه باشد و آنگاه نام اصلی او بر خاندانی از شاهان که او بوجود آورد اطلاق شد و آن خاندان همان خاندان پرزات یا پیشداد است.^۴

از متون پهلوی در باب هوشنگ مطالب تازه‌تری غیر از آنچه دیده‌ایم بر نمی‌آید و خلاصه مطالب همه آنها چنین است: هوشنگ پیشداد پادشاه جهان بود. او برادرش و یگرد یکی آیین جهاننداری را در جهان گذاشت و دیگری آیین کشاورزی و دهقانی را تا آفریدگان او هر مزد باسانی و در رفاه و آسایش زندگی کنند و آیین او هر مزد در جهان پراکنده شود. هوشنگ بیاری فر کیانی دو بهره از دیوان مازندران و شش تن از پیروان خشم^۵ را از میان برد. در دوره هوشنگ مهاجرت خلق از خونیرس بشش کشور دیگر آغاز شد.^۶ هوشنگ چهل سال پادشاهی کرد و بنا بر روایات مذهبی پهلوی دوره زندگی او از سال ۶۲۴۳ از آغاز خلقت تا سال ۶۲۸۳ بود.^۷

از ماخذ اسلامی در باب هوشنگ مطالب تازه مهمی جز آنچه دیده‌ایم بدست

۱ - Arpoxais - ۲ - Targiatos - ۳ - paralatai

۴ - رجوع شود به نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۴۰

۵ - دیو خشم Xishm همان ائشم Aëshma در اوستاست و این شش تن پیروان دیو خشم همان سران درن Varena در یشتها اند.

۶ - خلاصه از مطالب: درینکورد (کتاب ۵ فصل ۴ فقره ۲- و کتاب ۷ فصل ۱ فقره ۱۶-۱۸) - بندمش فصل ۱۵

فقره ۲۸ - زان سپرم فصل ۱۱ فقره ۱۰

۷ - از مقدمه اوستای دهارله de Harlez ص ۲۲۷

نمی آید. در بعضی از این مآخذ مثلا در تاریخ طبری بنا بر بعضی از روایات هوشنگ از اعقاب «ارفحشد بن سام بن نوح» است و دویست سال پس از آدم میزیست و بعضی دیگر مانند صاحب مجمل^۱ و همچنین طبری و بلعمی او را مهلائیل نبیره آدم شمرده اند و نسب نامه های مختلفی در باب او ذکر شده که بیشتر آنها از مبدعات و مبتکرات عهد اسلامی و غیر قابل ذکر است. طبری لفظ پیشداد را مأخوذ از پیش و داد (قانون، عدل) دانسته است و بنا بر روایت او هوشنگ بر دیوان غلبه جست و ایشان را از معاملات و مصاحبت با آدمیان بازداشت و گروهی بزرگ از آنان را کشت و مابقی بکوه ها و دره ها پناه برزند. بنا بر روایت مسعودی^۲ اوشهنج پسر فروال (= فرواگ) پسر سیامک پسر یرنیک (= مشیگ) پسر کیومرث، جانشین کیومرث بود و در هندوستان سکونت داشت و چهل سال پادشاهی کرد و بنا بر بعضی روایات برادر کیومرث پسر آدم و بنا بر برخی دیگر پسر کیومرث بوده.

بنا بر روایت حمزه^۳ اوشهنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث چهل سال سلطنت کرد و نخستین شاه ایران بود و او را از آن جهت پیشداد گفته اند که نخستین داور بود و بعضی نیز گفته اند که او را پیشداد از آن روی گویند که نخست داد او کرد و نشست او در شهر استخر بود که پارسیان آنرا کذابوم شاه (مجمل کذابوم شاه ص ۳۸) خوانند (ظ: بوم شاه بی کذا اصح است مگر آنکه کذا را در اصل همان کده بدانیم و در این صورت ترکیب کذا بوم شاه خالی از عیب است) و پارسیان چنین می پندارند که او و برادرش ویکرت هر دو پیامبر بودند. بر آوردن آهن از معدن و ساختن سلاح و اسباب دیگر و شکار کردن و کشتن حیوانات را او بمردم آموخت.

صاحب مجمل برخی از امور دیگر مانند عمارت کردن و کارینز کردن و تألیف علم نجوم را ازودانسته است^۴ و بلعمی کارهایی مانند استخراج زروسیم و سایر معدنیات و بر آوردن دراز دریا و جواهر از کوهها و کارهایی دیگر و نیز بنای شوش وری را بدو نسبت داده است.

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۴ . ۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۰ .

۳ - سنی ملوک الارض ص ۱۳ . ۴ - مجمل التواریخ ص ۳۹ .

از بیرونی^۱ جز آنچه قبلا دیده ایم و نیز جز ایجاد جشن «خرم روز» مطلب تازه‌یی بدست نمی‌آید. خرم روز یا «نودروز» جشن اولین روز دیمه در سال بود که بنا بر روایت پارسیان در آن روز میان اوشهنج و ویکرد وفاق افتاد.

از مقایسه این روایات مختلف با شاهنامه در می‌یابیم که میان روایت شاهنامه ابو منصور و ماخذ دیگر در باب هوشنگ خاصه در آنچه از داستان هوشنگ اصیل و بماخذ قدیم نزدیک است اختلاف فراوان وجود نداشت.

۳ - تهمورث

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که پس از هوشنگ تهمورث بیادشاهی رسید و اودر برانداختن دیوان رنج فراوان بردورشتن پشم و بریدن و دوختن جامه را بآدمیان آموخت و بعضی از چهارپایان را اهلی کرد و بسی رسمهای نیکو آورد. وزیر او شیدسب نام در راهنمایی پادشاه بعدل و انصاف سعی بسیار کرد. چون دیوان از این پیشرفتهای تهمورث آگهی یافتند در برانداختنش همدستان شدند و بجنگ او آمدند. تهمورث دوبهره از ایشان را بافسون بست و مابقی را کشت. دیوان زینهار خواستند و بیاداش نزدیک سی خط از رومی و تازی و پارسی و هندی و چینی و پهلوی باو آموختند. تهمورث سی سال پادشاهی کرد و پس از مرگش جمشید فرزند او بجایش نشست.

تهمورث در اوستا مانند هوشنگ از پهلوانان بزرگ و موسوم است به تخم^۲ اروپ^۳. «تخم» در اوستا صفت و بمعنی قوی و زورمند و شکل اسمی آن «تخم»^۴ بمعنی «نیرو» است. این کلمه در زبان پهلوی تهم و تخم شده و در فارسی نیز بشکل تهم مثلا در کلمه تهمتن و تهمینه آمده است.

در کتیبه های هخامنشی کلمه تخم مستقلا استعمال نشده اما در ضمن يك اسم

۱ - آثارالباقیه ص ۱۰۳ و ۱۰۶ - ۱۰۷ و ۲۲۵.

۲ - Taxma ūgūra - ۳ Taxmō - ۴ - فرهنگ اوستای بلوچه ص ۷۶.

خاص بشکل اوستایی خود یعنی «تخم» آمده است (در اسم تخم سپاد^۱ یعنی دارنده سپاه دلیر).

معنی جزء دوم یعنی «اوروپ» یا «اورویی»^۲ کاملاً معلوم نیست و شاید همان کلمه اورویی باشد که بمعنی روباه یا نوعی از سگ است. بهمین جهت هم بعضی از استادان فن این اسم را روباه تیزرو و قوی معنی کرده اند.^۳

نام این پهلوان همیشه در اوستا باصفت «ازینونت»^۴ ذکر شده و این همانست که در پهلوی و فارسی زیناوند یعنی مسلح و تمام سلاح آمده و در کتابهای اسلامی باشکال مختلف غلطی مانند زیناوند و زیناوند و دیباوند و امثال اینها ضبط شده است. کلمه «ازینونت» یا «زانگهونت»^۵ که معنی سلاحدار دارد از کلمه «زئن»^۶ یعنی سلاح (زین در فارسی) مشتق است. زئن که شکل صحیح تر آنرا برخی هئن^۷ تصور کرده اند یعنی سلاح و این کلمه در پهلوی «هین» ترجمه شده است.^۸

در اوستا نام تهمورث زیاد تکرار نشده و تنها در بعضی از موارد مثلاً در رام یشت (یشت ۱۵) فقرات ۱۱-۱۲-۱۳ و در زامیاد یشت (یشت ۱۹) فقرات ۲۸-۲۹ و در آفرین پیغامبر زردشت (یشت ۳۲) فقره ۲ آمده است.

در رام یشت (فقرات مذکور) آمده است که «تخم اوروپ ازینونت» فرشته ویو^۹ (باد = رام) را بر روی تخت و بالش و فرش زرین با برسم گسترده و کف گشاده بستود و از او درخواست که بر سراسر دیوان و آدمیان و جادوان پیروزی یابد و انگر می نیو (اهریمن) را بشکل اسبی در آورد و بر او سوار شود و اوراسی سال از یکسوی جهان بسویی دیگر براند. ویو این آرزوهای او را بر آورد.

در زامیاد یشت (فقره مذکور) نیز همین مطلب تکرار شده و گذشته از این

۱ - Taxma spâda - ۲ - ūr ūpi - ۳ - مقدمه اوستای دوهارله de Harlez ص ۱۴۰

۴ - Azinavant - ۵ - Zaenanghvant - ۶ - zaena

۷ - haēna - ۸ - فرهنگ اوستای بلوشه ص ۱۵۸ و نیز در باب کلمه زیناوند رجوع کنید به پشتها

تألیف آقای پورداد ج ۲ ص ۱۳۹ - ۱۴۰ . ۹ - Vaiu

داستان پادشاهی او بر هفت کشور هم در آنجا آمده است. در آفرین پیغامبر زردشت، در ضمن دعای زردشت یکی گشتاسپ چنین آمده است: «ای کاش که تو چون تخم اوروپ زیناوند (مسلح) باشی»

باین ترتیب «تخم اوروپ ازینونت» یعنی تهمورث زیناوند در اوستا پهلوان و پادشاه مقتدری است که پس از هوشنگ و پیش از جمشید فرمانروایی می کرد^۱ و بر هفت کشور جهان تسلط یافتد و سی سال بر آدمیان و دیوان و کاپیان و کریانان و بدکیشان پادشاه بود و بر اهریمن سوار شده او را از یکسوی جهان بسویی دیگر میبرد.

در شاهنامه و بعضی مأخذ دیگر تهمورث به «دیوبند» ملقب است، اگر چداین لقب در اوستا نیست ولی منشاء آن اوستاست زیرا چنانکه دیدیم بنا بر اشارات اوستایی تهمورث بر سراسر دیوان جهان تسلط یافت و اهریمن رامقید و مر کوب خود ساخت. در شاهنامه از لقب زیناوند سخنی در میان نیست ولی در آثار دیگر اسلامی چنانکه گفتهام این لقب باشکال مختلف و غلط آمده است.

در شاهنامه تهمورث پسر هوشنگ است ولی در اوستا از این امر سخنی بمیان نیامده و تنها مطلبی که از اوستا بر میآید آنست که تهمورث از شاهانی است که پس از هوشنگ پیشداد میزیسته اند.

در کتابهای پهلوی هم سلسله نسب تهمورث با شاهنامه یکسان نیست مثلاً در بندهشن بزرگ (فصل ۳۲) سلسله نسب تهمورث چنین آمده است: تهمورث پسر ویونگهان پسر اینگپت پسر هوشنگ. و باین ترتیب می بینیم که میان تهمورث و هوشنگ دوتن فاصله است و باز برعکس شاهنامه جمشید در این نسب نامه برادر تهمورث است نه پسر او.

در فصل ۳۳ از کتاب بندهشن نام تهمورث و هوشنگ با هم آمده است بدین طریق: «اندر همین هزاره (یعنی هزاره نخست) بهفتادسال هوشنگ و تهمورث^۲ هر دو دیوانرا

۱ - زیرا همه جا نامش پس از هوشنگ و پیش از جمشید آمده و گذشته از این در چهار دانگ هوشنگ نخستین پادشاه و تهمورث دومین پادشاه هفت کشور شمرده شده بود (دینکرد کتاب هشتم فصل ششم)

بگشتند» و از اینجا چنین برمیآید که هوشنگ (۴۰ سال) و تهمورث (۳۰ سال) یکی پس از دیگری سلطنت رسیده‌اند ولی نسب ایشان بنا بر این فقره روشن نیست، از بعضی مآخذ دیگر پهلوی هم می‌توان نسب نامه تهمورث را با اختلاف جزئی پیدا کرد ولی فعلاً از ذکر آنها خودداری می‌کنم. در مآخذ اسلامی هم در این باب تشتت آرائی وجود دارد و بر روی هم گروهی پیروی از شاهنامه تهمورث را پسر هوشنگ و برخی برادر ویونگهان (پدر جمشید) میدانند ولی با آنکه نام ویونگهان و پسرش جم در آثار سانسکریت بشکل «ویوسونت»^۱ و «ایم» آمده است از اسم تهمورث در آن اثری نیست.

در اوستا همه جا هوشنگ نخستین پادشاه هفت کشور است (جز در یشت ۱۳ که نام او در رأس اسامی دیگر پادشاهان قدیم نیامده و همراه اسامی پهلوانان ذکر شده است) اما در بعضی مآخذ تهمورث نخستین پادشاه جهان و همان نوح پیغمبر سامی است^۲

استاد کریستن سن با مطالعه در فقرات ۵-۷ از کتاب چهارم هردوت که مطالب آنرا قبلاً نقل کرده‌ام همچنانکه کلمه سکایی «پارالاتایی» را با «پرذات» نزدیک و از یک اصل دانسته در باب نام «آریو گزاییس»^۳ نیز بتحقیق پرداخته و آنرا با urupa جزء دوم نام «تخم اوروپ» نزدیک شمرده و گفته است: آریو گزاییس ظاهر آرد در استان سکایی نام نخستین پادشاه ملتی بنام «آریا»^۴ یا «ریا»^۵ بوده است و این همانست که در اوستا «اریا» است و بنا بر آنچه «آندر آس» معتقد است آن حرف اوستایی که هنگام نقل با ملاء لاتین (e) نشان داده میشود از یک واو آرامی آمده و باین ترتیب نماینده u یا o است و ازین روی «اریا» را باید همان «اوروپ» دانست. کریستن سن دنبال همین بحث گفته است که بر فرض صحت این نظر عقیده فردوسی در اینکه تهمورث پسر هوشنگ است از آنچه در کتابهای پهلوی در باب نسب تهمورث آمده صحیح تر است زیرا اگر ماهوشنگ را همان تارکیاتوس نخستین بشر سکایی و پدر خانواده پارالاتایی بدانیم بنا بر این تهمورث پسر او همان آریو گزاییس است و

arpa = arpa = urupa خواهد بود^۷

۱ - Vivasvant - ۲ - مروج الذهب مسعودی چاپ Barbier de Meynard ج ۳ ص ۲۰۲.

۳ - Arpoxais - ۴ - Arpa - ۵ - Rpa - ۶ - arpa

۷ - کریستن سن: نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۳۸-۱۴۱.

درماند پهلوی از بعضی جهات همان مطالب اوستادرباب تهمورث تکرار شده است
ومن آنچه را که از آن میان تازه تر می یابم نقل می کنم :

تهمورث پسر ویونگهان پسر آینگهت^۱ پسر هوشنگ و برادریم (جم) و «سپی تور»^۲
و «نرس» یا «نرسگ» یا «نرسس»^۳ سی سال پادشاهی کرد و دیوان و بد کیشان را از میان
برد و اهریمن را بیکر اسبی در آورد و سی سال بر او سوار بود و از و هفت نوع خطرا کدینهان
می داشت بعنف فرا گرفت .

یک روایت پارسی متعلق بقرن دهم هجری که در بحر متقارب بنظم کشیده شده در باب
تهمورث و داستان او بادیو وجود دارد که آرتور کریستن سن آنرا در کتاب «نمونه های
نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران» (ص ۱۸۴-۱۹۲) ترجمه کرده
است و چون این روایت متأخر و برای ما بی حاصل است در باب آن بهمین اشاره قناعت می کنیم
بنا بر این افسانه اهریمن پس از آنکه سی سال مر کوب تهمورث بود روزی در سر اشیبی البرز
او را بر زمین زد و کشت و بدم در شکم برد و جمشید او را بحیله از شکم اهریمن بیرون کشید و
درستودان دفن کرد .

در مانند اسلامی در باب تهمورث مطلب تازه مهمی نمی یابیم . طبری سلسله نسب
این پادشاه را چنین بیان میکند : طهمورث پسر ویونجهان پسر حمامدان پسر حماداد پسر
اوشهنج و چنانکه می بینیم در این نسب نامه تهمورث پسر ویونگهان و برادر جمشید است
و بنا بر روایتی که هشام بن محمد الکلبی نقل کرده تهمورث نخستین پادشاه بابل بود و خداوند
چنان نیرویی بدو عطا کرده بود که ابلیس و سایر شیاطین ناگزیر مطیع و فرمانبردار او
شده بودند . تهمورث پادشاه همه کشورها بود ، شهر شاپور را بنا کرد ، بردوش ابلیس
می نشست و در اقطار عالم می گشت ، نخستین کسی است که از پشم و پنبه نسج پدید آورد و
موکب شاهی را ترتیب داد ، استفاده از سگان برای حراست گله و شکار و نیز خط
فارسی را ب مردم آموخت . بوذا سف در نخستین سال سلطنت او ظهور کرد و مذهب صابئین
را پراگند .

بلغمی نیز اعمالی ازینگونه مثلا رام کردن اسب و استفاده از شتر و استر و خرو گاو و حیوانات دیگر و پدید آوردن استر از اسب و خر، و شکار و نگاشتن خط فارسی را بدون نسبت داده است.

مسعودی^۱ طهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر هوشنگ دانسته و مهمترین امر را در عهد او ظهور یوزاسف و آوردن آیین صابئی شمرده و او را صاحب سلطنت سی ساله پنداشته است.

حمزه گفته است^۲ که طهمورث پسر ویونجهان پسر اینکهد پسر اینکهد (ایونکهد هونکهد) پسر هوشنگ ملقب به زیناوند (در اصل زیباوند) یعنی تمام سلاح، سی سال بر همه جهان پادشاهی کرد. شهر بابل و قهندز مرورا بنانهاد و همچنین در اصفهان مهرین و ساروید را که در روز گاران بعد جزئی جی گشت بساخت و کردینداد (ظ: کرد آباد چنانکه در مجمل التواریخ نیز آمده ص ۳۹) از هفت شهر مداین را بنا کرد. در عهد او بت پرستی آغاز شد. رسم روزه داشتن نیز از عهد او و منسوب بیوزاسف و پیروانش یعنی صابئین است.

ثعالبی^۳ نیز مانند دیگر مورخان مذکور تهمورث را از اخلاف هوشنگ گفته نه پسر او. بنا بر روایت این دانشمند برخی سلطنت تهمورث را سی سال و بعضی هزار سال نگاشته اند.

بیرونی سلسله نسب تهمورث را چنین آورده است^۴ طهمورث بن ویجهان بن ابور کهد (ایون کهد) بن هور کهد (هون کهد) بن اوشهنج. از مشخصات سلطنت تهمورث بر انداختن دیوان و پدید آوردن خط و سواد است که تعلیم آن بامر او بوسیله دیوان صورت میگرفت^۵ و برخی از مورخان طوفان را بعهد او نسبت داده اند^۶

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳ و ج ۳ ص ۲۵۲ و ج ۴ ص ۴۴-۴۵.

۲ - سنی ملوک الارض چاپ گوتوالد ص ۱۳ - ۲۴ - ۲۹ - ۳۱.

۳ - غرر اخبار ملوک الفرس چاپ Zotenberg ص ۷ ببعد.

۴ - الانار الباقیه ص ۱۰۳ - مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۳۹.

۵ - الانار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۲۳ - ۲۴.

خلاصه گفتار فردوسی با خلاصه گفتار مورخان دیگر چندان مغایرت ندارد. از طوفان و بعضی امور دیگر که منسوب بعهدتهمورث است در شاهنامه سخن نرفته و نیز از سلسله نسب تهمورث چنانکه بیرونی و حمزه آورده اند، و گویا در اینجانب نیز فردوسی عادت معهود خود یعنی مختصر ساختن سلسله انساب را بکار برده باشد.

۴ = جمشید

بنابر آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است جمشید پسر تهمورث پس از پدر پادشاهی نشست و نخست بساختن آلات جنگ پرداخت و ذوب آهن را آموخت و خود دوزر ساخت و خفتان و بر گستوان بوجود آورد و در این کار پنجاه سال رنج برد. پنجاه سال دیگر رشتن و بافتن و دوختن جامه را با آدمیان آموخت و طبقات چهار گانه کاتوزیان (= آتورپان، آذربان) و نیساریان (= رشتاران = جنگجویان) و نسودیان (= پسودیان = کشاورزان) و اهنوخوشی (= هوتوخشی = دست ورزی) را پدید آورد و در پیاپیگاه هر یک را معلوم کرد. سپس دیوان را بفرمود تا خاک را با آب درآمیزند و خانه بر آورند و آنگاه گوهرها را از سنگ بیرون آورد و سپس بویهای خوش را پدیدار کرد و کشتی رانی بمردمان آموخت و در اینها نیز پنجاه سال رنج برد. پس تختی ساخت که چون میخواست دیو بر میداشت و از هامون بگردون بر میافراشت و در روز هر مزد از ماه فروردین بر این تخت جلوس کرد و مردم آنروز را نوز خواندند. جمشید با این نیکیها و با پرستش خداوند و درستی سیصد سال پادشاهی کرد و در این مدت هیچ بدی در جهان نبود و کسی از مرگ رنجه نمی شد. جنگ و دردمندی و بیماری وجود نداشت و دیوان رهی وار بخدمت شاه میان بسته بودند و مرغان در برابر تختش صف زده و آدمیان باطاعت درآمده، ولی او ناگهان بخود مغرور شد و خویشتن را خدای جهان دانست و چون چنین گفت فرکیانی ازو بگست و هر کس از گوشه یی سر بر آورد و سرانجام سپاهی بزرگ از ایران بسوی تازیان رفت و ضحاک را پادشاهی ایران برگزید و او بایران آمد و از ایرانیان و تازیان لشکری گرد آورد و بر جمشید بتاخت و چون جمشید کار را بر خود تنگ دید دست از

تخت بشت و بگریخت و صد سال پنهان بود و پس از صد سال روزی بر کنار دریای چین پدیدار شد و ضحاک همینکه او را یافت با اره دوشمش کرد و دوخواهر وی یکی ارنواز و دیگری شهرناز را بزنی گرفت.

با نقل همین خلاصه از شاهنامه و با مطالعه تواریخ اسلامی و روایات پهلوی و اوستایی در می یابیم که جمشید از پهلوانان و پادشاهان بزرگ داستانی و مانند فریدون از بزرگترین شاهیر قوم ایرانیست و این دعوی ما را بحثهای تحقیقی آینده بخوبی مدلل میدارد.

پیش از شروع بمطالعه در اوستا باید این نکته را ذکر کنم که جمشید تنها یکی از پهلوانان اساطیری و ملی ایرانیان نیست بلکه متعلق بقوم هند و ایرانی است و بتحقیق میتوان گفت که دیری پیش از تقسیم این نژاد بدو قسمت هندی و ایرانی، نام جمشید در میان آن قوم بوده و اگر در دعوی خود بخطا نروم او یکی از پهلوانان یا شاهان تاریخی نژاد هند و ایرانی پیش از افتراق و هنگام سکونت، در سرزمین اصلی نژاد مذکور است. بنابراین اگر بخواهیم جمشید را بهتر بشناسیم باید از آثار هندی شروع بتحقیق کنیم.

در ادبیات سانسکریت نام جمشید یم و نام پدرش ویو سونت است. ویو سونت در مذهب ودایی دارای نوعی از مرتبه الوهیت است و یکی از دو جفت فرزندان که از وودختر «نوستر»^۱ بوجود آمده «یم» و «یمی»^۲ هستند که درست شبیه بمشیک و مشیانگ ایرانیان و اولین جفت بشرند و آرمیان از این دو بوجود آمده اند (در ادبیات پهلوی یم چنانکه خواهیم دید جفتی بنام یمما دارد). جمشید موجودی جاویدان است و اگر چه در شمار خدایان نیست ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی میکند و بآرمیان زندگی دراز می بخشد و اگر آرمیان باو شیرچرب و پر از روغن هدیه کنند او نیز بدیشان زندگی درازی میان جانوران خواهد بخشید. یم در

آسمان بآدمیان جایگاههای درخشان عطا میکند و در جشنها و خوشیها میان ایشان خواهد بود^۱.

در منظومه حماسی «مهابهارت»^۲ یم شباهت بیشتری به یم^۳ در اوستا دارد چنانکه مرگ در عهد او همچنانکه در اوستا آمده است وجود ندارد. در اینجا یم با شکوه و جلال بیشتری نشان داده میشود و پهلوانی جاودانی و فنا ناپذیر است و آدمیان را بوسیله مرگ بمسکن اجدادشان راهنمایی میکند و در حقیقت مرگ «راه یم» است و او برای میراندن آدمیان دو عامل در اختیار خود دارد که بجستجوی افراد آدمی میآیند و ایشان را بخطه مرگ راهنمایی میکنند. در همین خطه اجداد آدمیان با یم بشادی و شادکامی میگذرانند.

مطالبی که در این سطور نقل کردیم خلاصه‌یست از آنچه در «ودا» و منظومه حماسی مهابهارت وجود دارد و من در نقل این مطالب رعایت آخرین درجه اختصار را نموده‌ام. از این مختصر چنین برمیآید که جمشید در میان نژاد هند و ایرانی از زمانهای بسیار قدیم نام و نشانی داشت و قدمت زمان او بحدی بود که اندک اندک در نظر این نژاد بمرتبه‌ی تردیک الوهیت رسید و دوران قدرتش را دوره حیات جاوید شمردند. شاید یم کسی بود که در تحکیم مبانی مدنی نژاد هند و ایرانی زحمات فراوانی کشیده و بهمین روی اهمیت و اعتباری خاص یافته باشد. از «ریگ ودا»^۴ و «اترواودا»^۵ خوب معلومست که داستان جمشید از دوره‌ی بسیار قدیم است و اگر ما قدمت آثار ودایی را هم (که تقریباً به ۴۰ قرن بالغ میشود) در نظر آوریم بخوبی بقدمت زمان و دوره او متوجه خواهیم شد.

۱ - رجوع شود به قطعات منتخبه از ریگ ودا و اترواودا و مهابهارت در ج ۲ نخستین بشر و نخستین شاه تألیف

کریستن سن ص ۴ - ۱۱

Rîg - Vêda - ۴

Yima - ۳

Mahâbhârata - ۲

Atharva - Vêda - ۵

در اوستا یم پسر ویونگهونت^۱ یعنی همان یم پسر ویوسونت ودا بزرگترین پادشاه و پهلوان و همانند فریدون است که نامش در بسیاری از قسمت‌های این کتاب آمده است.

در گائاه‌ها که قدیمترین قسمت‌های اوستا و بنا بر تحقیق بسیاری از محققان اثر شخص زرتشت است نام جمشید یکبار در یسنای ۳۲ فقره^۸ آمده و در آن جمشید چون یکی از گنهکاران یاد شده است. ترجمه این فقره با پیروی از تفسیر پهلوی آن چنین است: «یکی از این گنهکاران یم پسر ویونگهونت است که نخستین بار با دمیان خوردن گوشت حیوانات را آموخت».

در یسنای ۹ معروف به هوم یشت فقرات ۳ و ۴ و ۵ نام جمشید آمده است، در این فقرات زردشت از هوم^۱ پرسید نخستین کسی که ترا از میان آدمیان آماده ساخت کیست و چه پاداشی یافت؟ هوم در پاسخ گفت که این ونگهونت است و پاداشی که باو داده شد آوردن پسر یست بنام «یم خشت»^۲ صاحب گله خوب - با شکوهترین کسی که بر زمین پدیدار شد - کسی که نگاه او چون نگریستن خورشید بود - کسی که در دوره شاهیش آدمیان و جانوران از مرگ فارغ و آب و گیاه از خشکی برکنار و خوردنیها از کمی و کاستی دور بودند - هنگام پادشاهی یمه دلیر از سرما و گرماویری و مرگ و آزی که آفریده دیو است اثر نبود - در عهد یم پسر ویونگهونت پدر و پسر هر دو ان چون جوان پانزده ساله بنظر می‌آمدند.

در یشت پنجم یعنی آبان یشت (فقره ۲۵-۲۷) چنین آمده است که یم خشت صاحب گله‌های خوب برای اردویسورانهیت (ناهید) بر فراز کوه بلند هو کئیریه^۴

Yima Xshaêta - ۳

Haoma - ۲

Vivanghavant - ۱

۴ - هو کئیریه Hukairya از بلندترین قلل کوه البرز است. رجوع کنید به یشتها تألیف آفای پوردادود

صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از و چنین خواست که مرا بشاهنشاهی مطلق همه کشورها برسان و بردیوان و آدمیان و جادوان و جباران و کلویان و کریانان چیرگی ده و نیروی آنم بخش که از دیوان مال و سود و فراوانی و رمه و خشنودی و شکوه را برگیرم.

دریشت ۹ یعنی گوش یشت یا درواسپ یشت فقرات ۸ - ۱۱ چنین آمده است که بیم خشت صاحب گله‌های خوب بر فراز کوه هو کئیریه صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای « درواسپ » قربانی کرد و از و چنین خواست که مرا یاری ده تا برای آفریدگان مزدا گله‌های فراوان و فربهی مهیا کنم و آفریدگان مزدرا را حیاتی فارغ از رنج زوال بخشم و هزار سال تمام از آنان باد گرم و باد سرد را دور سازم.

در یشت ۱۳ (فروردین یشت) هنگام ستایش فروشی‌های پیا کدینان و بزرگان یکجا از فروشی بیم پسرو یونگهونت با صفات پاک ، زورمند ، صاحب گله‌های خوب نامی آمده و از آن برای رفع تهیدستی و خشکسالی و ویرانی و زوال استعانت شده است (فقره ۱۳۰) .

دریشت ۱۵ (رام یشت) بیم خشت صاحب گله‌های خوب بر فراز کوه بلند هو کئیریه روی تختی از زر و بالشی زربفت و با برسم گسترده و کف دست گشاده « ویو » را ستوده از و چنین خواست که مرا یاری ده تا در میان آدمیان از همه فرهمند تر باشم و نگاهم چون نگریستن خورشید باشد و هنگام سلطنت خود جانواران و آدمیان را بمرگ کنم و گیاه و آب را از خشکی بر کنار دارم و خوردنیها را زوال ناپذیر سازم ... (فقرات ۱۵ - ۱۷)

دریشت ۱۷ (ارت یشت یا اشی یشت) بیم خشت صاحب گله‌های خوب از « اشی و نگوهی » تقاضای یاری کرده است تا آفریدگان مزدرا را حیاتی فارغ از زوال بخشد و آنانرا از گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و باد گرم و باد سرد تا هزار سال دور دارد

(فقرات ۲۸ - ۳۱) .

دریشت ۱۹ (زامیادیشث) که در آن فر کیانی ستایش میشود نام جمیشد با تفصیل
بیشتری آمده (فقرات ۳ - ۳۸) بدین ترتیب :

خره نیرومند و آفریدهٔ مزدا و کیانی و بساشکوه و کارمند و فعال و چست و برتر
از همهٔ آفریدگان را می ستاییم که دیر گاهی بایم خشث صاحب گله‌های خوب همراه
بود چنانکه او بر هفت کشور زمین و بر دیوان و آدمیان و جادوان و جباران و کویان و کریانان
پادشاهی کرد و از دیوان مال و سود و فراوانی و گله و آسایش و شکوه را دور ساخت. هنگام
پادشاهی خورشید زوال ناپذیر و جانوران و آدمیان جاودانی و آب و گیاه خشک ناشدنی
بود. هنگام پادشاهی از سرها و گرما و پیری و مرگ و آزی که آفریدهٔ دیواست اثر نبود و این
تا هنگامی بود که او دروغ نگفت و اندیشهٔ خود را بسخنان نادرست و دور از راستی نگردانید .
اما از آن گاه که اندیشهٔ خود را بسخنان نادرست و دور از راستی متوجه ساخت خره
(فر) از وبهیات مرغی دوری گزید و چون بیم خشث دور شدن خره را دید با اندوهی
فراوان سرگردان می گشت و از ترس دشمنان در زیر زمین مخفی بود . نخستین خره
بیم خشث پسر ویونگهونت را بصورت مرغ وارغن اترك گفت . مهر صاحب چراگاه
های وسیع و گوشهای تیز، دارندهٔ هزار گونه چالاکی، آن خره را گرفت - چون
دومین خره بگریخت، خره از بیم خشث بگریخت، خره پسر ویونگهونت را بهیات
مرغ وارغن ترك گفت . ثراتئون (فریدون) پسر اثویه^۲ (ائقیان) از خاندان توانا آن
را بگرفت، چنانکه بیاری آن از همهٔ پیروزی مندان مگر زردشت، پیروز تر شد،

۱ - Vâreghna خاورشناسان در معنی کلمهٔ وارغن Vâreghna اختلاف دارند، بعضی مانند دارمستر
(زنداوستا ج ۲ ص ۵۶۶) آنرا زاغ و برخی دیگر مثلاً با تولومه آنرا عقاب (حاشیه ص ۵۱ از ج ۲ نمونه‌های نخستین
بشر و نخستین شاه تألیف کریستن سن) ترجمه کرده‌اند .

آنکسی که بر « اژی دهاک » (ضحاک) دارنده پوزه و سه سر و شش چشم و هزار گونه چالاکي، نیرومندترین، دروج دیو آسا، بدانندیش جاناوران، تباہکار، کسی که انگر می نیو او را چون قویترین دروجان بر ضد گیتی آفرید تا جهان راستی را نابود سازد، غلبه یافت. چون سومین خره گریخت، خره ازیم خشت گریخت، خره یم پسر ویونگهوت را بشکل مرغ وارغن ترک گفت، کرساسپ^۱ (کرساسپ) دلیر آنرا گرفت چنانکه بنیروی رشادت مردانه خود زورمندترین زورمندان جهان مگر زردشت، شد.

در همین یشت (فقرات ۴۵ و ۴۶) در باب جدال « سپنت می نیو »^۲ و « انگر می نیو »^۳ (اهریمن) بر سر فرکیانی نیز نامی از جمشید و مخالفان او آمده است بدین سان که: اهریمن و سپنت می نیو برای گرفتن خورنه^۴ (فر) دیریاب با هم بجداں برخاستند و هریک پیکهای تندرو سوی اوفرستادنا، پیکهای سپنت مینیو، و هومنه^۵ (بهمن، منش نیک) و اش و هیشت^۶ (اردی بهشت) و آتر^۷ (آذر) پسر اهورمزدا بودند و پیکهای انگر مینیو، اک منه^۸ (منش زشت) و آئشم^۹ (دیو خشم) و دهاک^{۱۰} (ضحاک) و سپی تیور که یم را با اره بدونیم کرد.

در یشت ۲۳ (آفرین پیغامبر زردشت) نیز نامی از « یم خشت » آمده و او چون شکوهمندان یاد شده است (فقره ۳).

در « وندیداد » از جمشید بیش از هر نسک دیگر اوستا سخن رفته و فر کرد دوم از این نسک تنها قسمتی است که بتامی وقف، بر جمشید شده و من عین آنرا ترجمه و نقل میکنم. ترجمه من از روی ترجمه بارتولومه^{۱۱} صورت گرفته است:

Angra- mainyu - ۳	Spenta mainyu - ۲	Kərəsāspa - ۱
Asha vahishta - ۶	Vohu-manah - ۵	Xvarənah - ۴
	Aka-manah - ۸	ātar - ۷
Bartholomae - ۱۱	Dahāka - ۱۰	Aēshma - ۹

۱- زردشت از اهورمزدا پرسید: ای اهورمزدا، ای پاکترین روح و آفریننده گیتی و ای مقدس، نخستین کسی از آدمیان که پیش از من با اوسخن گفتی کیست و نخستین باردین اهورایی و زردشتی را بکه آموختی؟ ۲- اهورمزدا گفت: ای زردشت پاک، بیمه زیبا، صاحب گله‌های خوب، نخستین کسی از آدمیان است که من که اهورمزدا هستم، پیش از تو یعنی زرتشت، با اوسخن گفتم و باودین اهورایی زردشتی را آموختم. ۳- آنگاه ای زردشت، بدو چنین گفتم: ای جم زیبا پسر ویونگهونت خود را برای آموختن و نگاه داشتن دین من مهیا کن. پس جم زیبا در پاسخ من گفت: من مهیای آموختن و نگاهداری دین نیستم ۴- سپس ای زرتوشر، من که اهورمزدا هستم بدو چنین گفتم: ای بیم اکنون که تو مهیای آموختن و نگاهداری دین من نیستی پس با باد کردن جهان من همت گمار و آنرا فزونی بخش و پشتیبانی و نگهبانی جهان مرا بپذیر. ۵- آنگاه جم زیبا بمن چنین پاسخ داد: آبادی جهان ترا بر عهده میگیرم و آنرا فزونی میدبخشم و پشتیبانی و نگهبانی آنرا می پذیرم اما نباید در دوران پادشاهی من نه باد سرد باشد و نه باد گرم، نه بیماری و نه مرگ ۶- سپس من که اهورمزدا هستم بدو دوا بزرادم، یکی انگشتری زرین و دیگری عصای سرتیز که بزر گرفته بود. ۷- و باین ترتیب بیم صاحب دویرو و قدرت گشت ۸، ۹- سیصد زمستان از دوره پادشاهی جمشید گذشت و زمین پراز چهار پایان کوچک و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان شد. پس من بیم را آگاد ساخته گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهونت، زمین پراز چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان شده است و دیگر چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان جایی ندارند. ۱۰- آنگاه بیم رو بجنوب بجانب روشنایی و بطرف راه خورشید رفت و زمین را با انگشتری زرین بحرکت آورده با عصای سرتیز خود آنرا سوراخ کرد و گفت: ای «سپنت ارمئی تی» عزیز، دراز و فراخ شو تا بتوانی چهار پایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۱- و جم زمین را يك سیم بیش

۱ - Spenta - Armaiti اسپندارمه - امشاسپند نگاهبان زمین و دختر اهورمزدا.

از آنچه بود فراخ تر ساخت چنانکه چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند : ۱۲ - ششصد زمستان از دوران پادشاهی جم گذشت و زمین از چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پرگشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایی نمیتوانستند یافت. ۱۳ - آنگاه من بیم را آگاه ساخته گفتم ای جم زیبا پس رویونگهونت، زمین از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پر شده و دیگر جایی برای چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان نیست. ۱۴ - سپس بیم بجانب روشنایی، رو بجنوب و بطرف راه خورشید پیش رفت و با انگشتری زرین خود زمین را بحرکت آورد و با عصای سرتیز خویش آنرا سوراخ کرد و گفت ای «سپنت ارمئی تی» عزیز دراز و فراخ شو تا بتوانی چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۵ - و بیم زمین را دو سیم بیش از آنچه پیشتر بود فراخ کرد و چهارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند. ۱۶ - نهصد زمستان از دوران پادشاهی بیم گذشت و زمین پر از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان گشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایی نمی توانستند یافت. ۱۷ - پس من بیم را آگاه ساخته گفتم ای جم زیبا پس رویونگهونت زمین از چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشیهای سرخ سوزان پرگشت و دیگر چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان جایی نمیتوانند یافت. ۱۸ - آنگاه بیم بجانب روشنایی، رو بجنوب، بطرف راه آفتاب پیش رفت و با انگشتری زرین خود زمین را بحرکت آورد و با عصای سرتیز خویش آنرا سوراخ کرد و گفت ای «سپنت ارمئی تی» عزیز دراز و فراخ شو تا بتوانی چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان را بر خود جای دهی. ۱۹ - بیم زمین را یکبار بیش از آنچه بود فراخ کرد و چارپایان خرد و بزرگ و آدمیان در آن جایگاهی بنا بر میل خود یافتند و چنانکه میخواستند زندگی کردند.

۲۰- اهورمزدای خالق، آنکه نامش در « ائیرین واجه » گذرگاه رود دائی تیا مشهور است انجمنی آسمانی از یزتان بساخت. بیم خشت صاحب گله‌های خوب، کسی که نامش در ائیرین واجه گذرگاه رود دائی تیا مشهور است انجمنی از بهترین مردمان بساخت ۲۱- اهورمزدای خالق با یزتان مینوی در انجمنی که در ائیرین واجه گذرگاه رود دائی تیا برپا شد حاضر گشت ۲۲- و اهورمزدا به بیم گفت: ای جم زیبا پسر ویونگهونت: بر کیتی زمستانهایی سخت خواهد رسید و با آنها سرما های شدید و ویران کننده‌یی همراه خواهد بود. بر جهان مادی زمستانی سخت خواهد رسید و نخست از بلندترین کوهها گرفته تا ژرفای دره رودخانه اردوی خواهد بارید^۴ ۲۳- و تنهایک سیم از جانوران از میدان جانورانیکه در بیابانهای وحشتناک و کوههای بلند و دره‌های رودخانه‌ها زندگی میکنند میتوانند گریخت ۲۴- پیش از این زمستان، این کشور پر از چراگاهها بود اما در این زمستان از ریزش برف رودهای بزرگی که از آنها نمی‌توان گذشت در جایهایی که اکنون گوسفندان از آن میگذرند پدید می‌آید. ۲۵- پس باغی (ور) که بلندی هر یک از چهارسویش یک چرتو^۵ باشد بساز و در آنجا نطفه‌های چهار پایان خرد و چهار پایان بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشهای سرخ سوزان را ببر. پس باغی که بلندی هر یک از چهارسویش یک چرتو باشد بساز تا جای آدمیان باشد و یکی دیگر که چهارسویش یک چرتو باشد بساز تا جایگاه چهار پایان باشد ۲۶- در آنجا جویهایی بلندی یک هاتر^۶ جاری ساز و چمنهایی بوجود آور. در آنجا همیشه میتوان خوردنیهایی برنگ زر که تمامی ندارد خورد. در آنجا خانها و ایوانها و حصاری بساز ۲۷- نطفه مردان و زنانی را که بر روی

Aredvi - ۳

Dâitya - ۲

Airyana-Vaêdjah - ۱

۴- در اینجا ترجمه‌ها مختلف است. مثلاً دار مستتر فقره اخیر را چنین ترجمه کرده است: در این زمستان‌ها دانه‌های بزرگ برف بلندی یک اردوی Aredvi (ارش) بر بلندترین کوهها خواهد بارید. و ترجمه متن از بارتولومه Bartholomae است.

۵- چرتو Tcharêtu مقیاس نامعلومی است و ظاهراً یک میدان اسب را می‌گفتند.

۸- هاتر Hathra بنا بر شرح پهلوی نیمی از یک چرتو است.

زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور. نطفه هر گونه حیوانی را که بر روی زمین از همه حیوانات بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور ۲۸ - تخم هر گونه خوردنی را که بر روی زمین از همه لذیذتر و خوشبوترند در آنجا بیاور و از این نطفه‌ها و تخم‌ها از هر يك جفتی را در آنجا بگذار چنانکه در تمام مدت اقامت مردمان در « وَر » آنها تباہ نگردند . ۲۹ - مردم گوز و دیوانه یا پیس دار و خمیدگان و کسانی که در آنها نشانی از « انگر می نیو » باشد و امثال اینها نباید در آنجا گرد آیند ۳۰ - در جلو میدان نه پل بساز و در میان آن شش پل و در عقب سه پل. در قسمت پیشین از این پلها هزار نطفه مردان و زنان بیاور و در قسمت میانین ششصد و در قسمت پسین سیصد. هر قسمتی از وَر را با انگشتری زرین خود نشانی بکنه و برای این وَر دری درخشان بگذار چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن سازد . ۳۱ - بیم با خود گفت باغی را که اهورمزدا بمن فرمان داد چگونه بسازم؟ آنگاه اهورمزدا به بیم گفت: ای جم زیبا پسر ویونگهوت، خاک را با پای خود نرم و با دست خمیر (گل) کن ۳۲ - بیم بهمانگونه که اهورمزدا میخواست رفتار کرد. خاک را با پای خود نرم و با دست خود گل کرد... ۳۳ - آنگاه بیم وَر را که هر يك از چهار سوی آن يك چرتو بود برای جایگاه مردان و زنانی که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباتر بودند ساخت. وَر را که بلندی هر يك از چهار سویش يك چرتو بود برای جایگاه چهارپایان ساخت . ۳۴ - در آنجا چوبهایی بدرازی يك هاتر جاری کرد، در آن چمنهایی ساخت، در آنجا اوخانها و ایوانها و حصاری ساخت . ۳۵ - در آنجا نطفه مردان و زنانی را که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباترند گرد کرد . ۳۶ - در آنجا تخم هر گونه گیاهی را که بر روی زمین از همه بلند تر و خوشبو تر است گرد آورد . در آنجا تخم هر هر خوردنی که بر روی زمین از همه لذیذ تر و خوشبو تر است گرد آورد و ازین نطفه‌ها و تخمها از هر يك جفتی در آنجا نهاد چنانکه در تمام مدت اقامت مردمان در وَر آنها تباہ نگردند . ۳۷ - در آنجا از مردم گوز و دیوانه و پیس دار و خمیدگان و

کسانی که در آنها نشانی از «انگرمی نیو» باشد و جز اینها اثری نیست ۳۸ - در پیش میدان نه پل ساخت و درمیان آن شش پل و در دنبال سه پل . در قسمت پیشین از این پلها هزار نطفه مردان و زنان آورد و در قسمت میانه ششصد و در قسمت واپسین سیصد و هر قسمتی از ور را با انگشتری زرین خود نشانی گذاشت و برای آن دری درخشان تعبیه کرد چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن میساخت . ۳۹ - زردشت پرسید که ای آفریننده گیتی ، ای پاك ، ای اهورمزداى پاك ، چه روشنیها در این ور که بیم ساخته است میدرخشد؟ ۴۰ - اهورمزدا گفت : روشنیهای طبیعی و روشنیهای ساختگی (مصنوعی) ؛ در تمام سال تنها یکبار ستارگان و ماه و خورشید در آنجا غروب میکنند ۴۱ - هر سال يك روز بنظر جلوه میکند و هرچهل سال یکبار از هر جفت انسان و همه حیوانات یکجفت بدنیا میآید یکی نر و دیگری ماده و این آدمیان بهترین صورتی در ور بیم زندگی میکنند .

در قسمتهای گذشته اوستا نام بیم چندین بار آمده بود . این قسمتها مانند سایر اجزاء کتاب بزرگ اوستا پهلوی ترجمه شده بود ولی اکنون از آنها هم اثری نیست و تنها قسمتهایی از آنها در بعضی از کتب دینی پهلوی مانند دینکرد (کتابهای هشتم و نهم) ترجمه شده است . در چهارمین فرگرد از سوتگرنسک^۱ چنین آمده بود^۲ که بیم (جم) چهار چیز را برانداخت و آنها : مستی - دوستی دروغی و بد - بد کیشی - خود پرستی بود ، وضحاك این عیبها را باز گرداند .

درفر کرد بیستم همین کتاب^۳ آمده است که بیم^۴ از جهان نیازمندی و پیریشانی - گرسنگی و تشنگی - پیری و مرگ - زاری و اشك - سرما و گرمای شدید که در آنها دیوان با آدمیان آمیخته شوند ، همه را برانداخت و نیز چنین آمده است که بیم برای آدمیان هرچه را خوب و دلپسند بود مهیا ساخت و می گویند که همه از او خشنود باشند .

۱ - Sūtgar - Nask

۲ - دینکرد کتاب ۹ فصل ۵

۴ - Yim

۳ - ایضاً دینکرد کتاب ۹ فصل ۲۱

در فرگرد نهم از « ورشتمانسرنسک »^۱ یم کسی است که بمردمان خوردن گوشت آموخته است و این یم پسر ویونگهان بمردمان چنین گفت : شما که انسانید گوشت حیوانات را که زیر دست شما شمرده میشوند بخورید زیرا از این طبقه زیر دست مقادیر فراوانی گوشت بدست میآورید ... خلاصه قسمت بسیار مهمی از اوستا هم در کتاب نهم دینکرد فصل ۶۲ یافته میشود که در آن نامی از جمشید آمده است .

در تفسیر پهلوی اوستا نیز بعضی اشارات در باب یم شت^۲ دیده میشود . در تفسیر فرگرد دوم و نداد که ترجمه آنرا نقل کرده ام چنین آمده است که یم اگر چه نگاهبانی دین اورمزد را ازو نپذیرفت اما مردی پاک دین و پاک بود و از خود میان مردمان نشانی باقی گذاشت . در همین تفسیر باز چنین آمده است که جم و کاوس هر دو فنا ناپذیر بوده و بر اثر خطای خود فنا پذیر شده اند .

تا کنون آنچه دیده ایم از اوستا یا تفسیرها و ترجمه های پهلوی اوستاست . در آثار پهلوی نیز از جمشید فراوان سخن رفته است و چون همه آن مطالب بکارمان میآید بعضی از آنها را در اینجا خلاصه میکنیم :

در عهد پادشاهی یم همه کارها بهترین وجه بنیروی آذر فرنبغ^۳ و آذر کشسپ و آذر برزین انجام گرفت و او آذر فرنبغ را در آتشگاه کوه خرهومند^۴ در خوارزم که خود بنا کرده بود نهاد و آذر فرنبغ فریم را از دست دهاگ نجات داد . یم خواهر خود یمگ^۵ را بدیوی داد و خود از دیوان زنی گرفت و بدین وصلت از ترس دهاگ تن در داد . و در یم ساخت و آن درپارس در محل « سرووا »^۶ جای دارد . از یم و یمگ که برادر و خواهر بودند یک جفت بدنیا آمدند یکی نر و دیگری ماده که در يك زمان بدنیا آمدند و آندورا نام میرگ اثفیان^۷ و زیانگ زرشام^۸ بود که ازیشان نیز فرزندان پدید آمدند . « سپی تور » کسی است که با دهاگ همدستان شد و یم را بدو نیم کرد .

۱ - دینکرد کتاب ۹ فصل ۳۲ . ۲ - Yim-shêt . ۳ - Farnbagh .

۴ - Xurrahômand . ۵ - Yimag . ۶ - Sruvâ .

۷ - Mîrag Athfyân . ۸ - Ziyânag zarshâm .

یم تا آنوقت که فرّ ازوجدا گشت سلطنت میکرد و مدت سلطنت او ششصد و شاتزده سال و شش ماه بود و صد سال پس از فرار خود نیز پنهانی سلطنت میکرد .
در بند هشن آمده است که در آخر هزاره (یعنی پایان نخستین هزاره تاریخ بشر) دیوان یم را اره کردند . و یم (ورجمکرد) در جای پنهانیست و در آنجا نسل بشر از نو احیاء خواهد شد .

در داستان دینیگ از باران مر کوشان^۱ سخن آمده و گفته شده است : آخرین طریق نجات از باران مر کوشان پناه بردن به «وریم شت» است بدین معنی که سرزمینی است بنام ور جمشید که بوسیله آن و تحت نظرم صاحب گله های زیبا پسرو یونگهان جهان از نو دارای آدمیان و چهار پایانی که از بهترین نژادها هستند و درختان بلند و خوردنیهای گوارا خواهد شد و همه آنها بطریقی معجزه آسا پدید میآید تا جهان از نو مسکون شود و این موجودات تازه جای موجوداتی را که قبلا بوده اند میگیرند و این خود نوعی از رستاخیزست .

در همین کتاب یکجا از دعوی خدایی جمشید و گستن فر در نتیجه این گستاخی از او ، سخن رفته است .

در «مینوگ خرد» نیز جم و فریدون و کاوس هر سه از کسانی هستند که فنا ناپذیر و جاودانی خلق شده اند . یکی از وجوه اهمیت یم آنست که جم هورمه (خوب رمه - صاحب گله های خوب) پسر و یونگهان برای آفریدگان او هر مزد زندگی بمرگ ششصد ساله بی بوجود آورد چنانکه آنان بی زحمت و ترس و آسیب پیری زندگی میکردند ، اهمیت دیگر یم در اینست که او ورجمکرد را بنا نهاد ، در روایات چنین آمده است که چون باران مر کوشان باریدن گیرد همه مخلوقات او هر مزد در معرض تلف افتند . در این هنگام در این ور که یم بنا نهاد باز میشود و همه آدمیان و چهار

۱ - بنا بر روایات زردشتی در هزاره اوشیدر مر کوش Markôsh نامی بقدرت می رسد و دین پریشان (پریان) را آشکار میکند و با سه سال برف و باران و تابستانهای بسیار گرم نسل بشر و حیوانات و رستنیها را بر میافکند و تنها در ورجمشید آدمیان و جانوران و رستنیها از نو پدید می آیند و جهانگیر میشوند .

پایان و دیگر مخلوقات اوهرمزد از ور بیرون می آیند و جهانرا از نو آبادان می سازند . سومین اهمیت یم در اینست که او آنکس را (یعنی تهمورث را) که این وجودش ریر (یعنی اهریمن) بلعیده بود از شکمش بیرون آورد و رجم کرد در کجا ساخته شده بود ؟ - یم و راداران و ج در زیر زمین بنا کرد و تمام انواع نطفه ها و تخمهای مخلوقات اوهرمزد از آد میان و چهار پایان بزرگ و چهار پایان خرد و مرغان و تمام مخلوقاتی که بهتر و گوارا تر بودند با آنجا برده شدند و هر چهل سال یکبار از هر جفت مرد و زن یک فرزند بوجود می آید و زندگی آنها سیصد سال بطول میانجامد و ایشانرا در آنجا رنج و زحمتی نیست . در کتاب سوم دینکرد چنین آمده است : پادشاهانی که در کردانی به جم و ویشناسپ شبیهند بهترین شاهانند . پادشاهی که همانند جم باشد کسی است که چون « یم شت » میان آد میان از همه برتر و بالاتر است چنانکه خورشید در میان ستارگان آسمانی ، و کسی است که نسبت به همه مخلوقات خوب نیکوکار و مهربان باشد . - در همین کتاب از کوتاه شدن دست دیوان در خراب کردن جهان سخن رفته و این کار بجمشید نسبت داده شده است .

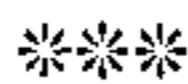
در کتاب هفتم دینکرد چنین آمده است که جمشید مردمان را بچهار طبقه روحانیان و جنگجویان و زارعان و پیشهوران تقسیم کرد و این چهار طبقه از آن هنگام پدید آمد و جهان را وسعت و رونق و آبادانی بخشید . جمشید تا آنجا که توانست آفریدگان اوهرمزد را فنا ناپذیر و جاودانی ساخت و از پیری و گرسنگی نجات داد . در روایات چنین آمده است که اهرمزد به جم گفت : « جهان مرا همینگونه وسعت و رونق ده و از من نگاهبانی و پادشاهی جهان را بپذیر و آنرا چنان دار که کسی نتواند دیگری را زخم زند یا ناسزا گوید . » جم نیز چنین کرد و بهمین سبب زمین را سه بار از آنچه بود فخر ساخت و در دوران پادشاهی خود جانوران و آدمیان را حیات جاوید بخشید و مخلوقات دیگر یعنی آب و گیاه و خوردنی را نیز از تباهی و فساد بر کنار کرد . و نیز در روایات چنین آمده که او جهان را بخرمی و زیبایی گروتمان (بهشت) گردانید و فرمان اوهرمزد و ررا بنا نهاد تا جهانیان از نیستی و فنا یی که زمستان مرگوشان پدید می آورد بر کنار مانند و باز در

روایات اعمالی بزرگ بجم منسوب شده است .

در جاماسپ نامگ سرگذشت جمشید چنین آمده است : از ویونگهان يك پسر و يك دختر بوجود آمدند که یکی یم و دیگری یمیک نام داشت . یم همان یمشت هورمه (صاحب گله‌های خوب) است که صاحب قدرت و نیرومند و بسیار پیروز بود . هر هفت کشور را باطاعت در آورد و هفتصد و هفتادسال و هفت ماه بر آد میان و دیوان پادشاهی کرد و در تمام این مدت ابرو باد و باران مطیع او بودند و او پادشاه دیوان و دروجان را فرمانبردار خود و پیرو آیین آد میان ساخت و مردمان بتدیروی در صلح و صفا زندگی میکردند . در پادشاهی جم از سرما و گرما و پیری و مرگ و رشکی که آفریده دیوانست اثر نبود و همه این آفات بنیروی او از میان رفت و هفت پرینگ (پری) را که از ستاره بی بستاره دیگر می تاختند گرفت و يك چشم از هر کدام بکند و بزندان افکند و سرما و گرما و هر چیز دیگر را حدی قرارداد و زمین را آبادان ساخت . هفتصد و هفتادسال و هفت ماه مطیع و فرمانبردار اهرمزد بود و آنگاه صدسال با یمیک در کنار دریا پنهان میزیست و چون خودستایی آغاز کرد و خویشان را خداوند شمرد از پیروزی و شکوه و فر خود بیفتاد و در دست ازدهاک ملعون که او را بیوراسپ نیز گویند گرفتار شد و او بیاری سپی تیور و بسی از دیوان ویرا با اریبی که هزار دنده داشت بدونیم کرد .

در آئو گمدنچا فقرات ۹۴-۹۶ این مختصر در باب جمشید آمده است

یمشت صاحب گله های خوب پسر ویونگهان بود که ششصد و شانزده سال و سیزده روز این جهان را از مرگ و پیری بر کنار داشت و از آفریدگان اهرمزد آز و نیاز را دور کرد . او نیز چون مرگ فرار سید تن بدان در داد و با مرگ مقاومت نیارست کرد .



تا کنون کوشیده‌ام بعضی از آنچه را که در اوستا و آثار پهلوی در باب جمشید وجود دارد در اینجا نقل کنم . اکنون باید از مجموعه این روایات و احادیث جمشید را چنانکه در ادوار پیش از اسلام می شناختند بشناسیم و سپس اطلاعات خود را با روایات اسلامی و شاهنامه مقایسه کنیم .

نام جمشید در اوستا ییم^۱ و در ودا و منظومه حماسی مهابهارت^۲ ییم آمده است. در کاتاها کلمه ییم تنها و بی هیچ صفت یاد شده است اما در دیگر قسمت‌های اوستا سه صفت تازه برای ییم ذکر شده که عبارتست از:

۱- شید. در اوستا خشت (xshaêta) صفت معروف و مهم جم است و گذشته از کاتاها در بیشتر و نزدیک تمام موارد این پادشاه را با صفت مذکور یاد می کنند. در معنی این کلمه میان خاورشناسان اختلافی وجود دارد. آنذر آس خشت را فرمانروا ترجمه کرده و بهمین سبب کلمه «هور خشت»^۱ یعنی خورشید را شاه ستارگان معنی نموده است. لومل^۲ هم در این معنی با آنذر آس همراه است چنانکه ییم خشت را جم شاه^۳ معنی کرده است.^۴ ظاهراً این دانشمندان ریشه کلمه خشت را خشی xshay دانسته اند و این همانست که در کلمه «خشایشی»^۵ کتیبه های هخامنشی دیده میشود. کلمه خشایشی در فارسی به شاه و «خشایشی خشایشیانم»^۶ بشاهنشاه بدل شده است. در پهلوی کلمه خشایشی به خشاه^۷ و شاه بدل شد که در کلمه پاتخشاه و شاهان شاه دیده میشود. در اوستا از همین ریشه خشی^۸ مصدر خشی^۹ یعنی فرمانروا بودن داریم و «خشیت و اخش»^{۱۰} یعنی گفتار شاهانه که معادل پهلوی آن «گوشن پاتخشاه» است.^{۱۱}

اما دسته دیگر از دانشمندان صفت خشت را بمعنی روشن و درخشان می دانند و البته عقیده اخیر بصحت نزدیکتر است زیرا شید در فارسی نیز با همین معنی استعمال شده است و اصل پهلوی این کلمه شت^{۱۲} است و «خ» در اینجا بنا بر قاعده عمومی

۱ - xshaêta - Hvar^۳ ۲ - Lommel ۳ - Jama der könig

۴ - رجوع کنید به نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ش ۱۶۴. ۵ - xshâyathiya

۶ - xshâyathiya xshâyathiânam ۷ - xshâh ۸ - xshay

۹ - xshi ۱۰ - xshayat vaxsh ۱۱ - فرهنگ لغات اوستایی تألیف بلوشه ص ۶۰

۱۲ - shêt

حذف شده . حمزة بن الحسن در معنی شید می گوید این کلمه معنی درخشنده می دهد و بهمین جهت هم آفتاب را خورشید می گویند و چنانکه گویند جمشید از آن جهت بدین لقب خوانده میشد که از نور نوری ساطع بود^۱ . ابوعلی مسکویه در تجارب الامم خود تقریباً بر این طریق رفته و شید را بجای درخشنده و روشن روشنی و فروغ معنی نموده اما صاحب مجمل التواریخ عین عقیده و تفسیر حمزه را نقل کرده است^۲ . بعضی از دانشمندان که در اساطیر هند و ایرانی تحقیق کرده اند بر آنند که یم در آغاز کارب النوع آفتاب و جفت او ربه النوع ماه بود و ما در این باب در سطور آینده بحث خواهیم کرد .

۲ - دومین صفت مشهور جم در اوستا «دارنده گله های خوب» است . این صفت در موارد مختلف از اوستا آمده و لغت اوستایی آن «هوئو»^۳ است و معادل پهلوی آن «هورمگ»^۴ یعنی خوب رمه - دارنده رمه خوب .

۳ - سومین صفت عمومی جمشید در اوستا «زیبا» است که لغت اوستایی آن سریر^۵ است .

کلمه یم در پهلوی به یم بدل و شکل اخیر در فارسی جم شده است . تبدیل یاء به جیم در اینجا نتیجه یک اصل عمومی زبانهای ایرانیست که در بسیاری از جایهای دیگر هم می بینیم مثلاً در کلمه یاتوک و یامک که بجادو و جامه تبدیل یافته اند . - کلمه یم در سانسکریت ویم در اوستا بمعنی همزاد است^۶ .

پدر جمشید در ودا «ویوسونت» و در اوستا «ویونگهونت» است . اگر بعضی از از کلمات سانسکریت و اوستایی و فرس قدیم (مثلاً ماس و ماانگه و ماه) را باهم مقایسه کنیم با سانی می فهمیم که حرف سین سانسکریت در زبانهای ایرانی به هاء یا نگه^۷ ngli

۱ - سنی ملوک الارض ص ۳۱ ۲ - مجمل التواریخ ص ۲۵

۳ - Hvathwa ۴ - Huramag ۵ - Srira

۶ - یشتها تألیف آفای پورداد ج ۱ ص ۱۸۰ ۷ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۷

بدل میشود و از همینجا در می یابیم که چگونه ویوسونت سانسکریت به ویگهونت اوستا مبدل گردید. ویونگهونت در زبان پهلوی ویونگهان و در زبان فارسی و عربی ویونگهان و ویونجهان شد.

سرگذشت های خارق العاده یم درودا و مها بهارت، و یم در اوستا برخی را بر این تصور داشته است که: این پهلوان داستانی و خواهر او در بادی امر از خدایان قوم هند و ایرانی بوده و بعدها بشکل اشخاص داستانی در آمده اند. «ما کس هولر»^۱ آلمانی معتقد است که ویوسونت در یک روزگار خدای آسمان و دوفرزند توام او یم و یمی خدای روز و خدای شب بوده اند و «اهنی»^۲ آلمانی هم یم را خدای آفتاب و خواهرش یمی را خدای ماه دانسته است^۳ ولی این عقاید و انواع آنها در میان خاورشناسان چندین رواجی نیافته و بعضی بالصراحة آنها را مردود شمرده اند خاصه اوستاشناسان معتقدند که جم در اساطیر هند و ایرانی نخستین بشر بوده و بعدها بخصوص در اساطیر ایرانی بصورت پهلوان داستانی بزرگی در آمده است^۴ و حتی دارمستتر با محاسبات دقیق باین نظر میرسد^۵ که بنا بر مقایسه روایات اوستایی و پهلوی بایکدیگر تاریخ عالم درست از آغاز پادشاهی جمشید شروع میشود، باین ترتیب جمشید نه تنها اصالة نخستین شاه قوم ایرانیست بلکه نخستین بشر قوم ایرانی هم هست. بدین معنی که در آغاز کار نژاد ایرانی جمشید را نخستین بشر و نخستین شاه میدانسته است ولی بعدها داستانهای جدید تری در باب نخستین بشر (گیومرث) و نخستین شاه (هوشنگ یا تهمورث) بمیان آمد و بر داستانهای ملی افزوده شد و بدین ترتیب جمشید در ردیف سوم (اگر گیومرث را نخستین شاه ندانیم) و یا چهارم (اگر گیومرث را نخستین شاه فرض کنیم) قرار گرفته است.

اگر معنی یم را در سانسکریت و یم را در اوستا که معادل فارسی آن همزاد است مناط تحقیق قرار دهیم بعقیده دارمستتر نزدیک خواهیم شد و باین ترتیب یم و یمی

۱ - Max Müller - ۲ - Ehani - ۳ - کریستن سن: نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۳.

۴ - Spiegel: Eränische Alterthumskunde I. s. 530. منقول از:

Darmesteter, Zend Avesta, II. p. 17.

۵ - دارمستتر، زنداوستا ج ۲ ص ۱۶.

سانسکریت ویم ویمگ اوستایی در حکم نخستین جفت بشر بوده و ظاهراً از لحاظ ریشه داستان و افسانه بامشیک و مشیانگ نزدیک و یکسانند بدین معنی که در اساطیر ایرانی بجای لفظ همزاد برای نخستین جفت بشر لفظ تازه تری که عبارت از فنا پذیر (مشیک) باشد انتخاب شد و آنگاه چون نام یم در شمار پهلوانان درآمد با بسیاری از مشخصات نخستین بشری خود برقرار ماند ولی اثر داستانی یمگ بتدریج از میدان رفته و از جز نامی برجای نمانده است. - استاد کریستن سن در این باب بحث مفصلی دارد و بعقیده این دانشمند با احتمال قوی جم و خواهر او در داستانهای هند و ایرانی نخستین جفت بشرند^۱.

اما «ور» که بنا بر تصریح اوستا و متون پهلوی در ایران ویج و یا بنا بر نقل بندهشن در میان پارس قرار داشته و سرزمین سعادت و شادگامی و بهشتی است که از دیده عالمیان پنهان باشد، نشانه یادگارها و خاطراتی است که ایرانیان از قدیمترین زادگاه خود داشتند. در میان دیگر اقوام هند و اروپایی نیز نظایر چنین جایگاه سعادت وجود دارد خاصه در ادبیات یونانی «باغ الیزه» و ادبیات سانسکریت (باغ خدایان) که در مها بھارت وصف آن آمده است و بین این باغ خدایان هندوان و ورجمکرد ایرانیان قدیم شباهت فراوان وجود دارد^۲ منتهی چون در اوستا و آثار قدیم ایرانی جمشید فاقد جنبه الوهیت شد آنچه را که بزندگی او در ورویا بعبارت دیگریت المعمور ایرانیان بستگی دارد، بدوره شاهنشاهی وی نسبت داده اند و از آن جمله است بر کنار بودن جهان و جهانیان از تمام آفات و آلام.

جم پس از تهمورث بیش از نهصد و نزدیک هزار سال (وندیداد) و یا بنا بر اقوال دیگر ۶۱۶ سال و ششماه و سیزده روز (ائو کمدئچا) و یا ششصد سال و ششماه باضافه صد سال در اختفا (بندهشن) و یا ششصد سال و ششماه و شانزده روز (مینوگ خرت) در جهان پادشاهی

۱ - نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۲ ص ۳۷ ببعد.

۲ - در باب و Var رجوع کنید به تحقیقات دقیق و مفصل آرتور کریستن سن در ج ۲ نخستین بشر و نخستین

کرد. در دوره پادشاهیش از سرما و گرما و پیری و مرگ و آذاتری نبود. همه کس بهیات جوانان پانزده ساله بودند. جم سلطنت مطلق همه کشورها، آدمیان، دیوان و پریان رسید و از دیوان ثروت و رونق و اعتبار و گله‌ها و آسایش را سبب کرد و چهار گناه یعنی مستی و دوستی دروغین و بد کیشی و خود پرستی را از جهان بر انداخت تا در نتیجه فنا و زوال از جهان رخت بر بست و همه موجودات در عهد او از مرگ بر کنار ماندند و همین امر نتیجه آن شد که شماره ساکنان زمین بسرعت رو بفرونی نهاد و تنگی جای پدید آید و او ناچار شود که زمین را سه بار و در هر بار یک مرتبه بیش از آنچه بود فراخ سازد.

بنا بر روایات قدیم جمشید نخستین شاه یا از نخستین شاهان بزرگ است که زندگی اجتماعی را مرتب ساخت و چهار طبقه بوجود آورد و آنها عبارتند از آثرونان^۱ (آذربانان، روحانیان) و ارتشتاران^۲ (جنگجویان) و واستریوشان^۳ (دهقانان) و هوتوخشان^۴ (پیشه‌وران). تقسیم طبقات اجتماعی بچهار صنف دلیل بزرگ است بر اینکه این افسانه اخیر جدید و متعلق بدوره ساسانی است زیرا در روایات قدیم تراوستایی طبقات اجتماعی از سد تجاوز نمی‌کند و آنها بنا بر گناه عبارتند از ۱- خواتو^۵ یعنی رزمیان^۶ - و رزن^۷ یعنی برزگران و آئیریامن^۸ یعنی روحانیان و بنا بر سایر قسمت‌های اوستا آثرونان^۹ و واستری^{۱۰} و رتشتار^{۱۱} معادل این سه کلمه در زبان پهلوی آثرونان و واستریوشان و ارتشتاران است و بعدها در عهد ساسانیان طبقه اخیر خود بدو دسته و استریوشان و هوتوخشان چنانکه دیده‌ایم تقسیم شد. در شاهنامه اسامی این سه گروه کاتوزیان (گروهی که کاتوزیان خوانیش) و نیساریان (همی نام نیساریان خواندند) و نسودی (نسودی سه دیگر گروه را شناس) و اهنوخوشی (چهارم که خوانند اهنوخوشی) است و علی‌الظاهر در نقل این اسامی تحریفاتی صورت گرفته است و یا نسخه اساس فردوسی مخدوش بود و در بعضی موارد نیز نسخا دخالت‌هایی کرده‌اند. مصراع

vâsrttriôshân - ۳

Artêshârân - ۲

Âthrvanân - ۱

Vêrezêna - ۶

Xvaêtu - ۵

Hutuxshân - ۴

Âthrvan - ۸

Airyâman - ۷

Rathaêshâr - ۱۰

Vâstrya - ۹

«گروهی که کاتوزیان خوانیش» ظاهراً چنین بود: «گروهی که آتورپان خوانیش». در ریشه کلمه نیساری متحیرم بعضی آنرا از کلمه «نی» دانسته و نیسار را نیزه‌ور ترجمه کرده‌اند و نسودی را نیز از پسو و فسو^۱ دانسته که صفت کشاورز و شبانست.^۲ اهنو خوشی محققاً هو تو خوشی و یا باشکالی نزدیک بهمین هیأت بوده است.

ییم نخستین شاهی است که شهرها و دههارا بنا نهاد و نخستین کسی است که خوردن گوشت را بآدمیان آموخت و بدین ترتیب چنانکه در کاتاها آمده است در شمار گناهکاران در آمدوازین حیث میان ییم و مشیگ شباهتی وجود دارد با این فرق که مشیگ با همزاد خود مشیانگ مرتکب گناه گوشت‌خواری شد و ییم این گناه را بدیگران آموخت. این کار در شاهنامه باهریمن منسوبست و اوست که نخستین بار گوشت‌خواری را بضحاك پادشاه تازیان آموخت. بهر حال این گناه یکی از علل سقوط پادشاهی جمشید است. یکی دیگر از علل تباهی کار او که در پشت ۱۹ فقره ۳۳ آمده آنست که او دروغ زنی پیشه کرد و در شاهنامه هم این مطلب بشکلی که قبلاً دیده‌ایم آمده است. با این دروغ که بنا بر نص شاهنامه و داستان دینیک گسستن از اورمزد و پیوستن باهریمن و دعوی خدایی بود فر از جمشید دور شد و مرگ و بدبختی بآدمیان روی آورد و ایشان بر روی زمین گمراه گردیدند و بمهاجرت پرداختند و در دشتها و کوه‌ها بسی از ایشان از میان رفتند. چون جمشید فر را از دست داد در جهان آواره و سرگردان گشت و دیر گاهی پنهان بسر میبرد تا سرانجام در آخر هزاره نخست بدست دیوان که گماشته و یار اژی‌دهاک بودند افتاد و بتدبیر «سپی تیور» با ارببی که هزار دندان داشت بدو نیم شد.

سپی تیور^۳ که نامش در ادبیات پهلوی سپی‌تور^۴ آمده بنا بر تصریح بندهشن برادر تهمورث و جم بود در صورتیکه در پشت ۱۹ چنین نیست و شاید نسبت دادن این مرد بخاندان

۱ - Fasû - ۱ - استفاد از یادداشتهای آقای پورداد استاد دانشگاه تهران

۲ - بندھشن فصل ۳۱ فقرات ۳ - ۵

۳ - Spityûra پشت ۱۹ فقره ۴۷

جمشید در ادوار متأخر و جدید صورت گرفته باشد. سپی تیور را « دوهارلسه » سپید سینه ترجمه کرده است^۱.

جمشید در روایات پهلوی چنانکه دیده‌ایم پسر ویونگهان و از اعقاب هوشنگ است و تهمورث برادر اوست. در این باب مطالب بسیاری از کتب اسلامی مانند تاریخ طبری و تجارب الامم و تاریخ حمزه اصفهانی و مجمل التواریخ با ماخذ پهلوی موافق است اما بنا بر برخی ماخذ دیگر اسلامی جم پسر تهمورث و جانشین اوست و از آن جمله است شاهنامه و بهمین جهت هم در شاهنامه نامی از ویونگهان نیامده. در آثار پهلوی غیر از تهمورث برای جمشید دو برادر دیگر بنام نرسیگ یا نرسیس یا نرسی - و سپی تور ذکر شده است. از تهمورث و سپی تور در اوستا نشانی می‌یابیم اما هیچیک از آن دو در این کتاب برادر جمشید شمرده نشده اند و از نرسیگ مطلقاً نامی در اوستا نیامده است.

در آثار پهلوی برای جمشید سه خواهر یاد کرده‌اند بنام یمگ^۲ و ار نوک^۳ و سنگهوک^۴. نام دو خواهر اخیر کمتر از یمگ آمده و حتی در اوستا این دو تن که از آنان چند بار یاد شده خواهر جمشید دانسته نشده‌اند. سنگهوک و ار نوک در اوستا نام دوزن ضحاک است که در فقره ۲۴ از یشت ۱۵ یعنی رام یشت و چند مورد دیگر آمده. در این موارد نامی از جمشید نیست و ظاهراً انتساب آن دو به جمشید بعدها صورت گرفته است. نام این دوزن در شاهنامه ارنواز و شهر ناز شده که ضحاک هر دو را بزنی گرفتند و دو سپس فریدون آندورا از ور بود. داستان تعلق فریدون به ارنواز و شهر ناز نیز چنانکه خواهیم دید چند بار در اوستا تکرار شده و فریدون همواره آرزوی ربودن آندورا از ضحاک می‌کرده است.

از یمگ و جمشید بنا بر روایات پهلوی پسر ی بنام میرگ اثفیان^۵ و دختری بنام

۲ - Yimag

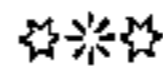
۱ - C. de Harlez اوستا ص ۵۴۸

۴ - Sanghvak

۳ - Arenavak

۵ - Mirag Athfyan

زیانگ زرشام^۱ بوجود آمد که ذکر آن در آثار منقول پهلوی گذشته است. اثنیان جد
اعلای فریدون و مؤسس خاندان اثنیان است.



نویسندگان اسلامی برخی تحت تأثیر سیر الملوکها یا آثار و روایات پهلوی و
ایرانی و برخی تحت تأثیر تصورات و مقایسه‌ها و روایات دوره اسلامی هر یک شرح احوالی
از جمشید یا جم‌الشید ترتیب داده‌اند. بعضی ازین نویسندگان جمشید را همان سلیمان
نبی دانسته‌اند زیرا از بعضی جهات میان این دو مشابهتی وجود دارد. برخی نسب او را
چنین بیان کرده‌اند: جمشید پسر ویونجهان پسر ارفحشد (یا ایران) پسر سام پسر نوح^۲.
شرحی که طبری از احوال جمشید بیان کرده از بعضی جهات بروایات پهلوی و از بعضی
جهات بشاهنامه فردوسی نزدیک است و این امر مدلل می‌دارد که مأخذ فردوسی از
خداینامه های پهلوی چندان دور نبود. بلعمی جمشید را مانند خورشید فروزنده و
صاحب پادشاهی هزار ساله دانسته و سخنان او نیز از بسیاری جهات بروایات قدیم
نزدیک است.

مسعودی^۳ از جمشید اطلاعات مختصری داده و گفته است جمشید کسی است که
طوفان در عهد او اتفاق افتاد و این روایت ظاهراً از روایت اوستایی در باب سبب بنای
ورجمکرد متأثر است.

از سنی ملوک الارض حمزه مطلب تازه‌یی در باب جمشید بدست نمی‌آید جز آنکه
سلسله نسب جمشید در این کتاب بعین از روایات پهلوی مأخوذ است^۴.
ثعالبی^۵ مطالبی را نظیر مطالب شاهنامه با آنکه تفاوت نقل کرده و اشتباه کسانی

۱ - Zyânag Zarshâm

۲ - اخبار الطوال ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ Guirgass لیدن ۱۸۸۸ ص ۴

۳ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۲ - ۱۱۳ و ج ۴ ص ۴۵ - ۴۶ و کتاب التنبیه والاشراف ص ۸۵

۴ - تاریخ حمزه ص ۲۴ و ۱۳ - ۲۵ و ۳۱

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس ص ۱۱۰ و ۱۱۵ و ۱۶

را که میان جمشید و سلیمان فرقی نمی‌نهادند یادآور شده‌است. در باب آیین نهادن جشن نوروز سخنان ثعالبی بامطالب شاهنامه تفاوتی ندارد.

بیرونی^۱ در شرح نسب جمشید و درباره جشن نوروز و جشن «سیرسور» (روز چهاردهم دی) توضیحاتی در باب احوال این شاه داستان داده‌است. بیرونی مدت سلطنت جمشید را بیروی از بعض نویسندگان متون پهلوی ۶۱۶ سال و دوره اختفاء ویرا صدسال نگاشته و نسب جمشید بنا بر نقل او چنین است: جم‌ملقب به‌شید پسر ویونجهان پسر اینکهد پسر هوشنگ.

صاحب مجمل‌التواریخ^۲ گوید: جمشید، نام او جم بود اما آن نیکویی و روشنایی که از وی تافتی جمشید گفتندش و شید روشنی (ظ: روشن) باشد چنانکه آفتاب را خور گسوند و خورشید یعنی آفتاب روشن. اندر شاهنامه پسر طهمورث گفتست ولیکن درست‌ست که برادرش بودست و نسب ظاهرست «و بنا بر این با توجه بنسب طهمورث نسب جمشید در مجمل‌التواریخ چنین است: جمشید بن ویجهان (ویونجهان) بن ابور کهد (ایون کهد) بن هور کهد (هون کهد) بن اوشهنج. صاحب مجمل نسب خاندان پهلوانی سیستان را همه جا بجمشید رسانیده‌است و این چنانکه میدانیم در حماسه‌های ملی ما همچنین است و این نسب نامه در کرشاسپ نامه و سامنامه بتفصیل آمده - مدت سلطنت جمشید در مجمل‌التواریخ ۷۱۶ سال ضبط شده و این مستند است بر سلسله‌یی از روایات پهلوی که سلطنت جمشید بنا بر آنها ۶۱۶ سال بوده و مدت صدسال اختفاء او نیز بر آن اضافه میشده است. در مجمل‌التواریخ از عصیان ضحاک بر جمشید و گریختن جم‌بزابلستان و مزاجت با دختر شاه زابلستان و آوردن فرزندی از او بیروی از کرشاسپ نامه سخن رفته و چنین آمده است که پس از گریختن از زابلستان جمشید به هندوستان رفت و در یکی از نواحی آن صدسال پادشاهی کرد تا مهراج (مهراجه) هندوان بفرمان ضحاک با او بسیار حرب کرد و اسیرش نمود و پیش ضحاک کش آوردند و باستخوان ماهی که اره را

۱ - آثار الباقیه ص ۱۰۳-۱۰۶-۱۰۸-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۶

۲ - مجمل‌التواریخ و الفصم ص ۲۵-۳۹-۸۹

مانند بدونیم کردندش. عمارت‌های وی را قیاس نیست و از جمله مدینه طیفون (طیسفون) بود از مداین. اندر عهد جمشید هود علیه السلام پیغامبر بود (این روایت نیز در کراسپنامه آمده و بنا بر آن هود عقد ازدواج میان دختر کورنگ و جمشید را بست). بر روی هم در آثار اسلامی مطلب تازه و مهمی جز آنچه در ماخذ قبل از اسلام می‌بینیم در باره جمشید وجود ندارد و در بعضی از این کتب آثاری از روایات پهلوی مشاهده می‌شود و بعضی مانند اینکه از يك اصل (ظاهراً خداینامه = سیرالملوک) بنقل روایات پرداخته باشند در اصول مطالب با هم شریکند. بعضی از مورخان هم چنانکه گفته‌ام بنقل روایات معمول تازه‌یی در باب جمشید همت گماشتند. در بیشتر این کتابها نوروز جشن بزرگ ملی ایران را بجمشید نسبت داده و ایجاد طبقات چهارگانه اجتماعی، منکوب ساختن دیوان، ایجاد شهرها، آموختن صنایع و فنون مختلف و بعضی از علوم و بسی از اینگونه چیزها را بدو منسوب داشته‌اند و بجز در باب نسب جمشید در بسیاری دیگر از جزئیات احوال جمشید می‌توان تناسب و قرابتی بین روایت شاهنامه و روایات سایر تواریخ معتبر قریب‌های اول اسلامی مانند تاریخ طبری و غرر اخبار ملوک‌الفرس ثعالبی و کتابهای مسعودی و حمزه و بیرونی احساس کرد و این امر میرساند که نویسندگان شاهنامه ابومنصوری بنسبت فراوانی تحت تأثیر خداینامه دوره ساسانی واقع بوده‌اند. روایات خداینامه هم در باب جمشید همچنانکه با سانی دریافته میشود مستقیماً و یا من غیر مستقیم تحت تأثیر روایات پهلوی و اوستایی قرار داشته و ظاهراً نخبه و برگزیده‌یی از مجموع آنها بوده است.

استاد کریستن سن با دقت در تواریخ مهم اسلامی مانند تاریخ طبری و ثعالبی و مسعودی و حمزه و مطهر بن طاهر المقدسی و مجمل‌التواریخ و کراسپنامه و دینوری و بیرونی و ابوعلی مسکویه و شاهنامه فردوسی و مقابله آنها با یکدیگر تصور کرده است که در خداینامه در باب جمشید چنین نگاشته بود^۱:

پس از تهمورث یم (جم) بسلطنت رسید که بر اثر زیبایی و درخشندگی او را شید

یعنی درخشنده لقب کردند . جمشید برادر تهمورث و پسر یونگهان پسر اینگهت^۱ پسر اینگهت^۲ پسر هوشنگ بود و بر هفت کشور سلطنت داشت و دیوان و آدمیان را بفرمان آورد و چون بر تخت سلطنت نشست چنین گفت : «فر آیزدی با من یاراست و من پادشاه شمام . نیکوکاران را پاداش نیک می‌دهم و بدان را از بدی باز می‌دارم » . در پنجاه سال نخستین از سلطنت خویش خنجر و زره و سلاحهای دیگر را ساخت . در پنجاه سال دوم تا سال صدم از سلطنت خویش بمردم رشتن ابریشم و پنبه و پشم و کتان و آنچه رشتن را شاید ، و پدید آوردن پوشیدنی را ، از آنها آموخت . از صد تا صد و پنجاهمین سال سلطنت خویش مردم را بچهار دسته تقسیم کرد : دسته اول آثرونان (آذربانان) یعنی روحانیان ، دسته دوم ارتشتاران یعنی سپاهیان . دسته سوم و استریوشان یعنی کشاورزان . دسته چهارم هوتوخشان یعنی پیشه‌وران و اهل حرفه و بهر یک از این چهار گروه فرمان داد که بکار خود مشغول باشند و یکی از این چهار گروه یعنی ارتشتاران را بخدمت خود موظف ساخت . از سال صد و پنجاهم تا دویست و پنجاهمین سال سلطنت خویش بسر کوبی دیوان سرکش و مطیع ساختن ایشان پرداخت و سپس از سال دویست و پنجاهم تا سال سیصد و شانزدهم دیوان را بقطع احجار و ساختن آجر و بنای خانه و گرما به‌واداشت و بر آوردن جواهر را از کوه و دراز دریا بدانان آموخت و دیوان این همه کارها را انجام دادند . علاوه بر این جمشید انواع عطرها را ساخت و بانهیة اقسام دارو ها علم طب را پدید آورد . سپس بدیوان فرمان داد که تختی تعبیه کنند و چون ساختند آنرا بردوش گرفتند و از دماوند بیابل بردند . مردم از دیدن او که بر تخت خود چون خورشید می‌درخشید بحیرت افتادند و پنداشتند که او خورشید آسمانیست و در یکروز دو خورشید در آسمان پدیدار شده است . این امر در روز اهرمزد (نخستین روز) از ماه فروردین واقع شد و از این روی مردم بر گرد تخت او جمع شدند و همگان گفتند این روز نو است (یا : نوروز است) و جم فرمان داد که اینروز و پنجروز پس از آن را جشن گیرند و در روز ششم یعنی در روز خرداد گفت که چون اهرمزد از

کار مردمان خرسند شده است آنان را از بیماری و مرگ و سرما و گرما و پیری و آرز که آفریده دیواست بر کناره‌ی دارد . سیصدسال تمام از مرگ اثر نبود و مردم از فقر و اندوه و بیماری و آرز درامان بودند و کس از سرما و گرما رنج نمی برد . اما پس از این ایام جم فریفته دیوان شد و غرور سلطنت بدوراه یافت و گفت من تنها فرمان‌روای جهانم و مرگ و محنت را از جهان من دور کردم و از این روی همه باید مرا چون خداوند بپرستند . هیچکس از حاضران یارای جواب نداشت و از نیروی همه در برابر این ناسپاسی خموش نشستند . چون جمشید چنین گفت فر از او بگسست و فروهرانی که او را نگاهبانی می کردند از وی دور شدند و جهان پر از آشوب گشت و همه بر او بشوریدند و دهاک که بیوراسپ نیز نامیده می شود از اقصای مملکت او برخاست و بر او تاخت و جمشید که تا این روز کار ششصد و شانزده سال و شش ماه فرمانروایی کرده بود از برابر دهاک بگریخت و صدسال پنهان بود ولی سرانجام نزدیک دریای چین اسیر شد و بدست دهاک افتاد و اوویرا باره بدو نیم کرد .

۵ . ضحاک

بروایت فردوسی بعهد جمشید در دشت سواران نیزه گذار (عربستان) نیکمردی بنام مرداس بود که پسری زشت سیرت و ناپاک و سبک‌ماز اما دلیر و جهانجوی داشت بنام ضحاک که چون ده هزار اسپ داشت او را پهلوی بیوراسپ می خواندند . این بیوراسپ بفریب ابلیس (اهریمن) پدر خویش مرداس را کشت . آنگاه ابلیس بصورت جوانی نیکروی بر او ظاهر شد و خوالیگر او کشت و بدوسه از کتفین او دو مار بر آورد و پنهان گردید و باز بهیات پزشکی بر او پدیدار شد و گفت چاره آن دو مار تنها سیر داشتن آنهاست بامغز مردم و باید دوتن از آدمیان را هر روز کشت و از مغز ایشان خورش بدین دو مار داد و مراد اهریمن از این چاره گری آن بود که نسل آدمیان برافتد و از ایشان جهان پرداخته آید . در این هنگام ایرانیان بر جمشید بشوریدند و ضحاک را بسطنت برداشتند . جمشید از پیش او بگریخت و پس از صد سال گرفتار و باره بدو نیم شد . ضحاک هزار سال پادشاهی کرد و دو

خواهر جمشید ارنواز و شهر ناز را بزنی گرفت . در عهد او آیین فرزندگان پنهان و کام دیوان و دیوانگان آشکار گشت و دیوان چیرگی یافتند و هر شب خورشگر او دورد جوان را بایوان شاه می برد و از مغز آندومارها را خورش می داد . دورد گرانمایه و پارسا که از گوهر پادشاهان و بنام ارماییل و کرماییل بودند بر آن شدند که بخوالیگری بن خدمت ضحاک بروند تا مگر از این راه هر روز یکتن را از مرگ بازرهانند و چنین نیز کردند چنانکه هر ماه سی تن بهمت ایشان از مرگ نجات می یافتند و چون شماره آنان بسی می رسید خورشگران ایشان را شبانی بصحرا می فرستادند . نژاد کرد از اینان پدید آمده است . چون چهل سال از پادشاهی ضحاک بماند شبی سه تن را که فریاد کیانی داشتند بخواب دید . خواب گزاران او را از ظهور فریدون آگاه ساختند و او در جستجوی فریدون بود که کاوه آهنگر بر او قیام کرد و فریدون را بشاهی برگزید و بجنگ ضحاک برانگیخت و او ضحاک را مفید کرد و بدماوند کوه برد و در غاری بیاویخت تا همچنان بیاد افراه گناهان خویش آویخته بر جای بماند .

فردوسی ضحاک تازی را چندین بار مطلقا از دهها یاد کرده و در این ابیات گفته است :

فریدون چنین پاسخ آورد باز	که گر چرخ دادم دهد از فراز
ببسم پی ازدها را بخاک	بشویم جهان را ز ناپاک پاک
که گر ازدها را کنم زیر خاک	بشویم شما را سر از گرد پاک

و گاه نیز ویرا ازدها فش و ازدها دوش نامیده و این چنانکه میدانیم و از آنچه خواهیم دید نیز برمیآید نشانه بی از تصورات مؤلفان اوستا و راویان روایات و احادیث کهن نسبت باوست .

در اوستا نام ضحاک چندین بار بصورتهای دو گانه *اژی دهاک* و *اژی آمده است* .

دریشت پنجم (آبان یشت) که مبتنی بر ستایش اردو سورا ناهیتا است از ضحاک در فقرات ۲۹-۳۱ برای منوال یاد شده است : برای او (یعنی ناهیتا) *اژی سه پوزه* (یعنی ضحاک) در کشور بوری^۲ صد اسب و هزار گاو و هزار گوسپند قربانی کرد و از او درخواست که او

را در تسلط بر هفت کشور تھی ساختن آنها از آدمیان یاوری کند ولی اردو سورا ناهیتا و رایاوری نکرد و باز در فقره ۳۴ چنین آمده است که تراثون^۱ (فریدون) پسر ائوید به ناهیتا قربانیها داد و ازود درخواست که ویرا اژی دهاک سه پوزه سه سرشش چشم، دارنده هزار گونه چالاکی، دیو دروج زوزمند که مایه آسب آدمیان است، و آن دروندونیر و مندترین دروجی که اهریمن برای نباهی گیتی و جهان راستی آفریده است، چیرگی دهد و او را مدد کند تا دوزنش سنگهوک^۲ (شهرناز) و ارنوک^۳ (ارنواز) را که برای زناشویی بهترین اندام را دارند و زیباترین زنان جهانند ازو بر باید.

در یشت نهم (در واسپ یشت یا گوش یشت) فقرات ۱۳ و ۱۴ عین مطالب فقره ۳۴ آبان یشت تکرار شده و در فقره ۴۰ از یشت ۱۴ (بهرام یشت) نیز از اژی دهاک با همان صفات سه پوزه و سه سر و شش چشم و دارنده هزار گونه چالاکی و دیو دروج نیرومند که مایه آسب آدمیان است، سخن رفته و از شکست دهنده او یعنی فریدون شجاع نیز یاد شده است.

در یشت ۱۵ (رام یشت) فقرات ۱۹-۲۱ آمده است که اژی دهاک سه پوزه در کوی رینت^۴ (کرد) دارنده راه دشوار بر تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین تزد بر سم گشاده با کف دست باز و یو (فرشته باد) را ستود و ازو خواست که وی رایاری دهد تا هفت کشور را از آدمی تھی کند ولی ویو بدین ستاینده ناجوانمرد توجهی نکرد و آرزوی او را بر نیآورد. در فقرات ۲۳ و ۲۴ همین یشت و همچنین فقرات ۳۳ و ۳۴ یشت ۱۷ (ارت یشت) مطالب فقره ۳۴ آبان یشت عیناً تکرار شده است.

در یشت نوزدهم (زامیاد یشت فقرات ۴۶-۵۱) از مجادله ضحاک و آذر برای بدست آوردن فرکیان بنحو ذیل سخن رفته است: سینت مینیو و اهریمن هر یک برای بدست آوردن این فربتکاپو افتادند و هر یک از ایشان پیکهایی چالاک از پی آن فرستادند. پیکهای سینت مینیو و هومن (بهمن) و اشاو هیشت (اردیبهشت) و آذر بودند و

پیکهای اهریمن اکمن (منش زشت) و ائشم (دیوخشم) واژی دهاک و سپی تیور که جم را اره کرد. آذر پیش رفت و باخود اندیشید که این فر را من بدست خواهم آورد. اما اژی دهاک سه پوزه دروند از پس او باشتاب در آمد و گفت ای آذر دور شو و بدان که اگر بر این فردست یابی من ترا یکباره نابود خواهم ساخت چنانکه دیگر نتوانی زمین را روشنی بخشید. آذر چون این بشنید از بیم اژی دهاک سهمگین دست از این کار برداشت. آنگاه اژی دهاک سه پوزه دروند باشتاب از پی او در آمد و باخود اندیشید که این فر را من بدست خواهم آورد اما ناگاه آذر برخاست و گفت ای اژی دهاک سه پوزه دور شو و بدان که اگر بر فردست یابی من ترا یکباره خواهم سوخت و در پوزه تو شعله بر خواهم افروخت چنانکه نتوانی بر روی زمین برای تباہ کردن جهان راستی بر آیی. اژی دهاک بترسید چه آذر سهمناک بود و از این روی دست فرا پس کشید.

در چهار داد نسک که از نسکهای مفقود اوستای دوره ساسانیست هم شرحی راجع بضحاك آمده و عهد پادشاهی او عهد بیم و خطر خوانده شده بود که پس از سلطنت خوب و دور از آزار جمشید در ایران پدید آمد. در یک قسمت دیگر اوستا که اکنون مفقود است یعنی سوتگر نسک که دینکرد حاوی خلاصه‌ی از آنست از ضحاك با تفصیل بیشتری یاد شد و در اینجا نام ماده دیوی که مادر ضحاك است اوزاگ بود. در فر کرد چهارم از این نسک پنج عیب بزرگ یعنی آز و پلیدی و جادوی و دروغ و بی قیدی بضحاك نسبت داده شده و چنین آمده بود که فریدون برای برافکندن این معایب با او بنزاع برخاست و او را بانتقام جم نابود ساخت. گذشته از این ضحاك با خبیثی فراوان از چهار خصلت زشت یعنی مستی، ترفندپرستی، خودپسندی و بی دینی طرفداری میکرد در صورتیکه جم این چهار خصلت را از جهان دور داشت و بدین وسیله فنا و زوال را از میان برد.

در فر کرد بیستم همین نسک از اندوهی که بانشرخبر قتل جم و نیرو یافتن دهاك بمردم دست داده بود و از پاسخ مردم بسخنان ضحاك یاد شده و چنین آمده بود که جم اسباب رفاه و آسایش آدمیان را فراهم میکرد اما اوزاگ پمشت (جمشید) هورمگ

(صاحب گله‌های خوب) را بلذات دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و گرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم و رنج و پیری و ذبول را پدیدار کرد و پرستنده هفت دیو بزرگ را بوجود آورد.

مراد از پرستنده هفت دیو بزرگ ضحاک است و این هفت دیو عبارتند از اک من^۱ و اندرا^۲ و سورو^۳ و ننگهئی^۴ و تئوروی^۵ و زئیریک^۶ و اهریمن^۷.

از آنچه تا کنون از اوستا نقل کردیم مطالب ذیل در باب ضحاک از کتاب مقدس زرتشتیان مستفاد می‌شود: نام ضحاک در اوستا اژی‌دهاک است و این نام در متون پهلوی نیز ذکر شده. اژی یعنی جزء اول این نام در زبان اوستا بمعنی مار و مراد از دهاک مخلوقی اهریمنی است. اژی‌دهاک چنانکه دیده‌ایم همه جا بصورت حیوان اهریمنی خطرناکی که دارای سه پوزه و سه سر و شش چشم باشد تجسم یافته و مایه آسیب و فتنه و فساد خوانده شده است. از اینجا منشاء داستان ضحاک و اینکه بر شانه‌های او دو مار رسته بود بخوبی معلوم و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در داستانهای بعدی مسأله سه پوزه و سه سر و شش چشم چگونه حل شده و اژی‌دهاک بصورت کسی درآمده است که دو مار بر شانه او رسته و او بادومار خود سه پوزه و سه سر و شش چشم داشته باشد. شاید این شخص داستانی بر اثر خونخواری و آزار و آسیب فراوان خود در اوستا و داستانهای بسیار قدیم ملی ما بمار یا مخلوق اهریمنی و خطرناک دیگری تشبیه شده و اژی‌دهاک نام یافته باشد و خاطره همین اسم هم در داستانهای جدیدتر بشکل برآمدن دو مار بر شانه او درآمده است و چنانکه دیده‌ایم ضحاک در شاهنامه چند بار بنام ازدها خوانده شده و این تسمیه علاوه بر آنکه ممکن است شکل مخففی را از نام اژی‌دهاک بیاد ما بیاورد میتواند بهترین صورتی نشانه عقیده سابق ایرانیان نسبت باین ویران کننده کیتی و جهان

Saurva - ۳

Indra - ۲

Aka - manah - ۱

Zairik - ۶

Taurvi - ۵

Nanghathia - ۴

۲ - آنچه از چهار دادسک و سونگر نسک نقل شده مستفاد است از ج ۲ نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه تألیف

گریستن سن ص ۱۹ - ۲۰

راستی باشد.

اژی دهاک در کشور بوری^۱ شوکت و قدرت و مکنتی داشت. کشور بوری همان سرزمین بابل است و تلفظ این کلمه در فرس هخامنشی بابیرو^۲ بود. دلیل حذف لام بابل در این هر دو مورد آنست که در الفباء اوستایی و هخامنشی حرف لام موجود نیست و از نیروی لام اصلی کلمه هر دو جا به راء بدل شد^۳. هرگز حکومت ضحاک بنا بر نقل اوستا شهر «کوی رینت»^۴ نزدیک بابل بود و این نام را می توان بر نام کردند فعلی تطبیق کرد. بنا بر بعضی از روایات اسلامی چنانکه خواهیم دید ضحاک در بابل حکومت می کرد و بنا بر آنچه در بندهشن آمده است دهاک در بابل قصری بنام «کولینگ دوشیت»^۵ بنا کرده بود. دارمستتر کوشیده است که این نام کولینگ دوشیت را که در سنی ملوک الارض^۶ کلنک دیس آمده با کویرینت از یک اصل بداند^۷ و بهر حال خواه کوی رینت همان کردند کنونی باشد و خواه قصری در بابل، از مجموع این روایات چنین بر می آید که اژی دهاک یکی از رجال ممالک غربی ایران بوده و علی الظاهر از آشور یا کلدیه بر ایران تاخته است و چنانکه می دانیم پیش از تشکیل دولتهای مادی و هخامنشی ایران چند بار دچار مهاجمه لشکر کشان کلدانی و آشوری که در خونریزی و سفاکی شهرتی داشتند شده بود و از این مهاجمات و خونریزیها خاطراتی در ذهن ایرانیان باقی مانده و داستانهایی از قبیل داستان ضحاک و داستان پیل دندان پدید آمده است.

در روزگارانی که ایرانیان تاریخ کلدیه و آشور را فراموش کردند ضحاک را بنثراد عرب که البته از قبایل سامی و با آشوریان و کلدانیان از یک اصل است نسبت دادند و نسب او را صراحة به تاز که بنا بر روایات ایرانی جدااعلای تازیانست رساندند.

Bâbiru - ۲

Bawri - ۱

۳ - راجع بکلمه بوری و بابیرو یا بابیرون رجوع شود به زند اوستای دارمستتر ج ۲ ص ۳۷۵ و شتها تألیف آقای پوردادود ج ۱ ص ۱۹۰

Kûling Dushit - ۵

Kwirianta - ۴

۶ - سنی ملوک الارض چاپ گونوالد ص ۲۳ - ۷ - زند اوستای دارمستتر ج ۲ ص ۵۸۱-۵۸۲.

در اوستا دوره تسلط و فرمانروایی ضحاک پس از جمشید و پیش از فریدون معین گردیده و از این اصل در روایات بعدی هم پیروی شده است .
در فصل ۳۲ بندهشن آنجا که از سلسله نسب شاهان سخن می‌رود نسب نامه ضحاک بدین صورت ثبت شده است :

دهاک پسر ارون داسپ پسر زئنی نی گاوا^۱ پسر ویرفشک^۲ پسر تاز پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیه پسر گیومرد . این نسب نامه در بعضی از کتب اسلامی با تغییرات بی‌اهمیتی بهمین شکل آمده و فی‌المثل در الآثار الباقیه^۳ بدین ترتیب ضبط شده است :

ضحاک بیوراسپ ملقب به اژدهاک پسر علوان (= ارون داسپ) پسر زینکا و پسر بریشند پسر غار (ن ب . فار) پدر عرب عاربه و پسر افرواک پسر سیامک پسر میشی است و چنانکه باسانی دریافته می‌شود در این مورد تنها در اسامی تحریف‌های مختصری صورت گرفته و این تحریف خصوصاً در نام تاز که ظاهراً در نتیجه اشتباه ناسخان به فار و غار تبدیل یافته قابل اهمیت است .

مادر ضحاک در روایات مذهبی زرتشتیان ماده دیویست بنام اوناگک . بنا بر نقل سوتگر نسک چنانکه قبلاً دیده ایم همین دیوتبه کار بود که جمشید را بلسذات دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و کرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم ورنج و پیری و ذبول را پدیدار کرده و پرستنده هفت دیو بزرگ را بوجود آورده است .

جیمس دارمستتر در باب ضحاک و اصل داستان او چنین نگاشته است : «داستان ضحاک بازمانده یکی از اساطیر کهن است که اصل آن از طبیعت و حوادث طبیعی بوده ولی با گذشت روزگار تغییراتی در آن راه یافته است . اژدهای سه پوزه همان اژدهای طوفانست که درودا رب النوع نوربا اودرستیز وجدالست و بقایای این اصل در اوستا نیز محفوظ مانده و آن جنگ آذراست با اژی دهاک و عین این جنگ درودامیان اهی^۴ و اندرا رب النوع نورجاریست . بنا بر بعض روایات ودایی تریته آپتیه^۵ (تریته پسر آب) اژدهایی